

به نام خدا

تکامل دولت توسعه‌گرا در شرق آسیا هنگ‌کنگ و سنگاپور

مجموعه تحقیقاتی درس‌های توسعه شرق آسیا و چین

نویسنده:

جی. جی. ۹۹

مترجم:

دکتر سید عطاءالله سینائی

با همکاری:

ونوس ثنائی لنگرودی



شرکت چاپ و نشر بازرگانی

وابسته به مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

تهران ۱۴۰۱

سرشناسه: وو، جون جی Woo, J. J. (Jun Jie)
عنوان و نام پدیدآور: تکامل دولت توسعه‌گرا در آسیا هنگ‌کنگ و سنگاپور: مجموعه تحقیقاتی درس‌های توسعه شرق آسیا و چین ضرورت گسترش دانایی در مورد چین و شرق آسیا/ نویسنده جی. جی. وو؛ مترجم سید عطاء الله سینائی؛ ویراستار علمی محمود فخیم ابوالفتحی.
تهران: شرکت چاپ و نشر بازگانی، ۱۴۰۱.

۱۷۸ ص.

۹۷۸-۹۶۴-۴۶۸-۹۹۶-۳

فیبا

عنوان اصلی: The evolution of the Asian developmental state: Hong Kong and Singapore, 2019.

کتابنامه.

نمایه.

Economic development -- Government policy -- Hong Kong -- China

Economic development -- Government policy -- Singapore

Technology -- Economic aspects -- China -- Hong Kong

Technology -- Economic aspects -- Singapore

Technology and state -- China -- Hong Kong

Technology and state -- Singapore

Hong Kong -- Economic policy

Singapore -- Economic policy

رشد اقتصادی -- چین -- هنگ کنگ -- سیاست دولت

رشد اقتصادی -- سنگاپور -- سیاست دولت

تکنولوژی -- چین -- هنگ کنگ -- جنبه‌های اقتصادی

تکنولوژی -- سنگاپور -- جنبه‌های اقتصادی

تکنولوژی و دولت -- چین -- هنگ کنگ

تکنولوژی و دولت -- سنگاپور

هنگ کنگ -- سیاست اقتصادی

سنگاپور -- سیاست اقتصادی

سینائی، سید عطاء الله، ۱۳۴۶-، مترجم

فخیم ابوالفتحی، محمود، ۱۳۵۱-، ویراستار

شرکت چاپ و نشر بازگانی

HC۴۷۰/۳

۳۳۸/۹۵۱۲۵

۸۸۶۱۰۸۸

فیبا

وضعیت فهرست نویسی:

یادداشت:

یادداشت:

یادداشت:

موضوع:

شناسه افزوده:

شناسه افزوده:

شناسه افزوده:

رده بندی کنگره:

رده بندی دیویی:

شماره کتابشناسی ملی:

اطلاعات رکورد کتابشناسی:



شرکت چاپ و نشر بازگانی

وابسته به مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازگانی

تکامل دولت توسعه‌گرا در شرق آسیا

هنگ‌کنگ و سنگاپور

نویسنده: جی. جی. وو

مترجم: دکتر سید عطاء الله سینائی (عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور)

با همکاری: ونوس ثنائی لنگرودی

ویراستار علمی: محمود فخیم ابوالفتحی

صفحه‌آرا: مریم دمندانی

طراح جلد: جمال سرورسندان

چاپ اول: بهار ۱۴۰۱

تیراژ: ۳۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۶۸-۹۹۶-۳

لینوگرافی، چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر بازگانی

«کلیه حقوق محفوظ و مخصوص شرکت چاپ و نشر بازگانی می‌باشد»

نشانی: تهران، خیابان کارگر شمالی، نبش کوچه همدان، شماره ۱۲۰۴

توزیع و پخش: ۶۶۹۳۹۳۲۹ - ۰۲۱ / فروشگاه مرکزی: ۶۶۴۲۵۱۱۸ - ۰۲۱

واحد سفارش چاپ کتاب: ۶۶۴۳۹۲۰۶ - ۰۲۱

واحد نشر الکترونیک: ۶۶۴۳۹۲۰۲ - ۰۲۱ / digital.cppc.ir

فروشگاه‌های اینترنتی WWW.CPPC.ir / WWW.1CPPC.ir / www.takbab.com



مقدمه مترجم

در دهه‌های اخیر توجه به نقش محوری دولت‌ها در سازماندهی فرایندهای توسعه اهمیت بیشتری یافته است. این موضوع که از موفقیت اقتصادی و سیاسی دولت توسعه‌گرا در بخش‌هایی از جهان نشأت گرفت، موجب شد رهیافت نهادگرایی جدید، که تحولات توسعه را بر مبنای نقش ساختارهای سیاسی و حقوقی تحلیل می‌کند، اعتبار بیشتری کسب کند.

ابتدا چالمرز جانسون، مفهوم دولت توسعه‌گرا را مطرح و به‌عنوان دولتی تعریف کرد که بر توسعه اقتصادی متمرکز است و اقدامات سیاسی لازم را برای دستیابی به توسعه را انجام می‌دهد. جانسون توسعه اقتصادی ژاپن را دستاور مداخلات دوراندیشانه دولت و نظام بوروکراتیک این کشور به شمار آورد.

سپس مفهوم دولت توسعه‌گرا برای معرفی پیشرفت در اقتصادهای برنامه‌ریزی شده در هفت دولت شرق آسیا شامل کره جنوبی، سنگاپور، هنگ‌کنگ، تایوان و بعدها مالزی، تایلند، اندونزی و ... به‌کار گرفته شد و چین، که این روند را به صورت شگفت‌انگیزی از دهه‌های پایانی قرن بیستم آغاز و به سرعت به یکی از بزرگ‌ترین اقتصادهای جهان تبدیل شد، نیز در این رویکرد تحلیلی مورد بررسی قرار می‌گیرند. این مجموعهٔ اعجاب‌آور از شتاب در رشد اقتصادی موجب تغییر نسبتاً یک بارهٔ نگاه‌های تحلیل‌گران، از غرب، به شرق عالم شد.

ژاپن، کره جنوبی، سنگاپور و هنگ‌کنگ از نمونه‌های برجستهٔ عملکرد دولت‌های توسعه هستند. این دولت‌ها مستقیماً در رشد صنعتی مناطق مختلف خود مداخله و به صورت پیش‌ران صنعتی شدن عمل می‌کرده‌اند. در واقع برخلاف دولت‌های غربی که برای خود مأموریت نظارتی قائل هستند، این دولت‌ها کارکردهای توسعه‌ای را به عهده گرفتند.

با درک تجربهٔ کشورهای توسعه‌یافته در شرق آسیا، اهمیت دولت‌های توسعه در برنامه‌ریزی اقتصادی تا بدان حد است که نهادهایی مانند بانک جهانی در دههٔ ۱۹۸۰ متأثر از سیاست‌های نئولیبرال، طرح تقویت دولت کارآمد به منظور تقویت بخش خصوصی را پیشنهاد داد. دولت‌ها در این جوامع قادر

هستند که فرایندهای توسعه را رهبری کنند و با ایجاد فضای رونق کسب و کارها بر چالش‌های ناشی از بیکاری و فقر غلبه کنند. کره جنوبی یکی از موفق‌ترین اقتصادها در این زمینه است (هون چون، ۱۴۰۱، ۳۴-۲۷).

نظریه‌های جدیدتر دولت توسعه‌گرا توسط پیتر اوانز و آدریان لفتویچ، ضرورت مداخلات دولتی را ناشی از ماهیت خاص فرآیند توسعه صنعتی و اقتصادی در کشورهای در حال توسعه می‌دانند، زیرا این کشورها نمی‌توانند منتظر فراهم آمدن تمام زمینه‌های ساختاری مناسب باشند و ناگزیرند با استفاده از همه امکانات موجودشان پروژه توسعه صنعتی شدن را پیش ببرند.

پیتر اوانز بر اهمیت بستر جهانی اهمیت بستر جهانی برای توسعه تأکید می‌کند و معتقد است که دولت‌های مدرن باید آمال و فعالیت‌های اقتصادی خود را در نظام تقسیم کار جهانی بگنجانند. در واقع همان گونه که نظریه پردازان نظام جهانی مطرح می‌کردند، جایگاه هر کشور در بازار تولید جهانی برای آن کشور در زمینه سیاست و رفاه شهروندان تبعات نیرومندی به دنبال می‌آورد.

اوانز توضیح می‌دهد که امور دفاعی و حفظ نظم و امنیت کشور جزء وظایف کلاسیکی است که نقطه اشتراک دولت‌های باستانی و مدرن هستند، اما در عصر جدید کارکرد سومی بیش از پیش در کانون توجه قرار گرفته است. امروزه، از آنجایی که بقای سیاسی و آرامش و امنیت داخلی، اغلب بر اساس شاخص‌های اقتصادی بیان می‌شود، دولت‌ها مسئولیت تحول اقتصادی را نیز بر عهده گرفته‌اند. اکنون نقش اقتصادی دولت منبع مشروعیت دولت است. یعنی صرفاً اهداف کلاسیکی نظیر حفظ نظم و امنیت داخلی و خارجی نیستند که بقای کشور را تضمین می‌کند.

دخالت در اقتصاد داری دو وجه است، نخست به معنای دخالت در فرایند انباشت سرمایه و دیگری تشویق کارآفرینی و تسهیل ظرفیت سازی برای کالاهای جدید است که به دخالت پیچیده‌تری در امور جامعه نیاز دارد. این به معنای نقش تحولی دولت است که تحقق آن مستلزم ظرفیت‌سازی ویژه‌ای است. همین که دولت در فرایند انباشت سرمایه دخالت کند دیگر نمی‌تواند دشواری‌های پیشرفت اقتصادی را به آسانی به گردن عوامل بیرون از دستگاه دولت نظیر عناصر طبیعی، بازار و دشمنان خارجی بیندازد.

توسعه را دیگر نمی‌توان صرفاً خط سیر ملی تحول به شمار آورد، بلکه رابطه ظرفیت تولید ملی و آرایش متغیر بخش‌های مختلف اقتصادی در جهان به شدت در آن موثر است و کشورهایی که پویاترین و پرثمرترین جایگاه را در اختیار دارند، توسعه یافته‌تر هستند.

اوانز توضیح می‌دهد که انواع دخالت دولت‌ها متکی است به انواع خود دولت‌ها، دولت حالت عام

ندارد و از لحاظ ساختار داخلی و شکل رابطه‌ای که با جامعه دارند، دارای حالت‌های بسیار متفاوتی هستند و انواع مختلف ساختارهای دولت ظرفیت‌های کنشی متفاوتی را پدید می‌آورد.

در پاسخ به این پرسش که چگونه می‌توان ویژگی انواع ساختارهای دولت و شکل روابط دولت-جامعه را توصیف کرد؟ ایوانز دو گونه آرمانی دولت را معرفی می‌کند: دولت‌های چپاولگر و دولت‌های توسعه‌گرا.

دولت‌های چپاولگر از جامعه مایه می‌گذارند و به صورت واقعی نسبت به زمینه‌سازی برای انباشت سرمایه برای توسعه بی‌توجه هستند. اما دولت‌های توسعه‌گرا نه تنها تحول صنعتی را رهبری و سرپرستی می‌کنند بلکه در ایجاد تحول نیز نقش آفرینند.

دولت‌های چپاولگر نمی‌تواند یکایک مقامات را از رفتن به دنبال اهداف خصوصی خود بازدارند. در این گونه دولت‌ها روابط شخصی تنها منبع همبستگی است و بیشینه‌سازی منافع فردی بر پیگیری اهداف ملی مقدم است. خلاصه آنکه دولت‌های چپاولگر از ضعف دیوان‌سالاری به گونه به گونه‌ای که «ویر» به کار می‌برد رنج می‌برند.

سازمان درونی دولت‌های توسعه‌گرا به دیوان‌سالاری وبری نزدیک است. شایسته‌سالاری قوی و پادشاه‌های شغلی درازمدت باعث ایجاد مسئولیت و حس تعلق و همبستگی سازمانی می‌شود. همچنین همبستگی سازمانی سبب می‌شود که چنین دستگاه‌های برخوردار از سطح خاصی از خودگردانی باشند. ساختارهای جدید امکان دخالت برای دولت را به صورت بالقوه مهیا می‌کنند، اما این توان نهفته باید به عمل درآید تا دولت اثر بخش باشد.

از نظر ایوانز مداخلات دولتی امر مفروضی است، بنابر این آنچه باید به آن پرداخت «نوع» این مداخله است نه «میزان» آن. وی چهار نوع دخالت را مطرح و به تفصیل شرح می‌دهد: دولت‌های «متولی»^۱ و «متصدی»^۲، که بیانگر تغییراتی هستند که در نقش‌های متعارف مقررات‌گذار و تولیدکننده ایجاد شده است و دو عنوان بعدی «قابلیگی»^۳ و «پرورشگری»^۴ نامیده شدند که بیشتر به رابطه بین سازمان‌های دولتی و گروه‌های کارآفرین خصوصی مربوط می‌شود. (ایوانز ۱۳۹۸؛ ۴۷-۳۶)

-
1. custodian
 2. demiurge
 3. midwifery
 4. husbandry

لغتویچ نیز با مرور مباحث دولت توسعه‌گرا مدلی از دولت توسعه‌گرا می‌رسد که به اعتقاد وی در همه موارد دارای شش مؤلفه اصلی است: ۱) یک گروه از نخبگان توسعه‌گرای مصمم ۲) استقلال نسبی دولت توسعه‌گرا ۳) یک بوروکراسی اقتصادی قوی، رقابتی، نفوذناپذیر و بریده از منافع گروه‌های خاص ۴) جامعه مدنی ضعیف و مطیع ۵) مدیریت کارآمد و مؤثر منافع اقتصادی غیردولتی ۶) ترکیبی از قدرت سرکوب، مشروعیت و کارآمدی. (لغتویچ، ۱۴۰۰، ۳۵۱) در عین حال دولت‌های توسعه‌گرا عموماً دارای ایدئولوژی ملی‌گرا هستند، درگیر رقابت منطقه‌ای و یا مواجه با تهدیدات خارجی و خواهان همسویی با غرب بوده‌اند.

برخی از بهترین چشم‌اندازها برای رشد اقتصادی در چند دهه اخیر در شرق و جنوب شرق آسیا یافت شده است. ژاپن، کره جنوبی، چین، هنگ‌کنگ، سنگاپور، هند، تایلند، تایوان، ویتنام، مالزی، فیلیپین و اندونزی در سطوح بالا تا متوسط در حال توسعه هستند. به عنوان مثال، تایلند از اوایل دهه ۱۹۸۰ در اکثر سال‌ها با نرخ‌های دو رقمی رشد کرده است. چین از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۵ رهبر جهان در رشد اقتصادی بوده است. تخمین زده می‌شود که حدود ۶۰ سال طول کشید تا انگلستان اقتصاد خود را با شروع انقلاب صنعتی دو برابر کند. حدود ۵۰ سال طول کشید تا ایالات متحده اقتصاد خود را در طول اوج‌گیری اقتصادی آمریکا در اواخر قرن نوزدهم دو برابر کند. امروزه چندین کشور آسیای شرقی و جنوب شرقی هر ۱۰ سال یک بار اقتصاد خود را دو برابر می‌کنند.

دولت‌های توسعه‌گرا باید قادر به پشتیبانی درازمدت سیاست‌های اقتصادی مورد نظر را داشته باشند و بتوانند در برابر خواسته‌های کشورهای و شرکت‌های چندملیتی خارجی مقاومت کنند. همچنین بتوانند در برابر جریان‌های قدرتمند همسود داخلی که در پی منافع گذرای صنفی و گروهی خود هستند ایستادگی نماید و جنگ داخلی را کنترل کند.

(https://en.wikipedia.org/wiki/Developmental_State)

همچنین در دهه‌های اخیر، بستر بین‌المللی همگرا، ثبات سیاسی، امنیت، محیط قانونی، آموزش، تحقیق و توسعه و تربیت نیروی کار ماهر و با انگیزه نیز از مؤلفه‌های اصلی رشد اقتصادهای دولت‌های توسعه در غرب آسیا و خاورمیانه نیز بوده‌اند.

این اثر به بررسی و نقد مدل دولت توسعه‌گرا می‌پردازد. در حالی که مدل دولت توسعه‌گرا به واسطه تحولات جهانی شدن و یا ضرورت‌های مربوط به آزادسازی اقتصادی با چالش‌هایی است، نویسنده استدلال می‌کند که دولت‌های توسعه‌گرایی مانند سنگاپور و هنگ‌کنگ با روی آوردن به گسترش هوشمندسازی شهری به شکل موفقیت‌آمیزی الگوی توسعه خود را با شرایط جدید سازگار کرده‌اند. بنابراین این، کتاب اصلاحات در دولت‌های توسعه سنگاپور و هنگ‌کنگ را مورد بررسی قرار می‌دهد و طرح اولیه «دولت توسعه‌گرای هوشمند» که از این سازگاری حاصل شده است را شرح می‌دهد.

علاوه بر بحث تجربی در خصوص گذار از دولت توسعه‌گرا به دولت توسعه‌گرای هوشمند، این کتاب زمینه‌های بالقوه‌ای را برای تحقیقات آتی و نظریه‌پردازی بیشتر را نیز فراهم می‌سازد. دکتر وو تأکید می‌کند که مطالعه دولت توسعه‌گرا نباید به تمرکز بر اقتصاد سیاسی محدود باشد، بلکه باید رویکردی سیاست محور اتخاذ نماید. همزمان که جوامع خود را با پیامدهای حاصل از توسعه جهانی شدن سازگار می‌کنند، بسیار مهم است که رویکردهای نظری و چارچوب‌های تحلیلی نیز باید به صورتی تکامل یابند که قادر باشند تحولات را تبیین و توضیح دهند.

این کتاب مورد توجه استادان، پژوهشگران و دانشجویان اقتصاد سیاسی و توسعه، سیاست‌گذاران، بازرگانان و کارشناسان قرار خواهد گرفت.

نویسنده این اثر، دکتر جون جی وو^۱ پژوهشگر ارشد دپارتمان مدیریت و اقتصاد در موسسه خودگران تحصیلات تکمیلی سیاستگذاری عمومی لی کوان یو^۲ وابسته به دانشگاه ملی سنگاپور^۳ است. علایق پژوهشی دکتر وو شامل سیاست شهری، توسعه اقتصادی و مدیریت بحران در آسیا است. وی چندین کتاب در زمینه توسعه سنگاپور به عنوان یک مرکز مالی جهانی منتشر کرده است. وو پیش از آنکه وارد موسسه مطالعات سیاستگذاری^۴ شود استادیار و مدیر برنامه در دانشگاه آموزش و پرورش هنگ کنگ^۵ و قبل از آن استادیار دانشگاه فناوری نانیانگ در سنگاپور^۶ بود.

1. WOO JIE JUN

2. LKY-Policy Public of School Yew Kuan Lee

3. NUS

4. IPS - studies policy of Institute

5. Kong Hong of University Education The

6. NTU – University Technological Nanyang

وو دوره دکتری را در موسسه سیاست عمومی لی کوان یو، دانشگاه ملی سنگاپور و دوره کارشناسی ارشد را در اقتصاد سیاسی بین‌الملل را از دانشکده مطالعات بین‌المللی راجارانتام دانشگاه فناوری نانیانگ و دوره کارشناسی را در رشته اقتصاد و مدیریت از دانشکده اقتصاد لندن به پایان رسانده است. وی همچنین به عنوان عضو راجوالی^۲ در دانشکده دولتی جان اف کندی در دانشگاه هاروارد، در زمینه ایجاد سیاست در بخش فناوری تحصیل کرده است.

(<https://lkyspp.nus.edu.sg>)

دکتر سید عطاء الله سینائی

عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور تهران

منابع

- ایوانز، پیت (۱۳۹۸)، توسعه یا چپاول/ نقش دولت در تحول صنعتی؛ ترجمه عباس زندباف/ عباس مخبر، تهران: نشر طرح نو
- لفتویچ، آدریان (۱۴۰۰)، دولت‌های توسعه‌گرا؛ ترجمه دکتر جواد افشار کهن؛ چاپ اول، تهران: انتشارات پبله.
- هون چون، سنونگ (۱۴۰۱)، دولت، جامعه و توسعه اقتصادی در کره جنوبی؛ ترجمه دکتر سید عطاء الله سینائی؛ چاپ اول، تهران: نشر بازگانی.

- https://en.wikipedia.org/wiki/Developmental_state

- <https://lkyspp.nus.edu.sg/our-people/faculty/woo-jun-jie>

1. Rajaratnam. S

۲. موسسه بنیاد راجوالی برای آسیا (Rajawali Foundation Institute for Asia) شخصیت‌هایی از جوامع دانشگاهی، سیاستگذاران، بازرگانان و دانشجویان که متعهد به افزایش تحقیقات و آموزش سیاستگذاری عمومی در مورد آسیا هستند را گرد هم می‌آورد (<https://ash.harvard.edu/rajawali-foundation-institute-asia>).

این کتاب کمک زیادی به درک ما از پویایی توسعه بعضی از مشهورترین شهرهای کشورهای آسیایی مانند سنگاپور و هنگ کنگ می‌کند. با مرور مجدد قضیه دولت توسعه‌گرا و تجزیه و تحلیل چالش‌های سیاستی ناشی از رشد علم اقتصاد و تأثیر فزاینده دیجیتالی شدن، مولف می‌تواند نشان دهد که چگونه راهبردهای شهر هوشمند به طور فزاینده جایگزین رویکردهای مرسوم سیاست توسعه، برنامه‌ریزی و مدیریت اقتصادی می‌شود. در زمان خود، این اثر کتابی دقیق و خلاق است که به طور یکسان دانشجویان اقتصاد سیاسی بین‌المللی، توسعه و سیاست‌گذاران را مخاطب قرار می‌دهد.

داری جارویس

استاد و رئیس بخش مطالعات آسیایی و سیاست‌گذاری

دانشگاه هنگ کنگ

تکامل دولت توسعه‌گرا

طی دو دهه گذشته بسیاری از کشورهای آسیای شرقی دچار تحولات اقتصادی مهمی شده‌اند. خصوصاً سنگاپور و هنگ‌کنگ برای تغییر شرایط اقتصادی و فناورانه از طریق تبدیل خودشان به «دولت‌های توسعه‌هوشمند» سازگار شده‌اند. در این شهرها، توسعه فناوری‌های دیجیتال باعث رشد بخش‌های جدید شده و حوزه‌های جدیدی از رقابت سیاسی برای طرفداران اولیه مدل دولت توسعه‌گرا ایجاد کرده است.

این کتاب با ارائه یک بحث نظری و تجربی درباره مدل دولت توسعه‌گرای آسیایی، سیر تکاملی مدل دولت توسعه‌گرا را ارزیابی می‌کند، تحولات اخیر در این زمینه را مورد توجه قرار می‌دهد و ارتباط مداوم دولت توسعه‌گرا را به عنوان یک چارچوب مفهومی برای درک سیاست توسعه اقتصادی ارزیابی می‌کند. نویسنده با تمرکز بر فعالیت‌های اقتصادی دیجیتال و مجهز به فناوری در هنگ‌کنگ و سنگاپور، سیاست‌های مختلفی را بررسی می‌کند که به دولت‌های توسعه امکان تحریک رشد اقتصادی را می‌دهد، انسجام سازمانی را تضمین می‌کند و کسب‌وکار و سایر سهامداران را درگیر می‌کند. این کتاب مورد توجه محققان و پژوهشگران اقتصاد سیاسی و توسعه اقتصادی در آسیا و همچنین حرفه‌ای‌های بازرگانی و سایر کارشناسان قرار خواهد گرفت.

فهرست مطالب

۳ مقدمه مترجم

۱۱ تکامل دولت توسعه‌گرا

۱۷ سپاس‌گزاری

۱۹ پیشگفتار

۲۱ فصل اول: مقدمه

۲۳ دولت توسعه‌گرای آسیایی: یک مفهوم

۲۵ روش‌شناسی و طراحی

۲۶ هنگ‌کنگ و سنگاپور: دولت - شهرهای توسعه‌یافته آسیایی

۲۸ شرکت سنگاپور

۲۹ دولت اداری هنگ‌کنگ

۲۹ انواع دولت‌های توسعه‌گرا

۳۰ طرح کلی کتاب

۳۳ فصل دوم: دولت‌های توسعه‌گرا

۳۳ مروری مفهومی

۳۴ گسترش و تکامل مفهومی

۳۹ مؤلفه‌ها و ویژگی‌ها

۵۲ چالش‌های معرفت‌شناختی

۵۲	 ظهور دولت توسعه‌گرای غیر آسیایی
۵۴	 رکود دولت توسعه‌گرا؟
۵۶	 نتیجه‌گیری

۵۷ فصل سوم: شرکت سنگاپور

۵۸	 تاریخچه: ایجاد یک دولت توسعه‌گرا
۶۱	 توسعه اقتصادی و سیاست صنعتی
۶۶	 اجزای دولت توسعه‌گرا در سنگاپور
۶۶	 نخبگان توسعه‌گرا
۶۹	 سازمان راهبری
۷۲	 استقلال نسبی دولت
۷۴	 مدیریت منافع اقتصادی غیردولتی
۷۶	 جامعه مدنی
۷۸	 مشروعیت عملکرد
۸۰	 نتیجه‌گیری

۸۳ فصل چهارم: هنگ‌کنگ

۸۳	 دولت توسعه‌گرای اجرایی
۸۴	 تاریخچه: آغاز یک دولت توسعه‌گرا
۸۶	 توسعه اقتصادی و سیاست‌های صنعتی
۹۱	 مولفه‌های دولت توسعه‌گرای هنگ‌کنگ
۹۱	 نخبگان توسعه‌گرا
۹۵	 سازمان راهبری
۹۷	 استقلال نسبی دولت
۱۰۰	 مدیریت منافع اقتصادی غیردولتی
۱۰۳	 جامعه مدنی
۱۰۵	 مشروعیت اجرایی
۱۰۷	 نتیجه‌گیری

فصل پنجم: تبدیل شدن به شهرهای هوشمند ۱۱۱

شهرهای هوشمند ۱۱۲

سنگاپور ۱۱۹

هنگ کنگ ۱۲۷

نتیجه‌گیری ۱۳۴

فصل ششم: دلالت‌های نظری و مفهومی ۱۳۷

نخبگان توسعه‌گرا ۱۳۹

سازمان‌های راهبری ۱۴۱

استقلال نسبی دولت ۱۴۳

مدیریت منافع غیر دولتی ۱۴۴

جامعه مدنی ۱۴۷

مشروعیت اجرایی ۱۵۰

نتیجه‌گیری ۱۵۱

فصل هفتم: دولت توسعه‌گرای هوشمند ۱۵۵

درک سیاست‌محور از دولت توسعه‌گرا ۱۶۰

ظرفیت سیاستی ۱۶۱

طراحی سیاست ۱۶۳

حرکت به جلو ۱۶۵

منابع ۱۶۷

نمایه ۱۷۳

سپاس‌گزاری

این کتاب بدون عشق و حمایت همسرم دبی، که همیشه حامی ایده‌های من بوده است، امکان‌پذیر نبود. این کتاب، مانند همه کتاب‌های دیگرم، حاکی از افکار و ایده‌های او است. برخلاف کتاب‌های قبلی من، در این کتاب وجود پسرم هاروی که کمی قبل از اتمام کتاب متولد شد نیز بی‌تأثیر نبوده است. من از همراهی همیشگی وی (البته نه لزوماً آرام) در آخرین مراحل نوشتن این کتاب سپاس‌گزارم. همچنین از حمایت دانشگاه صنعتی نانیانگ سپاس‌گزارم که هم در محل تحصیل و هم به عنوان کارفرما، منابع مالی و معنوی لازم برای گردآوری این کتاب را در اختیار من قرار داده است. در طول نوشتن این کتاب، من همچنین یک عضو راجاوالی در دانشکده دولتی جان اف کندی، دانشگاه هاروارد بودم. من همیشه به مدرسه هاروارد کندی و شهر بوستون که به من الهام و انگیزه فکری داده‌اند، مدیون خواهم بود.

«اگر برای تربیت کودک به یک روستا نیاز باشد^۱»، مطمئناً برای نوشتن کتاب نیز احتیاج است. من از همکاران و دوستانی که پشتیبانی و همراهی زیادی با من داشته‌اند، سپاس‌گزارم: جیمی چونگ و اونگ شون وی، آلفرد پانگ، جروم لئون، نانداکومار، سایمون پانگ، دانیل اوایانگ، لئونگ چینگ، م. رامش، مایکل هاولت و جیلیبرتو کاپانو.

در نهایت، من مدیون دانشجویانم هستم که در حرفه من به عنوان معلم، شادی، الهام و دوستی به ارمغان آوردند. من به ویژه از بنیامین لائو، ریزا دسکر، ونگ جون جی، جرمی نگ، و تان یوتونگ برای افکار و آروزهای خوبشان قدردانی می‌کنم.

جی.جی. وو

ژانویه ۲۰۱۸

سنگاپور

۱. برگرفته از یک ضرب‌المثل آفریقایی است که بر اهمیت وجود یک محیط امن و با نشاط و ضرورت مشارکت تعداد زیادی از افراد در تربیت کودک تأکید می‌کند.

پیشگفتار

از «معجزه شرق آسیا» تا «قرن آسیایی» (ماهویانی ۲۰۰۸، ۲۰۰۹، کوهلی و همکاران ۲۰۱۱، ماهویانی ۲۰۱۴)، برای توصیف رشد اقتصادی آسیا، به‌ویژه آسیای شرقی، هیچ کمبود آنچنانی فوق‌العاده‌ای وجود نداشته است. به همین ترتیب، سیلی از تحقیقات علمی بر اساس مبانی و محرک‌های رشد و توسعه اقتصادی در آسیا انجام شده است (دیو ۱۹۸۷، جانسون ۱۹۸۷، وید ۱۹۹۰، هندرسون، ۱۹۹۳، گوه ۱۹۹۶، کوچیما ۲۰۰۰، کاساهارا ۲۰۱۳، یونگ ۲۰۱۷)، بیشتر این مطالعات با هدف کشف نقش دولت‌های آسیایی و سیاست‌گذاران در ایجاد چنین رشدی صورت گرفته است.

توجه اصلی در نقش دولت، مدل دولت توسعه‌گرا است که هدف آن ایجاد درک اصولی از مبانی سیاسی و اقتصادی حاکمیت اقتصادی آسیای شرقی است (داگلاس ۱۹۹۴، گرابوسکی ۱۹۹۴، لفتویچ ۱۹۹۵، وو گومینگز ۱۹۹۹، جومو ۲۰۰، کاساهارا ۲۰۱۳، چو ۲۰۱۶، جیسوپ ۲۰۱۶). با این حال، خیلی روشن است که شکاف‌هایی در نمای بی‌عیب و نقص مدل دولت توسعه‌گرا وجود داشته است، و سؤالاتی را در مورد ارتباط مفهومی، اصولی و تجربی آن ایجاد کرده است (کیم ۱۹۹۳، ۱۹۹۹، فاین ۱۹۹۹، مینس ۲۰۰۱، کارول و جارویس ۲۰۱۷).

این کتاب در مورد مطالعات دولت توسعه‌گرا و انتقادات آن‌ها است. در حالی که من بر این باورم که مدل دولت توسعه‌گرا با چالش‌هایی در رابطه با مفهوم آن مواجه است (چه از نظر جهانی‌شدن، آزادسازی اقتصادی و غیرقانونی، یا چه از نظر ظهور اقتصاد دانش‌محور یا دیجیتالی)، من همچنین استدلال می‌کنم که دولت‌های توسعه‌گرا مانند سنگاپور و هنگ‌کنگ به‌ویژه با تبدیل خود به شهرهای هوشمند، در واکنش به این چالش‌ها، با موفقیت مدل‌های دولت توسعه‌گرای خود را تطبیق داده و اصلاح کرده‌اند.

بنابراین این کتاب درصدد این است که سازگاری‌ها و اصلاحات در دولت‌های توسعه سنگاپور و هنگ‌کنگ را مورد بررسی قرار دهد. در این فرایند، هدف آن ارائه طرح اولیه «دولت توسعه‌گرای هوشمند» است که از این سازگاری پدید آمده است. سنگاپور و هنگ‌کنگ تنها دولت‌های توسعه‌گرا

نیستند که می‌خواهند خود را به شهرهای هوشمند تبدیل کنند. سایر کشورهای توسعه‌یافته، مانند چین، کره جنوبی و هند، با هدف یافتن منابع جدید رشد اقتصادی و گسترش نفوذ دولت در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی، به سرعت در حال توسعه شهرهای هوشمند هستند.

علاوه بر یک بحث تجربی در مورد این تغییر از دولت توسعه‌گرا به دولت توسعه‌گرای هوشمند، این کتاب همچنین زمینه‌های بالقوه‌ای را برای تحقیقات آتی و نظریه‌پردازی بیشتر فراهم می‌کند. خصوصاً، من نشان می‌دهم که مطالعات در مورد مدل دولت توسعه‌گرا باید فراتر از یک اقتصاد سیاسی محدود باشد تا یک رویکرد مبتنی بر سیاست را اتخاذ کند. همان‌طور که دولت‌ها همچنان خود را وفق می‌دهند و به تغییر شرایط سیاسی و اقتصادی جهانی واکنش نشان می‌دهند، بسیار مهم است که ساختارهای نظری و چارچوب‌های تحلیلی که برای درک این دولت‌ها استفاده می‌شود نیز هماهنگ شوند. این امر تطابق نزدیک‌تری بین نظریه و واقعیت را تضمین می‌کند.

فصل اول

مقدمه

در آغاز دهه ۱۹۸۰، توسعه سریع اقتصادی در آسیا این نتیجه را به دست داد که قرن بیست و یکم «قرن آسیا» خواهد بود، و قدرت اقتصادی و سیاسی به تدریج به سمت شرق تغییر می‌کند (کوهلی و همکاران ۲۰۱۱، محبوبی ۲۰۰۸، ۲۰۰۹، ۲۰۱۴، ۲۰۱۴). این موضوع بیشتر توسط «معجزه شرق آسیا» در دهه ۱۹۹۰ به وجود آمد، که با رشد سریع اقتصادی در ژاپن، چین و چهار «اقتصاد تازه صنعتی شده»، هنگ کنگ، سنگاپور، کره جنوبی و تایوان مشخص شد (استیگلیتز و یوی ۱۹۹۶، استیگلیتز و یوسف ۲۰۰۱). نه تنها معجزه آسیای شرقی منجر به کاهش گسترده فقر و توزیع عادلانه‌تر درآمد در میان این اقتصادهای آسیای شرقی شد (پیچ و دیگران ۱۹۹۳، بانک توسعه آسیا ۲۰۰۲)، همچنین سوالات اساسی ایدئولوژیکی در مورد میزان و ماهیت مداخله دولت در سیاست‌گذاری اقتصادی مطرح شد (وید ۱۹۹۰، هندرسون ۱۹۹۳). بر خلاف رویکردهای نئولیبرالی برای حاکمیت اقتصادی که در بسیاری از اقتصادهای توسعه یافته غربی تأثیرگذار بوده است، توسعه اقتصادی در شرق آسیا از ابتدا دارای برنامه‌ریزی دولتی متمرکز و مداخلات گسترده دولتی در بازارها بوده است.

در زمینه اصلی این مدل متمرکز حاکمیت اقتصادی و توسعه چیزی است که به عنوان «مدل دولت توسعه‌گرای آسیای شرقی» یا به اختصار «مدل دولت توسعه‌گرا» شناخته می‌شود.^۱ این کتاب بحث نظری و تجربی درباره مدل دولت توسعه‌گرا را با تمرکز بر روی دو شهر هنگ کنگ و سنگاپور ارائه خواهد

۱. نکته: در باقی این کتاب و مباحث بعدی، من از عبارت کوتاه‌تر و جامع‌تر «مدل حالت توسعه» استفاده خواهم کرد. این نه تنها به صورت کوتاه بیان می‌شود، بلکه مفهوم گسترده‌تری از مدل دولت توسعه‌گرا را نیز فراهم می‌کند. با توجه به اینکه سایر دولت‌های غیرآسیایی از آن زمان مدل دولت توسعه را پذیرفته‌اند، این شمول معنایی مهم است (هاچستلر و ریکاردو ترانجان ۲۰۱۶، مان و بری ۲۰۱۶).

داد. هدف آن بررسی تحولات اخیر در این زمینه و ارزیابی ارتباط مستمر دولت توسعه‌گرا به عنوان چارچوبی برای درک سیاست‌های توسعه در شرق و جنوب شرقی آسیا است.

بحث اصلی این کتاب این است که نیاز به به‌روزرسانی و تطبیق مدل دولت توسعه‌گرا برای نشان دادن اقتصاد دانش بنیان و فناوریانه دشوارتر وجود دارد. در واقع، این کتاب با سوالات پژوهشی زیر پیش می‌رود:

- آیا دولت توسعه‌گرا هنوز در اقتصاد دانش بنیان جهانی امروز حاکم است؟
- چگونه دولت‌های توسعه مانند هنگ‌کنگ و سنگاپور در واکنش به تغییر جهانی به سمت اقتصاد دیجیتال و دانش بنیان سازگار شده‌اند؟
- چگونه راهبردهای هوشمند هر دو شهر به اهداف توسعه کمک می‌کنند؟
- این دولت توسعه‌گرا هوشمند قرن بیست و یکم چه شکلی است؟
- سازگاری‌های مفهومی و اصلاحات مورد نیاز به منظور تضمین ارتباط مستمر مدل دولت توسعه‌گرا چیست؟

با این حال و با بسیاری از اقتصادهای آسیای شرقی که دست‌خوش تحولات اساسی از اقتصاد مبتنی بر تولید و اقتصاد ناشی از صادرات برای خدمات و اقتصاد مبتنی بر دانش هستند، مدل دولت توسعه‌گرا، با تمرکز خود بر روی برنامه‌ریزی صنعتی، درمورد پژوهش علمی و گفتمان در زمینه توسعه اقتصادی آسیا کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است. بنابراین در مطالعات علمی و نظریه‌پردازی در دولت توسعه‌گرای آسیایی، به خصوص در زمینه رشد واقعیت‌های سیاسی - اقتصادی، افت داشته است. ریچارد ستبس به عنوان دانشمندی در حوزه علوم سیاسی، در مقاله (۲۰۰۹) خود، بیان کرده است «چه اتفاقی تا به حال برای دولت توسعه‌گرای شرق آسیا افتاده است؟» این به هیچ وجه یک سوال لفظی نیست. اما می‌توان به عنوان یک ساختار تئوری و هم واقعیت تجربی، از دولت توسعه‌گرا استفاده نمود. این کتاب به دنبال این است که با بررسی دولت توسعه‌گرا و تکامل آن در کشورهای هنگ‌کنگ و سنگاپور.

با این حال، قبل از بحث درباره این دو مورد، بیان درک واضحی از دولت توسعه‌گرا که بحث‌های بعدی این کتاب را پیگیری می‌کند، مهم است. در بخش بعدی، مروری بر تاریخچه دولت توسعه‌گرا آسیا بیان خواهم داد. در این مورد، لازم است که از نظر جغرافیایی بر روی آسیا تمرکز کنیم، زیرا هدف این است که بفهمیم که دولت توسعه‌گرا چگونه به شهرهای آسیایی مانند هنگ‌کنگ و سنگاپور مربوط می‌شود. در ادامه، بحث مختصری درباره بخشی از تحقیق و روش تحقیق مهم و اصولی این کتاب و شرح فصل به فصل بقیه این کتاب دنبال می‌شود.

دولت توسعه‌گرای آسیایی: یک مفهوم

منشا دولت توسعه‌گرا را می‌توان در کارهای چالمرز جانسون در سال ۱۹۸۲ در مورد وزارت بازرگانی و صنایع بین‌المللی ژاپن (MITI) جستجو کرد، چنانچه او مدعی شد که توسعه اقتصادی در ژاپن با مداخلات گسترده دولت، از طریق نقش یک بوروکراسی دولتی سرآمد و نفوذناپذیر و هماهنگی سازمان‌های آزمایشی مانند MITI (جانسون ۱۹۸۲) انجام می‌شود. مدل دولت توسعه‌گرا با توجه به مسیرهای مشابه توسعه اقتصادی، که به عنوان نظریه «پرواز غازها»^۱ شناخته می‌شود، برای سایر کشورهای شرق آسیا بسیار قابل اجرا خواهد بود (کورهنون ۱۹۹۴، کوجیما ۲۰۰۰، کاساهازا ۲۰۱۳).

این امر باعث انجام تحقیقات علمی زیادی در مورد مدل دولت توسعه‌گرا در کشورهای آسیای شرقی مانند کره جنوبی، تایوان، هنگ‌کنگ و سنگاپور طی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ می‌شود (لیم ۱۹۸۳، وایت ۱۹۸۴، اوانس ۱۹۸۹، هاگارد ۱۹۹۰، واید ۱۹۹۰، کیم ۱۹۹۳، داگلاس ۱۹۹۴، کوهلی ۱۹۹۴، مون و پراساد ۱۹۹۴، پری ۱۹۹۷)؛ در حالی که این مطالعات موردی، درصدد شناسایی و تطبیق جنبه‌های مختلف دولت توسعه‌گرا بود که جانسون با سایر اقتصادهای آسیای شرقی شناسایی کرده بود، اما تلاش‌ها برای نظریه‌پردازی بیشتر در مورد دولت توسعه‌گرا به هیچ وجه کم نبود.

بیشتر این کارهای عملی، بر درک منابع و استفاده از ظرفیت دولت، توسط دولت‌های توسعه‌یافته آسیایی متمرکز بود و همچنان ادامه دارد (ایوانس ۱۹۸۵، وو کومینگ ۱۹۹۹، ۱۹۸۹، چونگ ۲۰۰۸، لی ۲۰۰۹، ایوانس ۲۰۱۴). این موضوع به‌ویژه در مورد درک توانایی دولت توسعه‌گرا برای هدایت کردن و هدایت منابع اقتصادی و سیاسی-اجتماعی اتفاق می‌افتد (وایت ۱۹۸۴). همچنین علاقه ویژه بسیاری از این محققان، بر توانایی کشورهای توسعه‌یافته برای کنترل، نفوذ یا «نظم» شرکت‌ها برای همکاری با اقدامات و سیاست‌های صنعتی‌سازی دولت است (گرابوسکی ۱۹۹۴).

بیشتر این تمرکز بر قدرت یا توانایی دولت به مشارکت مدل دولت توسعه‌گرا با استبداد سیاسی مربوط می‌شود (وایت ۱۹۸۴، داگلاس ۱۹۹۴). با این حال باید توجه داشت که مدل دولت توسعه‌گرا چیزی فراتر از یک توجیه استبداد است، زیرا در بیشتر موارد مداخلات دولت به جای مغایرت یا براندازی آن‌ها با اصول بازار مطابقت دارد (جانسون ۱۹۸۲، وید ۱۹۹۰). مداخلات دولت در توسعه اقتصادی که از دریچه مدل دولت توسعه‌گرا درک می‌شود، تمایل دارند از طریق ابزارهای مبتنی بر بازار مانند تخصیص مجدد سرمایه یا سوبسیدهای ضمنی اعمال شوند.

۱. نظریه پرواز غازها بر رشد تعاملی از طریق یادگیری تقلیدی در میان اقتصادهایی که در مراحل مختلف رشد در امتداد نردبان توسعه اقتصادی فعالیت دارند، تمرکز می‌کند.

این موضوع مجدداً بر روی بوروکراسی‌های اقتصادی مانند MITI تمرکز خواهد کرد، زیرا این‌ها متشکل از اقتصاددانانی هستند که به خوبی با ابزارهای مختلف مبتنی بر بازار برای ترغیب توسعه اقتصادی سازگار هستند. مفهوم مهم‌تر این تمرکز بر توانایی دولت، تمایل مرتبط به درک سازمان‌ها، کانال‌ها و مکانیزم‌های مختلفی است که از طریق آن‌ها اقتدار و مداخلات دولت اعمال می‌شود و به عوامل صنعت و جامعه منتقل می‌شود. این به این معناست که لازم است درک اصولی‌تر و جامع‌تری از اجزای مختلف یک دولت توسعه‌گرا معمولی گسترش یابد.

این موضوع توسط لفتویچ (۱۹۹۵) ارائه شده است و مقاله‌ای که اغلب به آن استناد کرده است، شش مولفه اصلی یک دولت توسعه‌گرا معمول را مشخص می‌کند:

- یک نخبه تکاملی؛
- استقلال نسبی دولت؛
- بوروکراسی اقتصادی قدرتمند، باصلاحیت و نفوذناپذیر؛
- جامعه مدنی ضعیف و تابع؛
- مدیریت مؤثر منافع اقتصادی غیر دولتی؛
- خودداری، قانونی و عملکرد.

بیشتر مباحثی که در ادامه این کتاب خواهد آمد، به طور گسترده از قاعده دولت توسعه‌گرا لفتویچ، به‌ویژه در مورد شش مولفه‌ای که وی شناسایی کرده است، ناشی می‌شود، اگرچه سایر مطالعات مطرح شده در بالا نیز برای پیش بردن بحث مهم هستند.

در حالی که توسعه نظری و تحقیق در مورد مدل دولت توسعه‌گرا در دهه ۲۰۰۰ به تدریج کاهش یافت، با توجه به دهه ۱۹۹۰ که به طور معمول به عنوان نقطه اوج مطالعات نظری و تجربی در این زمینه دیده می‌شود، با شروع بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ و در نتیجه توجه مجدد نتیجه بخش به نقش دولت در سیاست‌گذاری، اخیراً شاهد احیای انواع مختلفی بوده‌ایم (وید ۲۰۱۰، هولت و لجانو ۲۰۱۳، کاپانو و دیگران ۲۰۱۵).

در واقع، و علی‌رغم انتظارات ضدونقیض، به‌ویژه آن‌هایی که از منابع نئولیبرالی ناشی می‌شوند، ثابت شده که دولت توسعه‌گرا در مواجهه با تغییرات متزلزل در اقتصاد سیاسی جهانی، مانند جهانی شدن، مالی‌گرایی، آزادسازی اقتصادی و حتی چالش سازمانی و ایدئولوژیکی سیاست نئولیبرالی، به‌ویژه از نظر «اجماع واشنگتن» به شدت انعطاف‌پذیر است (بیسون و اسلام ۲۰۰۵، هایاشی ۲۰۱۰، وید ۲۰۱۰، جیسوپ ۲۰۱۶). به علاوه، تغییرات ساختاری در اقتصاد جهانی، مانند پیدایش اقتصاد دانش‌بنیان، به جای کاهش، منجر به پیکربندی مجدد دولت توسعه‌گرا شده است (او ریان ۲۰۰، لاو ۲۰۰۳a، چو ۲۰۰۹).

با توجه به این «پیکربندی‌های» مداوم در دولت توسعه‌گرا «مدرن» یا «پست‌مدرن»، لازم است به پیامدهای نظری این پیکربندی‌های مجدد توجه بیشتر کرد، حتی به عنوان ماهیت دقیق و اندازه این پیکربندی‌های مداوم، بررسی تجربی بیشتری لازم است. هدف این کتاب دستیابی به هر دوی این اهداف از طریق یک مطالعه نظری و تجربی در مورد دولت توسعه‌گرای قرن بیست و یکم است، که نمونه آن هنگ‌کنگ و سنگاپور است. با انجام این کار، همان‌طور که مربوط به اقتصاد دیجیتال و دانش بنیان امروز است، من سعی می‌کنم درک مفهومی به‌روز شده‌ای از مدل دولت توسعه‌گرا ارائه دهم.

روش‌شناسی و طراحی

یافته‌های این کتاب از تحقیقات میدانی در دو شهر برگرفته شده که طی چهار سال گذشته انجام شده است. این بررسی به عنوان تحقیقی در بخش خدمات مالی دو شهر آغاز شد، و در تلاش است تا عوامل سیاسی مختلف ظهور دو شهر را برای اهمیت به مراکز مالی آسیایی پیشرو، را آشکار کند (وو ۲۰۱۵a، ۲۰۱۶a). با این حال، تحقیقات من یک مولفه کامل سیاسی-اجتماعی را در توسعه بخش اقتصادی و مالی در دو شهر، به‌ویژه از نظر رویکردهای شان برای حاکمیت اقتصادی، نشان داد (وو ۲۰۱۵a، ۲۰۱۶a، وو و هولت ۲۰۱۵).

خصوصاً، به طور واضح مشخص شد که توانایی دولت عامل مهمی در توسعه اقتصادی موفق در دو شهر است (وو و دیگران ۲۰۱۶، ۲۰۱۶b، ۲۰۱۶a، ۲۰۱۴). با توجه به این موارد، باید به سیستم‌های حکومتی که سیاست‌گذاری و توسعه اقتصادی را در دو شهر هدایت می‌کنند، توجه بیشتری داشت. همان‌طور که در ادامه و در بخش‌های ۲ و ۳ توضیح می‌دهیم، هم هنگ‌کنگ و هم سنگاپور با مدل دولت توسعه‌گرای آسیایی حکومت و رشد اقتصادی در ارتباط بوده‌اند. بنابراین موضوع کتاب درباره این زمینه می‌باشد.

مدل دولت توسعه‌گرا که از کار دانشمندان علوم سیاسی و کارشناسان مطالعات توسعه‌یافته مشتق شده است، به شدت برای درک جنبه‌های نظام‌مند سیاسی حکومت و توسعه اقتصادی مورد استفاده قرار می‌گیرد. همان‌طور که در بالا بحث شد، این شامل عناصری مانند استقلال نسبی دولت، مشروعیت عملکرد و حکومت نخبه است. ظاهراً، انزوای بوروکراتیک که در مرکز مدل دولت توسعه‌گرا قرار دارد، نیازمند این است که دولت تا حد قابل توجهی دارای نفوذ و قدرت سیاسی باشد.

به عنوان یک نتیجه‌گیری از این تمرکز بر سیاست و حکومت، همراه با آموزش من به عنوان یک اندیشمند در حوزه علوم سیاسی، این کتاب رویکرد مطالعه موردی کیفی برای درک مدل دولت توسعه‌گرا

در هنگ‌کنگ و سنگاپور اتخاذ می‌کند. این شامل جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل داده‌های کیفی اولیه و ثانویه است که شامل مصاحبه‌های اصلی با سیاست‌گذاران ارشد و متخصصان صنعت، گزارش‌های رسمی و نشریات از دولت‌ها، شرکت‌ها و موسسات تحقیقاتی، و همچنین فرم موجود تحقیق و نوشتن در مورد موضوع است.

از آنجا که ارتباطات یا رابطه‌های بین فردی نقش مهمی در تعیین یا تأثیرگذاری بر تصمیم‌های سیاسی دارند، اتخاذ چنین رویکرد کیفی برای مطالعات در زمینه توسعه سیاسی و اقتصادی در آسیا بسیار مهم است (لیونگو دیگران ۱۹۹۶، ویلکینسون ۱۹۹۶، اوینگ و دیگران ۲۰۰۰، هامیلتون - هارت ۲۰۰۲، وو ۲۰۱۵a). تجزیه و تحلیل داده‌های کیفی امکان تدوین توصیفات «انبوه» را فراهم می‌کند که به‌ویژه برای درک چنین روابطی مفید است، که اغلب بر اساس موارد غیررسمی (چنگ و وومک ۱۹۹۶)، و اقتباس «استنتاج علی» بر چگونگی تأثیر این متغیرها بر پیامدهای سیاست، دارای محدودیت هستند (کینگ و همکاران ۱۹۹۴، مگوایر و بال ۱۹۹۴، کرسول و میلر ۲۰۰۰، بنت و المان ۲۰۰۶).

مطمئناً برای اتخاذ یک رویکرد کیفی، مانند مواردی که مربوط به تعمیم‌پذیری و در بعضی موارد مربوط به اعتبار است، محدودیت‌هایی وجود دارد (ماکسول ۱۹۹۲، برنارد ۲۰۰۰، کرسول و میلر ۲۰۰۰، نیومن ۲۰۱۱). برای کسب اطمینان از صحت این تحقیق، از نظر افزایش اعتبار از طریق مثلث‌سازی، اطمینان از صداقت مصاحبه‌شونده با ارائه گزینه ناشناس بودن، توجه زیادی به آن معطوف شد، به‌ویژه از نظر انتخاب به عنوان مجموعه وسیعی از مصاحبه‌شوندگان تا حد ممکن، که نشان‌دهنده دیدگاه‌ها و منافع متفاوتی است، امکان توزیع عادلانه مناسب نقاط داده را فراهم می‌کند.

هنگ‌کنگ و سنگاپور: دولت - شهرهای توسعه‌یافته آسیایی

به عنوان مثال، هنگ‌کنگ و سنگاپور سطح قابل توجهی از مقایسه را نشان می‌دهند. در واقع، این دو شهر اغلب در کنار یکدیگر به عنوان شهرهای «خواهر»، با تاریخ و سرنوشت مشترک، در مقابل پایان یک طیف سیاسی لیبرال-محافظه کار، مدل‌های مختلف سیاست‌گذاری یا مدیریت عمومی، یا صرفاً رقبای مستقیم برای اوج مرکز مالی برتر آسیا مکمل یکدیگر قرار گرفته‌اند. (یانگ ۱۹۹۲، ناگ ۱۹۹۸، لیم ۱۹۹۹، لام ۲۰۰۰؛ چنگ و سیدو ۲۰۰۳، لی و هاکیو ۲۰۰۶، پینتر و وونگ ۲۰۰۷، تان و لیم ۲۰۰۷... a2016). در همه موارد، اغلب هنگ‌کنگ و سنگاپور خیلی قابل مقایسه هستند و از این رو با مطالعات موردی مقایسه‌ای مطابقت دارند. دلایل مختلفی برای این امر وجود دارد. نخست، این دو شهر پیشینه مشترک استعماری انگلیس را به اشتراک گذاشتند، سنگاپور در سال ۱۹۶۵ به استقلال دست یافت

و هنگ‌کنگ نیز با واگذاری قدرت در سال ۱۹۹۷ تحت حاکمیت چین قرار گرفت. در هر دو شهر، انگلیس «نظام کامن‌لا» را پایه‌گذاری کرد و خدمات عمومی کارآمدی را برقرار کرد. همچنان فرم اصول حکومت‌داری و مدیریت عمومی دو شهر را ادامه می‌دهند.

علاوه بر این، هم هنگ‌کنگ و هم سنگاپور مراکز تجاری مهمی برای امپراتوری انگلیس بودند و به عنوان ارتباطات مربوطه برای شرق و جنوب شرقی انجام وظیفه می‌کردند. هویت این شهرهای بندری منجر به شباهت‌های چشمگیری در ساختار اقتصادی و ترکیب دو شهر خواهد شد. به عنوان مثال، هر دو شهر تأکید زیادی بر تولید داشتند (اگرچه امروزه در هنگ‌کنگ این مورد کمتر است)، در حالی که موقعیت فعلی و مهم آن‌ها از قبل، به عنوان مراکز مالی پیشرو آسیا، می‌تواند به موفقیت اولیه آن‌ها به عنوان شهرهای بندری و موقعیت راهبردی آن‌ها در امتداد مسیرهای اصلی تجارت (وو، ۲۰۱۶a) برگردد.

به طور وسیع‌تر، هر دو شهر دارای نیروی کار بسیار ماهر با تسلط کامل به زبان انگلیسی به عنوان زبان کار خود هستند. بدون شک، این موارد نیز میراث تاریخی استعماری انگلیس هستند. با این حال و تا حدودی به دلیل اکثریت جمعیت چین، هر دو شهر یعنی هنگ‌کنگ و سنگاپور با سطح قابل توجهی از محافظه کاری و رواج ارزش‌های کنفوسیوسی مانند اطاعت از اقتدار و گروه میانه رو مشخص می‌شوند (کوآ ۱۹۹۰، چوا ۱۹۹۷، لام و دیگران ۱۹۹۹، لین و هو ۲۰۰۹، کاپلان ۲۰۱۵).

از دیدگاه عملی‌تر، هنگ‌کنگ و سنگاپور از نظر اندازه بسیار قابل مقایسه هستند. جمعیت کنونی هنگ‌کنگ ۷٫۲۴ میلیون نفر است، در حالی که جمعیت سنگاپور ۵٫۶ میلیون نفر است. از نظر جمعیتی، هر دو شهر از اکثریت جمعیت چین تشکیل شده‌اند، در صورتی که همه آن‌ها از نوادگان و فرزندان افراد مهاجر سرزمین اصلی چین نیستند. شاید از همه مهم‌تر، هنگ‌کنگ و سنگاپور از معدود شهرهای فعال جهان باشند. در حالی که هنگ‌کنگ تحت اختیارات چین فعالیت می‌کند، در سیاست‌های اقتصادی خود به عنوان «منطقه ویژه اداری» (SAR) از استقلال قابل توجهی برخوردار است.

با وجود همه این شباهت‌ها در وسعت، جمعیت‌شناسی و توسعه تاریخی، هنگ‌کنگ و سنگاپور از طرفی هم خیلی از نظر سیستم‌های سیاسی‌شان متفاوت هستند. اول اینکه، هنگ‌کنگ از حق رأی عمومی برخوردار نیست. بلکه رهبران‌ش توسط گروه منتخبی از نخبگان تجاری و اجتماعی انتخاب می‌شوند که رئیس اجرایی از بین هیأت کاندیداهای مورد تأیید، انتخاب می‌شود. در مقابل، رهبران سیاسی سنگاپور از طریق انتخابات عمومی که هر پنج سال یک بار برگزار می‌شود، و تحت یک سیستم

پارلمانی اکثریت انتخاب می‌شوند. با این حال، این اختلافات سازمانی لزوماً در فرهنگ سیاسی هر دو شهر نشان داده نشده است.

به عنوان مثال، هنگ‌کنگ به دلیل فرهنگ سیاسی لیبرالی خود شناخته شده است که طرفدار آزادی سخن و بیان است، و دارای سطوح زیادی از فعالیت سیاسی و جامعه مدنی فعال می‌باشد (لام ۲۰۰۴، ما ۲۰۰۷، لی و چان ۲۰۰۸). این امر با تسلط دولت بر فرهنگ سیاسی سنگاپور، با جامعه مدنی نسبتاً ضعیف و خروجی‌های رسانه‌ای که تحت کنترل شدید دولت فعالیت می‌کنند، مغایرت ندارد (لی ۲۰۰۲، ۲۰۰۵، جورج ۲۰۰۷، ۲۰۱۲، تان ۲۰۱۲).

این مغایرت‌ها همچنین منجر به تفاوت در نحوه تفسیر و کاربرد مدل دولت توسعه‌گرا در هنگ‌کنگ و سنگاپور شده است.

شرکت سنگاپور

شکی نیست که به طور کلی سنگاپور، حتی بیشتر از بسیاری از شهرهای دیگر آسیای شرقی، از جمله هنگ‌کنگ، به عنوان الگوی نمونه دولت توسعه‌گرای آسیا شناخته می‌شود (پینتر و وونگ ۲۰۰۷، ص ۱۸۰). بیشتر این موارد ناشی از وجود آشفتگی‌هایی است که مصادف با طرد شدنش از فدراسیون مالزی و استقلال بعدی آن در سال ۱۹۶۵، رهبران بنیان‌گذار این کشور خیلی جدی به دنبال منابع جدید رشد اقتصادی در غیاب یک سرزمین داخلی طبیعی بودند (هاف ۱۹۹۵).

به طور طبیعی، این تمرکز بر توسعه اقتصادی همچنین مستلزم ایجاد نهادهای مختلفی است که مرتبط با دولت توسعه‌گرا معمول، مانند بوروکراسی اقتصادی یا سازمان راهبری (هیأت توسعه اقتصادی)، استقلال نسبی در یک خدمات دولتی است که زمانی از فشارهای سیاسی-اجتماعی جدا شده بود، اما در محیط فرهنگی اجتماعی سنگاپور، یک جامعه مدنی ضعیف، و شاید مهم‌تر از همه، مشروعیت سیاسی ناشی از عملکرد اقتصادی قرار گرفته بود (هاف ۱۹۹۵، همیلتون-هارت ۲۰۰۰، پایین ۲۰۰۱ا، اولدز و یونگ ۲۰۰۴).

این تمرکز فراگیر بر رشد و توسعه اقتصادی منجر به شناسایی رویکرد سنگاپور در حاکمیت اقتصادی به عنوان «شرکت سنگاپور» شده است (هالین و دیگران ۱۹۹۶، لاو b۲۰۰۱، b۲۰۰۳، ۲۰۰۶، ۲۰۰۶). این اصطلاح شرکتی برای سیاست‌گذاری در سنگاپور با تلاش دولت در ادغام شیوه‌های مدیریت بخش خصوصی در فرایندهای سیاست خود بیشتر مورد تأکید قرار می‌گیرد (هاکو ۲۰۰۲، لی ۲۰۰۴، هاکو ۲۰۰۶، اوکی ۲۰۱۵، اوکی و تای ۲۰۱۵).

دولت اداری هنگ کنگ

پیامد مهم عدم حق رأی‌گیری جهانی و انتخابات سیاسی در هنگ کنگ، سطح بالایی از انزوا است که دولت آن، به‌ویژه خدمات کشوری، از نیروهای سیاسی و اجتماعی برخوردار است (پینتر ۲۰۰۵). این عدم فشار سیاسی-اجتماعی منجر به تداوم و ثبات بالایی در بوروکراسی هنگ کنگ شده است که یا از طریق عضویت و مشارکت آن‌ها در نهادهای قانون‌گذاری و یا تسلط آن‌ها بر دانش حوزه فنی (کوپر و لویی ۱۹۹۰) تحت تأثیر نفوذ گسترده سیاسی کارمندان دولت پشتیبانی می‌شود، اگرچه از طرفی این موضوع «انزوا» بودن آن از طرف سایر افراد جامعه است (لاو و لیو ۱۹۸۴).

با توجه به چنین ثبات بوروکراتیک، انزوا و نفوذ، رویکرد هنگ کنگ در زمینه حکومت و سیاست اغلب به عنوان یک «دولت اداری» به تصویر کشیده شده است (هریس ۱۹۸۸، پینتر ۲۰۰۵، چونگ ۲۰۰۸، پینتر وای ۲۰۱۲). مهم‌تر از این‌ها، برای اهداف بحث ما، دولت اداری هنگ کنگ دارای چندین عامل مهم از دولت توسعه‌گرا مانند مشروعیت مبتنی بر عملکرد، نقش محوری نخبگان خدمات کشوری و استقلال برگرفته بوروکراسی خود را مشخص می‌کند (چونگ ۲۰۰۸).

اساساً و علی‌رغم زمینه سیاسی-اجتماعی نسبتاً لیبرال، توسعه اقتصادی یک میزان قابل توجهی از مداخله و اقدام متمرکز دولت را شامل می‌شود، هرچند با ظرافت بیشتری به عنوان «عدم مداخله مثبت» تنظیم می‌شود (گلاسبورنر و ریدل ۱۹۷۲، لویی و چو ۱۹۹۳، سچنک ۲۰۰۱، لی ۲۰۰۲، ۲۰۱۲). مانند سنگاپور، دولت هنگ کنگ نیز اغلب به دنبال استفاده از روش‌های مدیریت بخش خصوصی برای افزایش کارایی در اجرای سیاست بوده است (لی و هاگو ۲۰۰۶).

انواع دولت‌های توسعه‌گرا

همان‌طور که در مباحث بالا نشان داده شده است، در تفسیر و اجرای مدل دولت توسعه‌گرا در هنگ کنگ و سنگاپور اختلافاتی وجود دارد، که اولی توسط «دولت اداری» و دومی توسط «شرکت سنگاپور» مشخص می‌شود. از این رو، در حالی که به نظر می‌رسد مطالب موجود به یک درک نسبتاً تلفیقی از دولت توسعه‌گرا اشاره می‌کند، در واقع «انواع دولت‌های توسعه‌ای» وجود دارد (جوشی ۲۰۱۲) که نه تنها از نظر گزینه‌های سیاسی‌شان، بلکه از نظر روابط دولت با نیروی کار، سرمایه و اقتصاد خارجی نیز متفاوت است (داگلاس ۱۹۹۴).

بنابراین لازم است هنگام مطالعه دولت‌های توسعه‌گرا، رویکردی متفاوت و دقیق وجود داشته باشد. همان‌طور که از بحث مختصر بالا و توضیحات دقیق‌تر در فصل ۲ و ۳ مشهود است، حتی هنگ کنگ

و سنگاپور، که به‌طور مثال به عنوان نمونه‌های کامل دولت توسعه‌گرای آسیایی دیده می‌شوند، در روش‌هایی که عناصر و مولفه‌های مختلف دولت توسعه‌گرا در فرایندهای حکومتی و سیاستمداری توسعه یا نشان داده می‌شوند، تفاوت‌هایی را ارائه می‌دهد.

چنین تغییراتی در دولت توسعه‌گرا با تغییر مداوم در زمینه‌های سیاسی-اقتصادی هر دو شهر بیشتر دشوار می‌شود، که مهم‌ترین آن تغییر به سمت اقتصاد دانش‌بنیان و دیجیتالی است که توسط گسترش داده‌ها و فناوری‌های «هوشمند» هدایت می‌شود. در واقع، دشواری فزاینده‌ای که غالباً با چنین تغییراتی در اقتصاد داخلی همراه است، به تدریج به این دیدگاه منجر شده است که دولت دیگر نمی‌تواند چنین اقتصاد پیچیده و متنوعی را به تنهایی مدیریت کند (استابز ۲۰۰۹، ص ۱۲، مورلی و دیگران. ۲۰۱۵).

ضمناً، دیگران به این نکته اشاره کرده‌اند که دولت توسعه‌گرا در اقتصاد دانش، البته با تغییرات، سازگاری‌ها و پیکربندی‌های مجدد، خوب و بر روی کار باقی می‌ماند (اوراین ۲۰۰۰، لاو ۲۰۰۳، چو ۲۰۰۹). این تغییرات و پیکربندی‌های مجدد دولت توسعه‌گرا، با بهره‌گیری از تحولات نظری اخیر مانند «ظرفیت سیاسی» و «ایجاد سیاست»، اصول اصلی این کتاب را تشکیل می‌دهد. (پینتر و پینتر ۲۰۰۵، نیدهام ۲۰۰۸، گلیسون و دیگران ۲۰۰۱، پیتز ۲۰۱۵، وو و دیگران ۲۰۱۵، ویوودیکران ۲۰۱۵، وو ۲۰۱۶). این کتاب تلاش خواهد کرد تا گزارش به‌روز شده‌ای از دولت توسعه‌گرای آسیا را ارائه دهد، و با دخالت و مشارکت عوامل فعال کسب‌وکار، بر روش‌های مختلفی که از طریق آن‌ها دولت توسعه‌گرا قادر به هدایت و تأثیرگذاری بر توسعه اقتصادی است، تمرکز دارد.

طرح کلی کتاب

با مقدمه‌ای بر حوزه دولت توسعه‌گرا موجود، اساس و استدلال این کتاب را تشریح کرده، و درباره روش تحقیق و طراحی آن بحث کردیم، در ادامه این کتاب به شرح و تفصیل استدلال‌های ارائه شده در این فصل مقدماتی می‌پردازد.

فصل ۲ با بحث در مورد توسعه تاریخی سنگاپور و وجود فعلی آن به عنوان یک کشور توسعه یافته، مکان‌یابی و بررسی اجزای مختلف دولت توسعه‌گرایی در زمینه اقتصادی اجتماعی و سیاسی سنگاپور، که توسط لفتویچ شناسایی شده‌اند، آغاز می‌شود. این روش برای هنگ‌کنگ در فصل ۳ تکرار شده است. در این راستا، این دو فصل مروری بر تفاسیر و برداشت‌های ویژه سنگاپور و هنگ‌کنگ دولت توسعه‌گرا را فراهم می‌کند.

در فصل ۴ آمده است، که در مورد تغییر اخیر در دو شهر به سمت اقتصاد دیجیتال و دانش بنیان بحث می شود که با پیدایش فناوری های مخرب مشخص شده است که هم باعث ایجاد فرصت های جدید توسعه و هم فضای جدید رقابت سیاسی و مذاکرات می شود. در این فصل همچنین در مورد طرح های سیاسی مربوطه مانند طرح ملت هوشمند سنگاپور و تلاش اخیر هنگ کنگ برای تبدیل شدن به یک شهر هوشمند بحث خواهد شد.

پس از بحث در مورد این تغییرات و تحولات اقتصادی، در فصل ۵ ما در مورد مفاهیم آن ها در دولت توسعه گرا به عنوان یک مفهوم و یک ساختار نظری بحث خواهیم کرد. در این بخش همچنین چندین تغییر مفهومی را در مدل دولت توسعه گرا پیشنهاد می کند که هدف آن به روزرسانی و افزایش ارتباط مدل به عنوان یک چارچوب تحلیلی است. فصل ۶ سپس یافته های این کتاب را به طور خلاصه بیان می کند و عناصر گسترده ای از مدل اصلاح شده دولت توسعه گرا را که برای درک سیاست توسعه اقتصادی در آسیای قرن بیست و یکم لازم است، طراحی می کند. محدودیت های بالقوه و اخطارها نیز همراه با راه های بالقوه برای تحقیقات آتی مورد بحث قرار خواهد گرفت.

فصل دوم

دولت‌های توسعه‌گرا

مروری مفهومی

در طول دهه ۱۹۷۰، منشا مفهومی دولت توسعه‌گرای آسیایی خیلی به واقعیت تجربی اقتصادهایی مرتبط بود که به سرعت در کشورهای جهان سومی در حال صنعتی شدن بودند، به‌ویژه کشورهایی که در منطقه آسیای شرقی واقع شده‌اند. در واقع، منشاء مدل دولت توسعه‌گرای آسیایی در مورد توسعه اقتصادی در ژاپن را می‌توان در کارهای پیشگامانه چالمرز جانسون (۱۹۸۲، ۱۹۹۵) دنبال کرد، که در شناسایی دولت توسعه‌گرا به عنوان «وضعیتی که اولویت در رشد اقتصادی، بهره‌وری و رقابت فناوری می‌باشد» نقش بسزایی داشت (جو ۲۰۱۶، ص ۱).

بنابراین، این کار، همراه با سایر مطالعات بعدی در مورد دولت توسعه‌گرای آسیایی می‌تواند تلاشی برای درک رشد سریع اقتصادی باشد که در شرق آسیا اتفاق افتاده است، در میان کشورهایی که نظام سیاسی و دیوان سالاری خود را بسیار متفاوت از دموکراسی‌های لیبرال غربی سازماندهی کرده بودند که در اوایل بسیاری از این محققان به آن تعلق داشتند. بنابراین نظریه از این پدیده پیروی می‌کند، زیرا اولین دانشمندان مدل دولت توسعه‌گرا سعی در درک بنیان‌های سیاسی و نهادی داشتند که تحول سریع اقتصادی کشورهای شرق آسیا بر اساس آنها شکل گرفت.

تقدم معرفت شناختی پدیده تجربی بر تئوری کاهش خواهد یافت، زیرا مدل دولت توسعه‌گرا به تدریج به یک حوزه اصلی مطالعاتی، به‌ویژه در میان دانشمندان علوم سیاسی، اقتصاددانان سیاسی و کارشناسان مطالعات منطقه‌ای تبدیل شد. با توجه به این مجموعه کاری نسبتاً بزرگ، این فصل مروری گسترده بر توسعه مفهومی مدل دولت توسعه‌گرا خواهد داشت. مخصوصاً، من در مورد زمینه‌ای که مدل دولت توسعه‌گرا، تصور شده و توسعه یافته است بحث خواهم کرد، مولفه‌ها و مشخصات یک دولت

توسعه‌گرایی ایده آل را شرح داده و سیر تکاملی مداوم آن را به عنوان یک مفهوم نظری و مطالعه تجربی بررسی می‌کنم.

گسترش و تکامل مفهومی

مفهوم یک دولت مبتنی بر توسعه در حوزه آسیای شرقی نه جدید و نه منحصر بفرد است. همان‌طور که لفتویچ (۱۹۹۵، صص ۴۰۱-۴۰۲) اشاره کرده است، مفهوم استفاده از منابع دولتی برای دستیابی به اهداف توسعه‌ای یا سرمایه‌داری در کار اندیشمندان قرن نوزدهم مانند فردریش لیست و کارل مارکس و همچنین بیشتر اندیشمندان معاصر مانند ساموئل هانتینگتون مطرح شده است.

وایت و وید (۱۹۸۸، ص. ۱) استدلال می‌کنند که همه موارد موفقیت آمیز «شکل‌گیری نهایی» در میان ملت‌های سرمایه دار و سوسیالیست را می‌توان با «نقش راهبردی دولت در تعدیل نیروهای بازار داخلی و بین‌المللی و کنترل آن‌ها برای منافع ملی» توصیف کرد.

این تعریف از مدل دولت توسعه‌گرا که توسط وایت و وید ارائه شده است، حداقل در یک سطح وسیعی از مفهوم، شامل دو فعالیت اصلی است که در همه کشورهای توسعه یافته وجود دارد، می‌شود: (۱) کنترل یا هدایت نیروهای بازار و منابع اقتصادی، (۲) به روشی راهبردی که برای تحقق منافع یا هدفی ملی باشد. علاوه بر این، دولت‌های توسعه‌گرا خواهان این هستند که به دلیل نیاز یا تمایل به «عقب نماندن» با اقتصادهای توسعه یافته‌تر انگیزه می‌گیرند (تان ۲۰۰۵، بلاک و نگویتا ۲۰۱۶، جازوپ ۲۰۱۶)، گرچه، و همان‌طور که در زیر بحث خواهیم کرد، کانون توجه از «عقب نماندن» تا «بهبود مستمر» (بلاک و نگویتا ۲۰۱۶) تغییر کرده است. بنابراین مطالعات در مورد مدل دولت توسعه‌گرا تمایل دارند بر چگونگی به کارگیری منابع سیاسی و بوروکراتیک خود برای رسیدن به اهداف اقتصادی ملی توجه کنند.

گرچه این درک جامع از دولت توسعه‌گرا، همان‌طور که وایت و وید بحث کرده‌اند، به همان اندازه در مورد کشورهای سرمایه دار و سوسیالیست و همچنین کشورهای آسیای شرقی و اروپا صدق می‌کند، اما در واقع تفاوت‌هایی در نحوه مداخله دولت‌های اقتصادی در حال توسعه در بازار آن‌ها وجود دارد (تان ۲۰۰۵). به عنوان مثال، تان (۲۰۰۵) اشاره کرده است که جمهوری‌های شوروی سابق تمایل داشتند که کاملاً بر بازارهای داخلی خود تسلط داشته باشند، در حالی که دولت‌های توسعه‌گرای آسیای شرقی مانند ژاپن حق مالکیت املاک خصوصی را داشتند، با سیاست‌هایی که به ترویج بخش خصوصی بیشتر از بخش دولتی گرایش دارند (چو، ۲۰۱۶، ص. ۴).

این اعمال قدرت دولتی درکنارهم، یا حتی مشارکت با بازارهای آزاد، نشان‌دهنده میزان قابل توجهی از پیچیدگی و اختلاف جزئی در شیوه‌های اعمال قدرت دولت توسط کشورهای توسعه‌یافته آسیای شرقی است و همچنین هیچ سردرگمی مفهومی ندارد. به عنوان مثال، موج آزادسازی اقتصادی که در کشورهای آسیای شرقی، مانند کره رخ داده بود، منجر به این باور غلط شد که این بازارهای آزاد هستند که رشد اقتصادی را تحریک کرده‌اند، در حالی که در واقع چنین سیاست‌های «بازار لیبرال» با کنترل دولت رسمی و غیر رسمی هدایت شدند (لود نثروث ۱۹۸۸). با این وجود، این رویکرد دولت‌های آسیای شرقی از دولت توسعه‌گرا است که می‌تواند بر مطالعات بعدی در مورد مدل دولت توسعه‌گرا تسلط داشته باشد (رادیك ۲۰۰۸).

این ظهور رویکرد شرق آسیا به عنوان الگوی اصلی، نتیجه ظهور آسیای شرقی در عصر پساجنگ سرد به عنوان یک بلوک بزرگ اقتصادی است. در واقع، تنها زمانی بود که دانشمندان علوم سیاسی در تلاش برای درک توسعه سریع اقتصادی تجربه شده توسط کشورهای آسیای شرقی در طول دهه ۱۹۷۰ بودند، که مدل دولت توسعه‌گرا به صورت مفهومی و معرفت‌شناسی فعلی خود در آمد. شکل مفهومی مدل دولت توسعه‌گرا که در ادامه این کتاب بحث می‌شود و در فصل‌های بعدی آن به صورت تئوری گسترش می‌یابد، تا حد زیادی از رویکرد این مدل آسیای شرقی به دست می‌آید.

ژاپن باتوجه به موقعیت مکانی خود در الگوی «غازهای پرنده» توسعه اقتصادی منطقه‌ای، با بسیاری از مطالعات اولیه در مورد مدل دولت توسعه‌گرا که اساساً مطالعات موردی توسعه اقتصادی ژاپن را پوشش می‌دهد، تبدیل به دولت توسعه‌گرای آسیایی آن زمان شد (کورهنن ۱۹۹۴، کوجیما ۲۰۰۰ و کاساهارا ۲۰۱۳) این امر در مطالعه تریمبرگر (۱۹۷۸) در مورد اندازه خودمختاری نسبی در تشکیلات دولتی دیوان سالاری ژاپن، ترکیه، مصر و پرو مشهود است. به همین ترتیب، اثر اصلی جانسون (۱۹۸۲) MITI و کار شگفت‌انگیز ژاپنی‌ها بر نقش وزارت بازرگانی و صنایع بین‌المللی ژاپن (MITI) در تحریک رشد اقتصادی ژاپن تأکید دارد.

همچنین در کار جانسون بود که واژه «دولت توسعه‌گرا» برای اولین بار ابداع شد. به علاوه، این فقط عملکرد اقتصادی عالی ژاپن نبوده است، بلکه واقعیت این است که رشد اقتصادی آن ناشی از مدیریت گسترده اقتصاد داخلی در کشور بود - پدیده‌ای که در اقتصاد بازار غربی وجود ندارد - که توجه محققان را به خود جلب کرده است (تان ۲۰۰۵، ص ۳).

این تمرکز مجدد بر توسعه اقتصادی به رهبری دولت در شرق آسیا، با تأکید بر نقش مرکزی بوروکراسی‌های اقتصادی، منجر به تلاش‌های بیشتر برای شفاف‌سازی و روشن ساختن راه‌هایی شد

که دیگر دولت‌های توسعه‌گرای آسیا اقتصاد خود را مدیریت و توسعه دادند (وایت ۱۹۸۴، اوانز ۱۹۸۵، ۱۹۸۹، وید ۱۹۹۰، اونیس ۱۹۹۱). در مرکز این موج از توسعه علمی، شناخت روز افزون، نقش اصلی سیاست و نهادهای سیاسی در فعالیت دولت‌های توسعه آسیایی بود (دایو ۱۹۸۷، مون و پراساد ۱۹۹۴، لفتویچ ۱۹۹۵).

با وجود این نظریه‌پردازی درباره مدل دولت توسعه‌گرا، توسعه اقتصادی در آسیا، و به سختی در ژاپن، بی‌وقفه ادامه یافت. این امر فرصتی را برای محققان دولت توسعه‌گرا برای تحقیقات تجربی و آزمایش تئوری فراهم می‌کرد، زیرا این اقتصادهای نوظهور آسیایی به طور فزاینده‌ای شکل دولت توسعه‌گرا را به خود گرفتند. این امر به‌ویژه در مورد کره جنوبی وجود داشت که به سرعت در حال صنعتی شدن بود و به عنوان «گول بعدی آسیا» در حال ظهور بود (امسدن ۱۹۹۲، ووکومینگ ۱۹۹۹، مینس ۲۰۰۱ و کانگ ۲۰۰۲).

در واقع، پایه‌های سیاسی و نهادی «معجزه اقتصادی» کره جنوبی شباهت زیادی به طرح اصلی و نمونه اولیه دولت توسعه‌گرا دارد و مانند یک کشور قوی است که از فشارهای اجتماعی و وظایف زیاد بوروکراسی‌های اقتصادی همچون انجمن برنامه‌ریزی اقتصادی (EPB)، ارتباط تنگاتنگ بین دولت و صنعت گران بزرگ، و از جمله موارد دیگر، بدور است. (مینس ۲۰۰۱ و لودد نئوراس ۱۹۸۸). لازم به ذکر است که این تله‌های سازمانی مدل دولت توسعه‌گرا در کره جنوبی به هیچ وجه مسأله‌ای کاملاً تصادفی نبود. به عنوان مثال، گفته شده است که منشا اصلی دولت توسعه‌گرای کره جنوبی را می‌توان در اشغال ژاپن در سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۴۵، با نفوذ استعمار ژاپن در نتیجه ظهور یک کشور سلطه‌گر و مستبد، جستجو کرد، که قادر به کنترل و تغییر و تحول جامعه کره جنوبی و همچنین اتحادهای محکم تولید محور بین دولت و طبقات حاکم، غالباً سرمایه داران، بود (کوهلی ۱۹۹۴). به عبارت دیگر، ظهور دولت توسعه‌گرای کره جنوبی تأثیرات کلی روند هم توسعه اقتصادی آسیای شرقی و هم دولت توسعه‌گرا ژاپن بود، دومی با سختی و مدل کمی روبرو می‌شود.

علاوه بر کره جنوبی، صنعتی شدن سریع تایوان و بخش علم و فناوری در حال پیشرفت آن نیز موجب منافع بیشتر در دولت توسعه‌گرا تایوان می‌شود (لوی فور ۱۹۹۸، چو ۲۰۰۲، وو ۲۰۰۷، گرین ۲۰۰۹). همانند ژاپن، دولت تایوان نقش مهمی در هدایت توسعه اقتصادی از طریق طرح‌های سیاسی ایفا کرد که به افزایش مزایای نسبی کشور، مانند اصلاحات ارضی، ترغیب به جانشینی واردات و ارتقای صادرات، انتخاب و حمایت از بخش‌های پیشرو، معرفی اتوماسیون کاراندوز و تسهیل آزادسازی مالی کمک کرد (وید ۱۹۸۸، صص. ۴۵-۴۱).

در هر دو مورد تایوان و کره جنوبی، رشد سریع اقتصادی غالباً به تأثیرات بازار آزاد به اشتباه نسبت داده می‌شود، در حالی که در واقع توسعه اقتصادی دولت -محور بوده است، و مداخلات دولت اغلب از طریق بازار انجام می‌شود (لیود نئوراس ۱۹۸۸، وید ۱۹۸۸). پیوستن هنگ‌کنگ و سنگاپور به کره جنوبی و تایوان به عنوان دولت‌های توسعه‌دهنده آسیایی، که در مجموع چهار کشور به عنوان «بیرهای آسیایی» شناخته می‌شوند - که شامل یک چهارم دولت‌های توسعه آسیای شرقی هستند، در فصل ۳ و ۴ بررسی خواهد شد.

چین، در شروع روند «آغاز کردن» اقتصاد خود و تقریباً بدون خسارت، بحران مالی آسیا در سال ۱۹۹۷ را گذراند، به عنوان یکی دیگر از طرفداران مهم مدل دولت توسعه‌گرا (تان ۲۰۰۵) ظاهر شد. در حالی که رویکرد آن در توسعه اقتصادی و حاکمیت قبل از سال ۱۹۷۹ میلادی شبیه مدل شوروی سابق، برای تسلط کامل دولت بر بازارها بود، معرفی مالکیت املاک خصوصی و بازارهای نسبتاً آزادتر با آزادسازی اقتصادی منجر به اتخاذ رویکرد دولت توسعه‌گرا از سوی چین، به عنوان مثال توسعه تحت رهبری دولت در چارچوب بازارهای آزاد، شد.

علی‌رغم آغاز آزمایشی مدل دولت توسعه‌گرا، با مطالعات اولیه در مورد دولت توسعه‌گرا، بیشتر از ساخت یا توسعه تئوری، توسط مطالعات تجربی کشورهای توسعه یافته‌ای مانند ژاپن، کره و تایوان انجام می‌شد، از آن زمان مدل دولت توسعه‌گرا به عنوان «منصوبات دائمی در اقتصاد سیاسی توسعه» (یونگ ۲۰۱۷، صص ۲-۳) و به عنوان یک «واقعیت تلطیف شده: خودکار و تحکیمی در سیاست در دنیای واقعی» تبدیل شده است (بوید و نگو ۲۰۰۵، صص ۲-۳).

همان‌طور که در ادامه بیشتر بحث خواهیم کرد، ظهور کشورهای توسعه‌یافته جدید و همچنین قبول فزاینده عناصر دولت توسعه‌گرا در میان اقتصادهای توسعه‌یافته بازار که تاکنون به عنوان طرفداران لیبرالیسم «بازار آزاد» دیده می‌شدند، بیانگر آن است که تأثیر مدل دولت توسعه‌گرا بسیار بیشتر از آنچه است که در ابتدا تصور می‌شد. علاوه بر این، توانایی دولت توسعه‌گرا در پافشاری با رویارویی در برابر جهانی شدن و آزادسازی اقتصادی نشان‌دهنده ظرفیت بالا در میان این کشورها برای نوآوری و انطباق در واکنش به تغییرات در فضای اقتصادی جهانی است. این توانایی سازگار و تحول‌پذیر در دولت‌های توسعه‌جنبه‌ای مهم است و غالباً نادیده گرفته شده است که در کل این کتاب مورد بحث قرار خواهد گرفت.

صرف نظر از منشاء جغرافیایی آن‌ها، آنچه که همه کشورهای در حال توسعه را متحد می‌کند، تمرکز گسترده‌ای بر سیاست‌های صنعتی به عنوان ابزاری برای رشد اقتصادی و اطمینان از تسلط دولت بر هر دو قلمرو اجتماعی-سیاسی و اقتصادی است. در واقع، اشاره شده است که ویژگی مشخص یک دولت توسعه‌گرا، نقش دولت در هماهنگی تحول صنعتی ملی است که اغلب شامل اقدام به عنوان تولیدکننده مستقیم است (تان ۲۰۰۵). همان‌طور که لاو (۲۰۰۱ا، ص ۱۴۳) متذکر شده است، یک «رابطه ذاتی و ضمنی بین یک دولت توسعه‌گرا و سیاست صنعتی» وجود دارد. با این حال، نقش دولت توسعه‌گرا در سیاست‌های صنعتی اغلب ظریف‌تر و دقیق‌تر از تأمین کالاها و خدمات است.

در مقابل، اغلب بر تأمین یارانه‌ها، ترغیب‌ها و اعتبارات ارزان قیمت برای تشویق مشارکت شرکت‌های خصوصی و سرمایه‌گذاران در برنامه صنعتی‌سازی خود متکی است (امسدن ۱۹۹۲، یونگ ۲۰۱۷، ص ۳). از این رو سیاست‌های صنعتی «جایگزینی برای بازار نیستند» بلکه تلاش‌های دولت در تغییر انگیزه‌های بازار برای تأثیرگذاری بر رفتار تولیدکنندگان، مصرف‌کنندگان و سرمایه‌گذاران است (لاو ۲۰۰۱ا، ص ۱۴۳). بنابراین تأکید بسیار زیادی بر هماهنگی تخصیص سرمایه و سایر منابع در بخش‌های داخلی و ادغام منابع محدود جامعه در صنایع با هدف رشد بالا است (تان ۲۰۰۵، ص ۱۶۳). از طریق چنین هماهنگی و مدیریت منابع، کشورهای توسعه اغلب به عنوان «برندگان منتخب» از بین شرکت‌ها و صنایع شناخته می‌شوند، نه اینکه تأمین‌کننده اصلی کالاها و خدمات باشند.

در زمینه دولت توسعه‌گرای ژاپن، سیاست‌های صنعتی به عنوان تلاش‌های دولت در «توسعه، هدایت و نظارت بر صنعت» توصیف شده است (جانسون ۱۹۹۵، ص ۶۴). چنین ابزارهای دقیقی برای هدایت و مدیریت تحول و توسعه صنعتی با یک ساختار نظری مهم دیگری در مطالعات توسعه - «دولت نظارتی» مطابقت دارد (ماجون ۱۹۹۴، ۱۹۹۹، ۱۹۷۰). در واقع، ارتباطات بین دولت نظارتی و دولت توسعه‌گرا، به‌ویژه با توجه به افزایش استفاده از ابزارهای سیاست نظارتی توسط دولت‌های توسعه‌گرایی مانند چین و اندونزی، و دیگر کشورها، برای دستیابی به اهداف و مقاصد سیاست توسعه (جاباسوریا ۲۰۰۵، هسوه ۲۰۰۱، جارویس ۲۰۱۲)، در حال حاضر مورد بررسی قرار گرفته است.

با این حال، و همان‌طور که چالمرز اشاره کرده است، سیاست صنعتی لزوماً به معنای «کلیشه کلاسیک تکراری» «برندگان منتخب» نیست، بلکه به معنای تغییر گرایش مجدد تمرکز سیاست اقتصادی از مصرف‌کننده به اقتصاد تولیدکننده و اصلاح مزایای نسبی برای تمرکز در مورد صنایع با محتوای سرمایه انسانی بالا است (جانسون ۱۹۹۵، صص ۶۴-۶۵). با توجه به اینکه معیار اصلی و تمرکز اقتصاد تولیدکننده تمایل به صرفه‌جویی و سرمایه‌گذاری دارد، سیاست صنعتی، همان‌طور که از

نظر اقتصاد تولیدکننده تعریف شده است، شامل منابع پس انداز یک کشور به سمت صنایع مناسب و اطمینان از یکپارچگی منافع و انگیزه‌های شرکت‌ها پیرامون سیاست‌های صنعتی دولت است (فینگلتون ۱۹۹۰، جانسون ۱۹۹۵، ص ۶۶).

به طور خلاصه، مدل دولت توسعه‌گرا از آغاز شواهد تجربیش و با نظریه پردازی‌های بعدی، برای تبدیل به یک الگوی نظری اصلی در مطالعه توسعه اقتصادی ظهور کرده است. البته بیشتر آن هنوز بر اساس مطالعات مهم تجربی مانند ژاپن یا کره است، که منتج به یک نظریه و مفهوم نسبتاً منسجم از چیزی شد که یک دولت توسعه‌گرا را تشکیل می‌دهد، و یا باعث خصوصیات یا عناصری شد که یک دولت توسعه‌گرای ایده‌آل یا مطلوب را تأسیس می‌کند. این ویژگی‌ها و اجزای مدل دولت توسعه‌گرا در ادامه مورد بحث قرار می‌گیرند.

مؤلفه‌ها و ویژگی‌ها

پس از ارائه یک مرور کلی مبتنی بر تاریخ از توسعه و تکامل مفهومی مدل دولت توسعه‌گرا، اکنون به بررسی اجزا و مؤلفه‌های خاصی می‌پردازم که یک دولت توسعه‌گرا معمولی را تشکیل می‌دهند. در حالی که توسط محققانی که به دنبال درک و توصیف دولت توسعه‌گرا هستند، تفسیرها و تغییرات مفهومی متعددی از مدل دولت توسعه‌گرا پیشنهاد شده است (وایت و وید ۹۹۸۸، اوانز ۱۹۸۹، اونیس ۱۹۹۱، جانسون ۱۹۹۵، وو-کومینگس ۱۹۹۹)، این کتاب برگرفته از اثر اصلی آدریان لفتویچ (۱۹۹۵) است، که تفسیر او از دولت توسعه‌گرا، هم به دلیل دقت و هم به دلیل ایجاز، مشخص است.

طبق گفته لفتویچ، مدل دولت توسعه‌گرا را می‌توان با شش مؤلفه اصلی تعریف کرد:

۱. نخبگان توسعه‌گرا؛

۲. یک بوروکراسی اقتصادی قدرتمند، با صلاحیت و نفوذناپذیر؛

۳. استقلال نسبی دولت؛

۴. مدیریت مؤثر منافع اقتصادی غیر دولتی؛

۵. جامعه مدنی ضعیف و تابع؛

۶. مشروعیت عملکرد.

1. Relative autonomy

2. The effective management of non-state economic interests

3. A weak and Subordinated civil society

4. Repression, Legitimacy and Performance

۱. نخبگان توسعه‌گرا

مرکز اصلی هر دولت توسعه‌گرایی وجود نخبگان توسعه‌گرا است که متشکل از «کادری کوچک از سیاستمداران و مقامات دولتی ارشد تعیین شده از نظر توسعه هستند، معمولاً نزدیک به رئیس اجرایی دولتی است که در ایجاد نظام توسعه و فرهنگ آن بسیار نقش داشته است» (لفتویچ، ۱۹۹۵، ص ۴۰۵). به گفته جانسون (۱۹۸۷، ص ۱۴۲)، نقش‌های مختلف یک نخبه معمولی تکاملی شامل ایجاد ثبات سیاسی، حفظ توزیع برابر منابع یا منافع برای جلوگیری از بهره‌برداری طبقاتی یا بخشی، تعیین اهداف و استانداردهای ملی است که تمایل دارند بین‌المللی باشند و همچنین ایجاد و حفظ سیاسی یک نخبه بوروکراتیکی است که قادر به مدیریت و اداره کردن فرایندهای سیاسی دولت توسعه‌گرا هستند.

این کانون اصلی نخبگان توسعه‌گرا است که با تبدیل خواسته آن‌ها برای توسعه اقتصادی به طرح‌های سیاسی و تحت فشار قرار دادن اجرای این طرح‌ها، دستور کار سیاست دولت توسعه‌گرا را تحت تأثیر قرار داده و هدایت می‌کنند.

مهم این است که مرکزیت این نخبگان توسعه‌گرا در دستگاه‌های سیاسی و سیاستمداری دولت توسعه‌گرا و همچنین مجاورت آن با رئیس اجرایی دولت، تأثیر قابل توجهی بر انواع سیاست‌های اجرا شده و سطح منابعی که باید به سمت این سیاست‌ها هدایت شوند، دنبال می‌کنند.

مفهوم نخبگان توسعه‌گرا به هیچ وجه منحصر به مدل دولت توسعه‌گرا نیست. مدت‌هاست که دانشمندان علوم سیاسی به حضور گروه‌های منتخبی از فعالان سیاسی و بوروکراتیک بسیار تأثیرگذار اشاره کرده‌اند که تقریباً قادرند به طور یک جانبه قوانین کلی سیاستی را تعیین کرده و بر روند سیاست‌ها تسلط داشته باشند. این نخبگان سیاسی به طور متفاوتی به عنوان «مثلث‌های آهنین» (کاتر ۱۹۶۴)، «شبکه‌های ارتباطی سیاسی» (هکلو ۱۹۷۸)، «شبکه‌های ارتباطی موضوع» (کنیس و اشنايدر ۱۹۹۱)، اتکینسون و کلمن ۱۹۹۲، رودز ۱۹۹۷، نجار ۲۰۰۱، هاولت ۲۰۰۲)، نظام‌های سیاسی (ویلسون ۲۰۰۰، جوچیم و مه ۲۰۱۰) یا «جوامع سیاسی» (جوردن و ریچاردسون ۱۹۸۳، اتکینسون و کلمن ۱۹۹۲، لیندکوئست ۱۹۹۲، بیرکلند ۱۹۹۶) شناخته شده‌اند.

بحث ما در اینجا بیشتر به رویکرد «نظام‌های فرعی سیاست» مرتبط است که برای توصیف گروه‌های فعالان دولتی و غیر دولتی که نتایج سیاست را تعیین می‌کنند، (باومگارتنر و جونز ۱۹۹۱، هاولت و رامش ۱۹۹۵، ۱۹۹۸)، که یا از طریق تأثیر و نفوذ سیاسی (باومگارتنر و جونز ۱۹۹۱، هاولت و همکاران ۲۰۰۹، وو ۲۰۱۵) یا از طریق مشروعیتی که با داشتن دانش فنی یا سیاسی همراه می‌باشد، اتخاذ شده است. (الدر و هاس ۱۹۹۲، هاس ۱۹۹۲، ووس و سایمونز ۲۰۱۳، موکارج و هاولت ۲۰۱۵، بلاند و هاولت ۲۰۱۶).

از همه مهم‌تر، نظام‌های فرعی سیاست می‌توانند پیرامون مجموعه‌ای از باورهای مشترک شکل بگیرند (ساباتایر ۱۹۸۸، جانکینز-اسمیت و ساباتایر ۱۹۹۴، ویبل و دیگران ۲۰۰۹).

رویکرد «نظام فرعی سیاست» برای بحث ما از اهمیت بیشتری در اینجا برخوردار است که از توصیف گروه‌های فعالان دولتی و غیردولتی گرفته شده است (بامگارتنر و جونس ۱۹۹۱، هاوالت و رامش ۱۹۹۵، ۱۹۸۸) که نتایج سیاست را از طریق نفوذ سیاسی (ادلر و هاس ۱۹۹۲، هاس ۱۹۹۲، ووس و سایمن ۲۰۱۳، موکرجی و هاوالت ۲۰۱۵، بلاند و هاوالت ۲۰۱۶) یا مشروعیت مرتبط با داشتن دانش فنی یا سیاسی، مشخص می‌کنند (ساباتایر ۱۹۸۸، جنکینز اسمیت و ساباتایر ۱۹۹۴، ویبل و دیگران ۲۰۰۹).

چنین «نظام فرعی سیاست» تأثیرپذیر از عقاید، یا «ائتلاف‌های حمایتی»، به‌ویژه در درک دولت توسعه‌گرا آسیای شرقی بسیار مفید واقع شده است، زیرا نخبگان توسعه‌گرا اغلب پیرامون مجموعه عقاید مشترکی تشکیل می‌شوند که نه تنها نیاز به رشد و توسعه اقتصادی را در اولویت قرار می‌دهند، بلکه بر روابط علی بین طرح‌ها یا ابزارهای سیاسی توسعه و اهداف سیاست توسعه اقتصادی تأکید دارند (وو ۲۰۱۵a، وو و هولت ۲۰۱۵، وو ۲۰۱۶). چه نظام‌های فرعی سیاست، چه شبکه‌های سیاست و چه مثلث‌های آهنین، این مفاهیم مختلف، در بیشتر موارد، به نخبگان سیاسی اشاره دارند که قادر به تعیین دستور کار سیاستی و تعیین تصمیم‌های سیاستی هستند.

در زمینه توسعه اقتصادهای آسیایی، این نخبگان سیاسی اغلب بیشتر تمرکز خود را بر توسعه اقتصادی قرار داده، در نتیجه آن‌ها را به نخبگان توسعه‌گرا تبدیل کرده است. در حالی که نخبگان توسعه‌گرا، تا حد قابل توجهی، سیاست‌های اقتصادی را تعیین می‌کنند، لزوماً در اجرای روزانه این سیاست‌ها نقشی ندارند. در مقابل، آن‌ها تمایل به ایجاد یک نخبه بوروکراتیک دارند که دارای تخصص فنی و توانایی‌های لازم برای اداره و اجرای سیاست‌های اقتصادی هستند. از همه مهم‌تر، نخبگان توسعه‌گرا از انزوای سیاسی بورکرات‌های خود اطمینان حاصل می‌کنند، به گونه‌ای که آن‌ها می‌توانند وظایف خود را به صورت تکنوکراتیکال و فارغ از فشار سیاسی انجام دهند (جانسون ۱۹۸۷، ص ۱۴۲). در ادامه درباره این بوروکراسی اقتصادی بحث خواهد شد.

۲. بوروکراسی اقتصادی

موضع‌گیری در کارکرد و عملکردهای یک دولت توسعه‌گرا، بوروکراسی اقتصادی است. بوروکراسی‌های اقتصادی که وظیفه شکل دادن و هدایت توسعه اقتصادی را بر عهده دارند، به عنوان «مراکز اصلی جهت‌گیری راهبردی اقتصادی در دولت‌های توسعه‌گرا»، با توانایی آن‌ها برای سازماندهی و مدیریت تعاملات مهم

بین دولت و اقتصاد توصیف شده‌اند که توسط مواضع قدرت و نفوذشان، برخورداری از صلاحیت فنی و همچنین نفوذناپذیری ناشی از فشارهای سیاسی-اجتماعی، تسهیل شده است (لفتویچ ۱۹۹۵، ص ۴۱۱-۴۱۴) - در اصل به عنوان «ستاد کل اقتصادی» عمل می‌کنند (وید ۱۹۹۰، ص ۱۹۶).

چنین بروکرایی‌های اقتصادی معمولاً به عنوان «سازمان‌های راهبری» شناخته می‌شوند (جانسون ۱۹۸۲، ص ۲۶). در ادامه این کتاب من از عبارت «بروکراسی اقتصادی» و «سازمان راهبری» به جای یکدیگر استفاده خواهم کرد. صرف نظر از اصطلاحات، فعالیت‌ها و سیاست‌های دولت‌های در حال توسعه توسط چنین بروکرایی‌های اقتصادی یا سازمان‌های راهبری انجام می‌شود که تلاش‌های سیاستی را هماهنگ می‌کنند و منابع ادارات و سازمان‌های مختلف درگیر در سیاست توسعه اقتصادی را یکپارچه می‌سازند.

توجه به این نکته مهم است که اغلب بروکرایی اقتصادی به طور کامل از نخبگان توسعه‌گرا جدا و یا متمایز نیست. این امر خصوصاً در مورد دولت‌های توسعه‌گرا مانند سنگاپور دیده می‌شود، که مراودات و بده بستان نسبتاً بالایی بین خدمات کشوری و نخبگان سیاسی وجود دارد (همیلتون-هارت ۲۰۰۰) یا در مورد چین، که کارکنان دولت و مدیران شرکت‌ها تشکیل‌دهنده کادر حزب حاکم هستند و یا آن که روسای حزبی در موقعیت روسای بنگاه‌ها جذب می‌شوند (المان ۱۹۹۱، چان و سوئزو ۲۰۰۷، برودسگارد ۲۰۱۲). در هر دو مورد، این اختلالات درونی بروکرایی اقتصادی و نخبگان سیاسی، همزمان با جمعیتی به شدت غیر سیاسی مواجه می‌شوند، نکته‌ای که در زیر و در فصل بعدی شرح داده شده است.

با این حال، این MITI ژاپن است که اغلب به عنوان بروکرایی اقتصادی کاملاً ضروری، عمدتاً به دلیل نزدیکی آن به یک بروکرایی ایده‌آل و برای شناخته می‌شود که با روش‌های شغلی بلندمدت، قوانین و هنجارهای مقرر در عملکرد و رفتار، ترویج شایسته‌سالاری پرسنل و موارد دیگر مشخص می‌شود، و همچنین سایر عوامل منحصر به فرد ژاپن، از جمله وجود شبکه‌های غیررسمی که انسجام بروکراتیک و ارتباطات بین دولت-صنعت و صنعت یا توانایی سازمان‌های دولتی برای جذب فارغ‌التحصیلان برتر را تضمین می‌کند (اوانز ۱۹۸۹، ص ۵۷۳).

همان‌طور که نمونه MITI ژاپن همراه با سازمان‌های مشابهی مانند هیأت توسعه اقتصادی سنگاپور نشان داده شده است، بروکرایی اقتصادی در فرایندهای سیاست‌گذاری و محیط سیاسی یک دولت توسعه‌گرا جایگاه اصلی را دربر می‌گیرد. با این حال، این بدان معنا نیست که موفقیت یک دولت توسعه‌گرا کاملاً به بروکرایی اقتصادی آن بستگی دارد. به عنوان مثال، چایبر (۲۰۰۲) استدلال کرده

است که اثربخشی بوروکراسی اقتصادی یک دولت در حال توسعه، از نظر گسترش توسعه اقتصادی، نیز بسیار به انسجام داخلی کشور بستگی دارد، که از نظر قدرت روابط میان سازمانی، با بوروکراسی اقتصادی که در چنین روابط بین سازمانی نهفته است، تعریف می‌شود.

بنابراین ضروری است که بوروکراسی اقتصادی در روابط یکپارچه با سایر سازمان‌ها و نهادهای دولتی و همچنین فعالان خصوصی و اجتماعی قرار گیرد. با توجه به این واقعیت که بوروکراسی اقتصادی، همراه با حاکمیت دولت توسعه‌گرای بزرگ، در ساختارهای سیاسی-اجتماعی و فرهنگی دولت ملی، با توسعه اقتصادی که اغلب توسط ایدئولوژی‌های ناسیونالیسم در یک «جامعه فرضی» از مردم شکل گرفته، گنجانده شده است، این نکته اخیر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. (هاسو ۲۰۱۷).

از این رو در حالی که بوروکراسی اقتصادی نقشی اساسی در هدایت و پیشبرد سیاست‌های توسعه‌گرا دارد، اما همچنین در محیط وسیع‌تر فرهنگی اجتماعی شهر یا ملتی که در آن وجود دارد، قرار گرفته است. «نهادهای شدگی» بوروکراسی اقتصادی و دولت توسعه‌گرا در این شبکه‌های ارتباطی مترکم روابط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی نشان‌دهنده سومین عنصر اصلی یک دولت توسعه‌گرا است: استقلال نسبی. اکنون در مورد این سومین مولفه از مدل دولت توسعه‌گرا بحث خواهیم کرد.

۳. استقلال نسبی دولت^۱

در اصل نقش بوروکراسی اقتصادی و همچنین نقش سایر سازمان‌های عمومی مربوطه در هدایت توسعه اقتصادی، مفهوم «استقلال نسبی دولت» گنجانده شده است. این مفهوم اولین بار توسط پیتر اوانز در اثر خود در سال ۱۹۹۵ با عنوان «استقلال نسبی: دگرگونی صنعتی و دولت‌ها» معرفی شد، استقلال نسبی به استقلال همزمان دولت‌های توسعه‌گرا از جامعه و نهادهای شدگی آن در جامعه اشاره دارد (اوانز ۱۹۹۵). دو عنصر مهم، استقلال نسبی را تشکیل می‌دهند: شمول اجتماعی^۲ و استقلال سازمانی. هر دوی این عناصر برای عملکرد یک دولت توسعه‌گرا بسیار مهم هستند، به‌ویژه از این نظر اطمینان حاصل شود که مقامات دولتی توسط منافع خصوصی جذب نمی‌شوند؛ اما در عین حال قادر به نظم بخشیدن شرکت‌هایی هستند که با منافع اقتصادی ملی یکسان نیستند (نگویتا ۲۰۱۶).

1. Embedded Autonomy

۲. شمول اجتماعی به مفهومی اشاره دارد که افراد در معرض فقر فرصت مشارکت در بهبود زندگی است ندارد و زندگی خود را در جامعه داشته باشند (ویراستار)

استقلال سازمانی عنصری اساسی است که سازمان‌های راهبری و مسئولان یک دولت توسعه‌گرا را از مداخله غیرضروری در فعالیت‌های سیاسی‌شان منع می‌کند. بنابراین استقلال با «قدرت» یا توانایی دولت برای مقاومت در برابر فشارهای سیاسی-اجتماعی بخش غیردولتی ارتباط دارد. در واقع، توجه زیادی به توانایی یا «ظرفیت» دولت توسعه‌گرا برای رسیدن به نتایج سیاست توسعه‌گرا شده است (اوانز ۱۹۸۹). این تمرکز دولت محوری بر ظرفیت، هم از یک برنامه تحقیقاتی در حال رشد در مورد ظرفیت دولت و (روندینلی چما ۲۰۰۳، هامیری ۲۰۰۷، بسلی و پیرسون ۲۰۱۰، ساویا و سن ۲۰۱۲) هم اخیراً از ظرفیت سیاست استفاده می‌کند (پینتر و پیر ۲۰۰۵، گلیسون و همکاران ۲۰۱۱، وو و همکاران ۲۰۱۵).

در اصل ظرفیت دولت، و از این رو استقلال سازمانی، «انسجام درونی» نهادهای یک دولت توسعه‌گرا است، که اغلب بر اساس یک بوروکراسی ایده‌آل وبری تعریف می‌شود و با آنچه که به عنوان «عقلانیت بوروکراتیک» شناخته می‌شود، عجین شده است (اوانز ۱۹۸۹، چاییر ۲۰۰۲، ۲۰۰۲، ۱۹۹۵).

این کار با چالمرز آغاز شد، کسی که MITI ژاپن را به عنوان یک بوروکراسی ایده‌آل و بعد یک نیروی محرکه در پس مدل دولت توسعه‌گرای ژاپن می‌دانست (جانسون ۱۹۸۲). همان‌طور که ریان (۲۰۰۰، ص ۱۶۴) اشاره کرده است، دولت‌های توسعه‌گرا «بخاطر وجود بوروکراسی کلاسیک وبری - مبتنی بر بکارگیری و پیشرفت شایسته سالاری و هنجارهای عینی، عقلانیت رویه‌ای، استقلال خود را حفظ می‌کنند».

همچنین مهم است توجه داشته باشیم که اگرچه استقلال سازمانی فعالیت‌های سیاسی بوروکراسی اقتصادی را تسهیل می‌کند، اما همچنین از طریق به دست گرفتن قدرت دولت و سیاست‌گریزی از ساختارهای بروکراتی موجود توسط نخبگان توسعه‌گرایی نوظهور است که می‌توان چنین استقلالی را در وهله اول به دست آورد (لفتویچ ۱۹۹۵، ص ۴۰۹). علاوه بر این، تحکیم قدرت و استقلال نخبگان توسعه‌گرا اغلب در فرایندهای رسمی دموکراتیک، خیلی اوقات از طریق نفوذ و اقدامات یک حزب واحد برتر، حاصل می‌شود (لفتویچ ۱۹۹۵، ص ۴۱۰). بنابراین استقلال سازمانی بوروکراسی یک دولت توسعه‌گرا به شدت با سلطه و مشروعیت سیاسی آن مرتبط است.

علاوه بر استقلال سازمانی و عقلانیت بوروکراتیک، دولت‌های توسعه‌گران نیز به منظور ایجاد هماهنگی در فعالیت‌های اقتصادی و تحقق اهداف سیاست‌های توسعه، بر نهادینه‌شدگی خود در شبکه ارتباطی مترامی از روابط با شرکت‌ها و دیگر فعالان غیر دولتی متکی هستند (ایسنی ۱۹۹۱، صص ۱۲۳-۱۲۴، لفتویچ ۱۹۹۵، ص ۴۰۸). در واقع، توانایی یک دولت توسعه‌گرا در اجرای سیاست‌های توسعه‌گرا به سابقه و اعتبار آن از نظر بخش خصوصی، به‌ویژه از نظر تمایل دولت برای سرمایه‌گذاری سودمند و مؤثر،

مدیریت منافع اقتصادی خصوصی، ارائه عملکرد اقتصادی و سرکوب هرگونه تهدیداتی که ممکن است جامعه مدنی در برابر ثبات سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی ایجاد کند، بستگی دارد (هاف ۱۹۹۹، صص ۲۱۶-۲۱۷). این نشان می‌دهد که میزان مشارکت قابل توجهی در بخش خصوصی وجود دارد، زیرا آن‌ها به دولت واگذار می‌شوند و از این رو از تلاش‌های دولت برای توسعه اقتصادی حمایت می‌کنند.

از همه مهم‌تر، چنین مشارکتی بیانگر رویکرد دقیق‌تری در حکومتداری اقتصادی است که شامل متقاعد کردن به جای اجبار محض است، زیرا منافع دولت و بخش خصوصی غالباً در هم آمیخته‌اند. همان‌طور که در فصل ۳ و ۴ نشان داده خواهد شد، دولت‌های توسعه یافته پیشرفته که دارای اقتصادهای کاملاً لیبرال و آزاد هستند، بیشتر اوقات به حضور و مشارکت بخش خصوصی برای دستیابی به سطوح بالایی رشد اقتصادی مورد نظر نیاز ندارند، در حالی که شرکت‌های بخش خصوصی برای پیشرفت به حمایت از دولت، چه از نظر تأمین یارانه‌ها و مشوق‌ها و یا ایجاد زیرساخت‌های عمومی و اقتصادی، نیاز دارند. همان‌طور که هاف (۱۹۹۹، صص ۲۱۷) اشاره می‌کند:

با متقاعد کردن بخش خصوصی در توسعه و هدف واقعی آن، که منجر به سرمایه‌گذاری بیشتر در بخش خصوصی و در نتیجه رشد اقتصادی بیشتر می‌شود، دولت می‌تواند رشد بالایی ایجاد کند و نتیجه بهتری را نه تنها برای بخش خصوصی بلکه برای خود نیز به دست آورد، به شرط آن‌که از دیدگاه فکری لازم برخوردار باشد و به اندازه کافی برای منافع آینده توسعه اقتصادی، ارزش زیادی قائل شود.

علاوه بر این، تغییر در بسیاری از دولت‌های توسعه‌گرا به سمت اقتصاد دانش‌بنیان و مبتنی بر نوآوری برای تأکید بر اهمیت استقلال نسبی در تضمین رشد و توسعه در این دیدگاه جدید اقتصادی نقش داشته است. با توجه به اهمیت روزافزون انتقال فناوری و ایجاد صلاحیت برای رقابت جهانی، سازمان‌های راهبری به طور فزاینده‌ای در «فضاهای عمومی مشترک» قرار دارند که به این سازمان‌ها امکان می‌دهد تا شرکت‌ها را با موسسات و آزمایشگاه‌های تحقیقاتی، چه مالکین دولتی یا چه مالکین خصوصی، در روند تسهیل اشتراک‌گذاری فناوری‌ها و ایده‌های جدید در بین سازمان‌های فناوری، شرکت‌ها و افراد را مرتبط کنند (لستر و پیور ۲۰۰۶، بلاک و نگوینا ۲۰۱۶).

همان‌طور که در ادامه این کتاب بحث خواهیم کرد، چنین استنتاج «ارتباطی» از استقلال نسبی دولت به‌ویژه به شهرهای هوشمندی مانند سنگاپور و هنگ‌کنگ مربوط است، که استقلال نسبی حتی به عنصری مهم‌تر در مدیریت و اداره اقتصاد بیش از پیش شبکه‌ای و مبتنی بر فناوری تبدیل می‌شود. در حالی که نظریات مرسوم از استقلال نسبی بر نقش دولت به عنوان محرک رشد اقتصادی تأکید کرده بود، اقتصاد دانش‌بنیان جدید دولت را ملزم می‌کند که در مقابل به عنوان یک کاتالیزور

فناورانه نوآوری و کارآفرینی عمل کند. این تغییر مفهومی در درک استقلال نسبی در فصل ۶ بحث خواهد شد.

از دیدگاه مفهومی، این نظریه که سیاست‌گذاران و سایر فعالان جامعه می‌توانند در چنین شبکه‌های ارتباطی قرار بگیرند، ناشی از کار قبلی جامعه‌شناسان و دانشمندان علوم سیاسی است که سعی در درک راه‌های اقتصادی، نظام‌های سیاسی، و فرایندهای سیاسی داشته و تمایل دارند که در زمینه‌های سیاسی - اجتماعی گسترده‌تر، و چگونگی تأثیرگذاری آن‌ها بر سیاست‌گذاری، قرار گرفته یا جای گیرند (گرانووتر ۱۹۸۵، اوسترام ۱۹۹۰، تسبلیز ۱۹۹۱، هولینگزورس ۱۹۹۸، هوات ۲۰۰۹). کار اخیردر رابطه با «رابطه سیاسی» بیشتر به روابط دولت - جامعه با مشارکت سیاست و سایر رویکردهای مشارکتی برای ایجاد سیاست مرتبط است (انسل و گاش ۲۰۰۸، پوچارون و تینگ ۲۰۱۵، وو و هولت ۲۰۱۵، ۲۰۱۶، ۲۰۱۵b).

بنابراین، به خودی خود، نهادهای شدگی و استقلال به هیچ وجه مختص مدل دولت توسعه‌گرا نیست. همان‌طور که با بحث مختصری که در بالا نشان داده شد، اینها مفاهیمی هستند که اساساً مورد توجه محققان و پژوهشگران اقتصاد سیاسی و علوم سیاست قرار گرفته‌اند. با این حال، تلاقی این دو - یعنی نهادهای شدگی و استقلال - است که یک دولت توسعه‌گرا را تعریف می‌کند.

همان‌طور که اوانز (۱۹۹۵، ص ۱۲) استدلال کرده است، «فقط هنگامی که نهادهای شدگی و استقلال به هم پیوند می‌خورند، می‌توان دولتی را توسعه پذیر نامید». از این رو در حالی که سازمان‌هایی که بوروکراسی‌های وبری تقریبی یک دولت توسعه‌گرا را در بکارگیری شایسته سالارانه و «انسجام شرکتی» خود به‌کار می‌گیرند می‌توانند استقلال یا انزوای شان را از نفوذ اجتماعی حفظ کنند، با این وجود این سازمان‌ها دقیقاً در روابط دولت - جامعه قرار دارند که کانال‌های نهادهای شده‌ای را برای مذاکره در مورد اهداف و سیاست‌ها فراهم می‌کنند (اوانز ۱۹۹۵، ص ۱۲).

در واقع، منافع توسعه‌گرا در توانایی دولت‌ها برای مدیریت روابط سیاسی-اجتماعی و ایجاد ظرفیت‌های «سیاسی» یا «مشروعیت» وجود دارد (جکمن ۱۹۹۳، دونلوپ ۲۰۱۵، پال و کلازک ۲۰۱۵، وو و دیگران ۲۰۱۵). در این مطالعات، تأکید زیادی بر ماهیت نهفته ظرفیت دولت وجود دارد و اینکه چگونه توسعه ظرفیت‌های سیاسی برای شکل‌گیری و مدیریت روابط دولت و جامعه جهت مدیریت اقتصادی و سیاست‌گذاری مؤثر ضروری است (وو و همکاران ۲۰۱۶). جنبه مهم چنین ظرفیت‌های سیاسی شامل مدیریت منافع اقتصادی غیردولتی و همچنین جامعه مدنی است. درباره این موارد در بخش بعدی بحث شده است.

۴. مدیریت منافع اقتصادی غیر دولتی

نفوذ سیاسی نخبگان توسعه‌گرا و ارتباط داخلی بوروکراسی اقتصادی، با واسطه استقلال نسبی، به دولت‌های توسعه‌گرا این امکان را داده است که منافع اقتصادی غیردولتی را به طور مؤثر مدیریت کنند، و اغلب چنین فعالیت اقتصادی را به سمت اهداف توسعه ملی سوق دهند. قبل از اینکه سرمایه‌گذاران داخلی یا خارجی بتوانند هرگونه نفوذ را به دست آورند، این تسلط دولت بر منافع اقتصادی غیردولتی از آنجا ناشی می‌شود که در بسیاری از دولت‌های توسعه‌گرای آسیایی، قدرت و استقلال دولت، به‌ویژه از نظر پیکربندی‌های سیاسی و سازمانی که در بالا مورد بحث قرار گرفت ایجاد شود. (لفتویچ ۱۹۹۵، صص ۴۱۶-۴۱۷).

در نتیجه، بیشتر دولت‌های توسعه‌گرا در آسیا از همان ابتدا قادر به تعیین «تقسیم نیروی کار صنعتی» بودند و نقش‌هایی را تعریف می‌کردند که سرمایه‌فراملی می‌توانست ایفا کند (اوانز ۱۹۸۷، ص. ۲۱۵). در واقع، توسعه موفقیت‌آمیز بسیاری از دولت‌های توسعه‌گرای آسیایی به توانایی این دولت در جذب سرمایه خارجی متکی است و در عین حال هماهنگی فعالیت‌های تجاری شرکت‌های خارجی با اهداف و اولویت‌های توسعه اقتصادی داخلی این دولت را تضمین می‌کند (امسدن ۱۹۸۵، هاگارد و چنگ ۱۹۸۷، ماردون ۱۹۹۰، دنت ۲۰۰۳).

همان‌طور که در فصل ۳ بحث خواهیم کرد، این همسویی منافع اقتصادی خارجی با توجه به اولویت‌های اقتصادی دولت به‌ویژه برای توسعه اولیه سنگاپور، با پیشی گرفتن شهر تازه استقلال یافته منطقه با جذب شرکت‌های چند ملیتی خارجی، خیلی حیاتی بود، زمانی که اکثر کشورهای دیگر آسیای جنوب شرقی پسا استعماری به شدت در برابر حضور منافع اقتصادی خارجی مقاوم بودند (پابین ۲۰۰۱b). با این حال، مدیریت منافع اقتصادی خارجی فقط مخصوص سنگاپور نیست. تقریباً در تمام دولت‌های توسعه‌گرا از زمانی که در آسیا پدید آمده‌اند، تلاش‌های زیادی برای جذب شرکت‌های خارجی و مدیریت روابط دولت با این شرکت‌ها انجام شده است.

چنین تلاش‌هایی غالباً به شکل «دیپلماسی اقتصادی» یا «سیاست اقتصادی»، با کشورهای بسیاری از دولت‌های توسعه‌گرا به‌وجود آمده که به دنبال گسترش برقراری روابط نزدیک با سرمایه‌گذاران خارجی (هاگارد و چنگ ۱۹۸۷، دنت ۲۰۰۳) یا حتی سایر کشورها دیگر صورت گرفته است (پکنن و همکاران ۲۰۰۷، براوتیگام و چیاویانگ ۲۰۱۲)، که در تلاش برای دستیابی به منافع اقتصادی هستند که ممکن است ناشی از سرمایه‌گذاری‌ها و فعالیت‌های تجاری باشد که اغلب با مشارکت شرکت‌ها و دولت‌های خارجی در اقتصاد داخلی همراه هستند.

بنابراین یک عنصر قوی از دیپلماسی و مدیریت روابط وجود دارد که موفقیت دولت توسعه‌گرا به توانایی آن برای مدیریت شبکه‌های روابط سیاسی - اجتماعی بستگی دارد. چنین دیپلماسی و مدیریت روابط مستلزم دولت توسعه‌گرا است تا توانایی‌اش را از مهارت‌ها یا قابلیت‌های تکنوکراتیک گسترش دهد تا شامل ظرفیت‌های سیاسی یا «مشروعیت» باشد که ممکن است به آن اجازه دهد از روابط سیاسی - اجتماعی‌اش برای تسهیل سیاست‌گذاری اقتصادی بهره‌برد (وو و همکاران، ۲۰۱۵). به عنوان مثال، توانایی دولت توسعه‌گرا برای مدیریت منافع اقتصادی غیردولتی به حضور «مدیران دولت عملیاتی مستقل» نسبت داده شده است که قادر به «تنظیم میزان تغییرات بازارها، شبکه‌ها، منابع دولتی و اتحاد ملی» برای پیگیری اهداف ملی هستند. (جوسپ ۲۰۱۶).

علاوه بر این، آزادسازی اقتصادی منجر به نیاز بیشتر به ابزارهای دقیق‌تری شده است که از طریق آن‌ها دولت‌ها می‌توانند شرکت‌ها و سایر منافع اقتصادی را مدیریت کنند. این موضوع به‌ویژه مربوط به اقتصادهای کوچک آزاد مانند سنگاپور و هنگ‌کنگ است، که این کشورها به دلیل اندازه نسبتاً کوچک‌شان، کمتر قادر به کنترل یا نظم و ترتیب بخشیدن شرکت‌های جهانی هستند.

علی‌رغم تقلیدات دولت توسعه‌گرا به عنوان دستگاه‌های بالا - پایین و دولت محوری که توسط دولت‌های مستبد دارای نفوذ شدید بر شرکت‌ها (اغلب به عنوان «سرمایه داری رفاقتی» توصیف می‌شود) اداره می‌شوند، حقیقت بسیار دقیق‌تر و پیچیده‌تر است. با توجه به نیاز به جذب شرکت‌های چندملیتی فعال در سطح جهانی در یک اقتصاد جهانی، دولت‌های توسعه‌گرای بیش از آنکه به اجبار عمل کنند، به ابزارهای مطمئنی متکی هستند تا بتوانند خود را به عنوان مرکز فعالیت اقتصادی معرفی کنند (وو ۲۰۱۶).

۵. جامعه مدنی

همان‌طور که بحث در مورد نخبگان توسعه‌گرا و بوروکراسی اقتصادی روشن شده است، دولت توسعه‌گرا از تلاش‌های تحمیلی و نفوذ بسیاری از نیروهای سیاسی - اجتماعی غیردولتی بسیار نفوذناپذیر شده است. مهم‌تر از همه، چنین انزوای سیاسی به یک جامعه مدنی ضعیف نیاز دارد و بر اساس آن پیش‌بینی می‌شود. همان‌طور که پکانن (۲۰۰۴) اشاره کرده است، جامعه مدنی ضعیف یا آرام در موفقیت دولت‌های توسعه‌گرای مهم مانند ژاپن نقش اساسی دارد. چنین ضعف یا سکوتی در جامعه مدنی ممکن است یک مسأله اقتضایی تاریخی یا طراحی آگاهانه باشد.

به عنوان مثال، لفتویچ (۱۹۹۵، ص ۴۱۵) متذکر شده است که بسیاری از دولت‌های توسعه‌گرای آسیایی تمایل به زمینه‌های سیاسی-اجتماعی در حال توسعه دارند که جامعه مدنی پیش از این ضعیف یا تحت ستم بوده است. این تا حد زیادی به دلیل سطح پایین رشد اقتصادی است که در ابتدای تأسیس بسیاری از این دولت‌ها وجود داشته است، و نتیجه آن عدم وجود یک طبقه اجتماعی یا گروه اجتماعی با نفوذ یا با منابع کافی است که بتواند شکل‌گیری جامعه مدنی را آغاز کند. چنین ضعف موجود در جامعه مدنی با معرفی دولت توسعه‌گرا، با در نظر گرفتن نخبگان توسعه‌گرا و بوروکراسی اقتصادی، کنترل گسترده‌ای بر فرایندهای سیاسی و سیاستمداری، به تجدیدنظر تمایل دارد.

در بسیاری از موارد، چنین کنترلی بر فرایندهای سیاسی و سیاستمداری و جامعه مدنی، به‌ویژه به شکل «قدرت زیرساختی» گسترش یافته است، که به دولت‌های در حال توسعه امکان نفوذ و کنترل فعالیت‌های جامعه مدنی را می‌دهد و از این رو حفظ یک دولت قدرتمند را تضمین می‌کند (مان ۱۹۸۴). این امر اغلب شامل استفاده از موانع نظارتی قانونی مانند قانون‌گذاری امنیت داخلی و سازمان‌ها شده است (لفتویچ ۱۹۹۵، ص ۴۱۵، رودان ۲۰۰۳، جورج ۲۰۰۷). چنین کنترلی بر جامعه مدنی در برخی موارد با معرفی سازمان‌های جامعه مدنی تحت حمایت دولت تقویت شده است، که اندونزی یک نمونه در رابطه با این موضوع است (رابینسون ۱۹۸۵).

در حالی که چنین تلاش‌هایی در حفظ یک جامعه مدنی ضعیف به بسیاری از کشورهای توسعه‌گرای آسیا اجازه شکوفایی و موفقیت در غیاب هر گونه مقاومت سیاسی اساسی را داده است، رشد فزاینده بسیاری از این کشورهای توسعه‌یافته ظاهراً باعث گسترش سازمان‌های جامعه مدنی و دامن زدن به پراکندگی سیاسی و ایجاد چالش‌های جدید برای سیاست‌گذاران و رهبران سیاسی شده است (پکانن ۲۰۰۴). همان‌طور که در فصل ۵ بحث خواهد شد، معرفی شرایط شهر هوشمند حکومت و مشارکت مدنی برای کاتالیز پیدایش جامعه مدنی بکار رفته است.

این امر به‌ویژه از نظر روشی که جامعه مدنی از طریق آن درگیر می‌شود، بازتعریف دولت توسعه‌گرا نیاز دارد. این موضوع در فصل ۶ مورد بحث قرار گرفته است. به علاوه، این نیاز به حفظ یک جامعه مدنی ضعیف برای موفقیت یک دولت توسعه‌گرا از نظر اقتصادی خود بحث برانگیز است. لوی (۱۹۹۸) در مطالعه خود در مورد دولت توسعه‌گرا در اسرائیل، تایوان و کره جنوبی نشان می‌دهد که چگونه فرایندها و نتایج مشابه توسعه اقتصادی هدایت شده دولت می‌تواند با وجود اختلافات در رژیم‌های سیاسی و موسسات رخ دهند.

از این رو فراتر از چنین اعمال قدرت و نفوذ ساختاری و آشکار، مانند کنترل جامعه مدنی یا حفظ استقلال نسبی، همچنین نیاز به بررسی مبانی ایدئولوژیکی است که دولت‌های توسعه‌گرا بر اساس آن‌ها

حکومت خود را تأسیس و توجیه می‌کنند. این موضوع در بخش بعدی در مورد مشروعیت عملکرد بحث شده است.

۶. مشروعیت عملکرد

در این بحث، تاکنون تصویری از یک کشور توسعه‌ای بسیار متمرکز ترسیم شده است که توانسته است از طریق اقدامات نخبگان توسعه‌گرای نفوذناپذیر سیاسی و بروکراسی اقتصادی، رشد اقتصادی را تحریک کند، با این وجود چنین انزوای سیاسی اغلب از طریق کنترل یا سرکوب جامعه مدنی حاصل می‌شود. با این حال، علی‌رغم سرکوب سیاسی، و اعتراضات عمومی که موجود است، دولت‌های توسعه‌گرا با اطمینان از توزیع مناسب مزایای حاصل از نرخ رشد بالایی که توانسته‌اند به دست آورند، قادر به حفظ حاکمیت و مشروعیت خود هستند (لفتویچ ۱۹۹۵ ص ۴۱۹).

این طرح مشروعیت از توانایی دولت در انجام وظایف خود در زمینه تحریک رشد اقتصادی و ارائه کلی کالاهای عمومی در حوزه دولت توسعه‌گرا موجود به عنوان «مشروعیت عملکرد» توصیف شده است (جانسون ۱۹۸۲، ص ۴، لفتویچ ۱۹۹۵، وو-کیومینگز ۱۹۹۹، استابس ۲۰۱۱، ص ۱۵۴، اورتمن ۲۰۱۲، ص ۳۴۰). این تأکید بر ارائه «اهداف مشخص» مانند رشد اقتصادی، ثبات اجتماعی و «حکمرانی خوب»، از جمله موارد دیگر، باعث شده است که دولت‌های توسعه‌گرا بتوانند مشروعیت خود را بدون نیاز به فرایندهای دموکراتیک حفظ کنند، که چین یکی از موارد مهم در این زمینه است. (ژو ۲۰۱۱).

استنباط مشروعیت سیاسی از عملکرد اقتصادی نیز به شدت با مباحث اعتبار مرتبط است، که مشروعیت یک دولت توسعه‌گرا به شدت به اعتبار آن برای ارائه عملکرد اقتصادی، به ویژه از نظر بخش خصوصی بستگی دارد (هاف ۱۹۹۹). همان‌طور که در بخش قبلی درباره استقلال نسبی دولت بحث کردم، اعتبار دولت برای کسب اطمینان از رشد اقتصادی و توزیع مزایای اقتصادی بین شرکت‌ها بسیار به توانایی آن در اجرای سیاست‌های اقتصادی اش، بدون مخالفت با صنعت و منافع اجتماعی، کمک می‌کند.

از این رو مشروعیت عملکرد برای حفظ اعتبار دولت توسعه‌گرا به عنوان محرک توسعه اقتصادی ملی و عرضه‌کننده کالاهای عمومی مهم است، بنابراین حمایت عمومی از دولت و مشروعیت سیاسی برای حاکمیت و سیاست‌های آن بدون نیاز مبرم به ارائه دموکراتیک را تضمین می‌کند، اگرچه روندهای دموکراتیک تقریباً در تمام دولت‌های توسعه‌گرا وجود دارد. این نکته آخر، نکته مهمی است که باید بخاطر بسپارید. علی‌رغم اعتبار آن‌ها به اقتدارگرایی، اعمال قدرت دولت توسط دولت‌های در حال توسعه در واقع ریشه در روند دموکراتیک و / یا قانون‌مدار دارد (لفتویچ ۱۹۹۳، ترویک ۲۰۰۹، وایتینگ ۲۰۱۷).

از این رو در حالی که دولت‌های توسعه‌گرا از طریق اقدامات و فعالیت‌های نخبگان توسعه‌گرا و دیوان سالاری اقتصادی تمایل دارند که بر سیاست و فرایندهای سیاسی تسلط کاملی داشته باشند، با این وجود صندوق‌های رأی یک موضوع مهم، و اغلب تنها راه ورود نخبگان سیاسی به اداره دولتی با حاکمیت قانون واسطه‌ای است که سیاست‌های توسعه از طریق آن اجرا و اعمال می‌شوند. همان‌طور که در این بخش توضیح داده شد، تضاد ظاهری ناشی از چنین سلطه سیاسی یا حتی فشار در میان حاکمیت قانون و فرایندهای دموکراتیک هنگامی که مشروعیت اجرایی مورد توجه قرار می‌گیرد، حل می‌شود.

در معرفی یک «عملکرد» یا «عنصر تکاملی» برای مشروعیت سیاسی، مشروعیت اجرایی به نخبگان توسعه‌گرا نیاز دارد تا سطح مشخصی از قابلیت سیاسی از نظر تضمین سطح معینی از رشد اقتصادی یا اطمینان از ارائه روان خدمات عمومی، حفظ شود. در حالی که مشروعیت اجرایی تسلط نخبگان سیاسی را که قادر به کسب اطمینان از رشد اقتصادی و ثبات اجتماعی است، تضمین و توجیه می‌کند، عکس این مسأله نیز صادق است.

به عبارت دیگر، برای رهبران سیاسی که قادر به تضمین سطح قابل قبولی از رشد اقتصادی نیستند، از دست دادن سریع مشروعیت و قدرت وجود دارد، که کناره‌گیری سوهارتو از اندونزی پس از بحران مالی آسیا در سال ۱۹۹۷ نمونه‌ای از این موارد است.

به جای شیوه کار در برابر فرایندهای دموکراتیک یا قانونی، مشروعیت عملکرد با در نظر گرفتن عملکرد یا صلاحیت سیاست، تنها معیار کارآیی دولت و حق آن برای حاکمیت، این فرایندها را تغییر می‌دهد. اعمال قدرت دولت استبدادی توسط بسیاری از دولت‌های توسعه‌گرا، با توجه به ملاحظات مربوط به توسعه یا عملکرد، با نخبگان سیاسی که از طریق موسسات دموکراتیک و قانونی مناصب عمومی را به دست می‌آورند و به دلیل توانایی شان در تحقق اهداف توسعه، در سمت خود باقی می‌مانند، به رسمیت شناخته می‌شوند.

این امر، مشروعیت اجرایی را به عنوان اساس ایدئولوژیک کلیه مولفه‌های دیگر دولت توسعه‌گرا قرار می‌دهد که در بالا بحث کردیم. از این رو دولت توسعه‌گرا مبنای حقوقی - سیاسی برای تسلط خود بر روند سیاست‌گذاری و جامعه مدنی را فراهم می‌کند، در عین حال، همچنین معیارهای قابل اندازه‌گیری برای ارزیابی و توانمندسازی دولت‌هایشان در اختیار شرکت‌ها و شهروندان قرار می‌دهد. بنابراین لازم است که ۵ مولفه دولت توسعه‌گرا استنتاج شود که در این بخش به طور کلی درباره آن بحث شده است.

چالش‌های معرفت‌شناختی

پس از ارائه بحث گسترده در مورد مولفه‌ها و عناصر مدل دولت توسعه‌گرا، یادآوری این نکته نیز مهم است که امکان دارد محدودیت‌هایی در مفهوم دولت توسعه‌گرا وجود داشته باشد که در بالا به آن اشاره شد. این موضوع به‌ویژه درباره این مورد است، که با توجه به اینکه دولت توسعه‌گرا، هم به عنوان مفهوم نظری و هم واقعیت تجربی، در یک وضعیت ثابت از جریان‌ات قرار دارد، توسط نیروهای اقتصادی جهانی مورد حمله قرار می‌گیرد و با تغییراتی در اقتصاد سیاسی جهانی سازگار می‌شود (چوی ۲۰۰۲، استابز ۲۰۱۱، ۲۰۱۶، هاسو ۲۰۱۷). در حالی که چنین تحولات مفهومی و تجربی در دولت توسعه‌گرای آسیایی در فصل ۶ مورد بحث قرار گرفته است، اکنون بحث مختصری درباره دو چالش مفهومی و معرفت‌شناختی نوظهور در مدل دولت توسعه‌گرا ارائه می‌دهم:

- ظهور دولت‌های توسعه‌گرای غیر آسیایی؛

- کاهش درک شده از دولت توسعه‌گرا.

پذیرش روزافزون مدل دولت توسعه‌گرا در میان اقتصادهای در حال توسعه خارج از آسیا این سوال را مطرح می‌کند که آیا یک کشور توسعه‌گرای آسیایی وجود دارد؟ یا آیا مدل دولت توسعه‌گرا بسیار جهانی‌تر و تعمیم‌پذیرتر از آن است که در ابتدا تصور می‌شد؟ در این صورت، آیا می‌توان درک فعلی از مدل دولت توسعه‌گرا را از مبدا و منشاهای آن جدا کرد؟

دومین چالش معرفت‌شناختی، مربوط به کاهش درک دولت توسعه‌گرا است که بسیار مهم است، زیرا این موضوع امکان‌پذیری کلی دولت توسعه‌گرا را هم به عنوان مدل سیاست و هم موضوع تحقیق علمی زیر سوال می‌برد. در ادامه در مورد این چالش‌ها بحث خواهم کرد.

ظهور دولت توسعه‌گرای غیر آسیایی

در حالی که مدل دولت توسعه‌گرا، سیاست و نظام ایدئولوژیک را برای حکمرانی و توسعه اقتصادی در شرق آسیا فراهم کرده است، به طوری که مدل حالت توسعه‌گرا اغلب با «آسیای شرقی» پیشوند می‌شود، با این وجود در بیشتر کشورهای غیر آسیایی به‌ویژه کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین این مدل توسعه‌گرا ظهور کرده است. اگرچه اکثر این دولت‌ها در شرق آسیا واقع نشده‌اند، با این وجود، با تفاوت‌های قابل توجه در متغیرهای زمینه‌ای سیاسی و اجتماعی-فرهنگی، از ویژگی‌های یک دولت توسعه‌گرا برخوردارند.

در حالی که تحقیق درباره دولت‌های توسعه‌گرا «غیرآسیایی» بسیار فراتر از محدوده این کتاب است، اختصاص منحصر به فرد آنها از مدل دولت توسعه‌گرا به یک زمینه سیاسی اجتماعی غیرآسیایی، بحث مختصری درباره این دولت‌های جدید توسعه‌گرا و پیامدهای آن‌ها در توسعه نظری را الزامی می‌کند. ترکیبی از اقتدارگرایی سیاسی و تمایل به توسعه سریع اقتصادی منجر به اتخاذ مدل دولت توسعه‌گرا در کشورهای بزرگ آفریقایی مانند رواندا شده است (ماکانداوایر ۲۰۰۱، ساندبروک ۲۰۰۵، مان و بری ۲۰۱۶). در حالی که موفقیت دولت‌های توسعه آسیای شرقی، از نظر ایجاد رشد اقتصادی سریع و توسعه، ممکن است الگوی بسیاری از این دولت‌های توسعه‌گرا را فراهم کند، برخی دیگر به انتقال ایدئولوژیک مستقیم‌تری از مدل دولت توسعه‌گرا از طریق همکاری بین ملت‌های آسیای شرقی مانند کره جنوبی و چین با کشورهای در حال ظهور آفریقایی اشاره کرده‌اند (شاو و همکاران ۲۰۰۷، براوتیگام ۲۰۰۹، کالینوسکی و پارک ۲۰۱۶).

با این وجود، علی‌رغم گسترش علم بدیع دولت‌های توسعه‌گرا در آفریقا و سایر اقتصادهای نوظهور، تفاوت‌های کیفی بین مفهوم آسیایی یا آسیای شرقی دولت توسعه‌گرا با این دولت‌های جدید و نوظهور در حال توسعه‌گرا وجود دارد. به عنوان مثال، تسلط نخبگان سیاسی در کشورهای آفریقایی مانند آنگولا مانع توسعه ساختاری مورد نیاز برای تغییر کامل از «دولت توسعه‌گرای نفتی» به دولت توسعه‌گرا، با نخبگان محلی، که همچنان دارایی‌های ملی را در اختیار داشته و آن را مناسب می‌دانند، می‌شود (اووادیا ۲۰۱۷). همان‌طور که در بالا بحث شد، دولت توسعه‌گرا آسیایی تمایل دارد بازارهای آزاد را توسعه دهد، و اقتدار دولت را از طریق مکانیسم‌های بازار به کارگیری تا اینکه از کار مستقیم سیاسی یا اعمال زور استفاده کند. گذشته از این، در اقتصادهای در حال توسعه در آفریقا و آمریکای لاتین، حداقل عناصر مدل دولت توسعه‌گرا، در اقتصادهای توسعه یافته بازار نیز یافت می‌شود. به عنوان مثال، بلاک (۲۰۰۸) به وجود یک «دولت توسعه‌گرای پنهان» در ایالات متحده اشاره کرده است، با این عناصر توسعه‌ای سیاست اقتصادی ایالات متحده به دولت فدرال اجازه سرمایه‌گذاری و پشتیبانی تجاری سازی فناوری‌های جدید توسط بخش خصوصی را می‌دهد.

باز هم، موارد ذکرشده تفاوت مهمی با کشورهای در حال توسعه آسیایی دارند، که قدرت و نفوذ خود را، با فعالانی در حوزه صنعت و تجارت که اغلب از طریق ارتباطات و شبکه‌های غیررسمی، با دولت شریک هستند، بر نتایج بازار اعمال می‌کنند. همان‌طور که موارد بحث شده تاکنون نشان داده است، تفاوت‌های اساسی بین دولت توسعه‌گرای آسیا قدیم و تلاش‌های نوظهور برای ترکیب بخش‌ها و جنبه‌های مدل دولت توسعه‌گرا در اقتصادهای در حال توسعه و توسعه یافته خارج از آسیا وجود دارد. در

حالی که مدل دولت توسعه‌گرا در بین اقتصادهای در حال توسعه غیرآسیایی مورد توجه واقع شده است (البته با برخی تغییرات و هشدارها)، نظرات جدیدی نیز وجود دارد که نشان می‌دهد دولت توسعه‌گرا که با چالش‌های جدی در قالب شکست دولت و آزادسازی اقتصادی مواجه است، واقعاً در حال رکود است. من در بخش بعد به این نظریه‌ها می‌پردازم.

رکود دولت توسعه‌گرا؟

در حالی که «معجزه آسیای شرقی» که از دهه ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ اتفاق افتاده بود، تحقیقات علمی در مورد مدل دولت توسعه‌گرا آغاز شده بود و بر نقاط قوت آن تأکید می‌کرد، تغییر در اقتصاد سیاسی جهانی منجر به تحلیل مفهومی دولت توسعه‌گرا شده است، و باعث ایجاد نظریه‌های دیگر دولت، مانند «دولت تنظیمی» می‌شود (ماجون ۱۹۹۷، جایاسورسا ۲۰۰۵، هسوه ۲۰۱۱، جارویس ۲۰۱۲). این تحلیل مفهومی دولت توسعه‌گرا عمدتاً از بحران مالی آسیا ۱۹۹۷ و بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ ناشی می‌شود، که هر دوی آن‌ها امکان‌پذیری مداخله اقتصادی دولت را در پرتو شکست‌های عظیم دولتی را زیر سوال می‌برند (پانگ ۲۰۰۰، جومو ۲۰۰۳، استابز ۲۰۰۹، واید ۲۰۱۰، ۲۰۱۱).

گذشته از این تحلیل مفهومی مبتنی بر بحران، روند جهانی آزادسازی اقتصادی و دموکرات‌سازی سیاسی نیز قدرت و توانایی‌های دولت‌های توسعه‌گرا را از بین برده است (کیم ۱۹۹۹). این امر خصوصاً در مورد دولت‌هایی است که به دنبال توسعه «صنایع عقب افتاده» هستند، زیرا تغییرات در سازمان جهانی تجارت، ایجاد موانع وارداتی را بسیار دشوارتر کرده است (بلاک و نگویتا ۲۰۱۶، ص ۵۸). این امر باعث می‌شود راهبرد «جایگزینی واردات» را که در بسیاری از دولت‌های توسعه‌گرای آسیایی ابتدایی برای محافظت از صنایع داخلی به کار گرفته شده‌اند، با شرکت‌های داخلی که باید در سطح جهانی رقابت کنند، بسیار کمتر امکان‌پذیر باشد.

این تأثیرات جهانی شدن اقتصاد و آزادسازی با تغییرات فناورانه و سازمانی که همراه جهانی شدن است، تشدید می‌شود، که منجر به تغییر در روابط میان شرکتی و همچنین روابط دولت و شرکت، با نتیجه یک «ارتباط راهبردی» شرکت‌ها با شبکه‌های تولید جهانی می‌شود که به جای کشورها توسط روابط میان شرکتی اداره می‌شود (یونگ ۲۰۱۴، ۲۰۱۶).

علاوه بر این، در واقع چالش‌های پیش رو با مدل دولت توسعه‌گرا، صرفاً به تغییراتی در واقعیت تجربی محدود نمی‌شود. ضعف‌ها یا محدودیت‌های مفهومی نیز در مدل وجود دارد. گینزبورو (۲۰۰۹) سه ضعف یا محدودیت اصلی را در مدل دولت توسعه‌گرا به عنوان یک نظریه دولت شناسایی کرده

است. اول، این مدل یک مفهوم و برداشت وبری از دولت دارد، که ممکن است لزوماً برای همه دولت‌ها قابل اجرا نباشد. دوم، متکی به استنباطات دوران جنگ سرد از ساختارهای قدرت جهانی است. سوم، این تفکیک ساختگی بین دولت و جامعه را به تصویر کشیده و تداوم می‌بخشد.

با این حال، مدل دولت توسعه‌گرا نیز با وابستگی قابل توجهی به مسیر و به خط سیر توسعه سازمانی در یک دولت توسعه‌گرای غالباً ثابت که قابل تغییر نیست، همراه است (پیرسون ۲۰۰۰، تان ۲۰۰۵). در نتیجه، حتی اگر این دولت‌ها به وضعیت اقتصادی پیشرفته‌ای رسیده باشند، دولت‌های توسعه‌گرا تمایل دارند که همچنان در دولت‌های توسعه‌گرا باقی بمانند. این امر در کشورهایی مانند ژاپن و سنگاپور مشهود است، که هر دو با وجود اقتصاد پیشرفته همچنان از دخالت شدید دولت در اقتصاد داخلی برخوردار هستند. در حالی که بحران‌های مالی، مانند بحران مالی آسیا در سال ۱۹۹۷ یا بحران مالی جهانی ۲۰۰۸، تا حدودی اعتماد به دولت توسعه‌گرا را تضعیف کرد، دولت تقریباً در همه موارد از این بحران‌ها عبور کرده و به موقعیت اصلی خود در حاکمیت و توسعه اقتصادی، با نتیجه یک تسلط مداوم بر مدل دولت توسعه‌گرا، به‌ویژه در میان اقتصاد توسعه‌گرا، برگشته است (لویی فاور ۱۹۹۸، بلاک ۲۰۰۸، اوانز ۲۰۱۰، هولت و لیجانو ۲۰۱۳، هولت و دیگران ۲۰۱۵).

قوی‌ترین تأیید مدل دولت توسعه‌گرا شاید تداوم ادامه آن در اقتصادهای بزرگ آسیای شرقی مانند ژاپن و چین باشد، به همین دلیل برخی به این نتیجه می‌رسند که گزارش‌های مربوط به از بین رفتن مدل دولت توسعه‌گرا «زود هنگام» است (بیسون ۲۰۰۹) در واقع، و همان‌طور که فصل ۵ «دیجیتالی کردن» دولت‌های توسعه‌گرای هنگ‌کنگ و سنگاپور نشان خواهد داد، دولت توسعه‌گرا آنقدر «یکنواخت» نیست که با شرایط جدید سیاسی اقتصادی سازگار شود. این سازگاری‌ها با واقعیت‌های جدید فناوری و اقتصادی به جای نشان دادن تحلیل آن، نشان‌دهنده مقاومت خاصی در مدل دولت توسعه‌گرا است.

لازم به ذکر است که دلیل اصلی ماندگاری دولت توسعه‌گرا، توانایی بسیاری از دولت‌های توسعه‌گرا در تنظیم و تطبیق با تغییر قدرت‌های اقتصادی جهانی است. به عنوان مثال، نیاز به شرکت‌های داخلی رقابتی در سطح جهانی باعث شده است که کشورهای توسعه‌گرا رویکرد شبکه‌ای غیرمتمرکزتری برای ترغیب انعطاف‌پذیری و نوآوری بیشتر بین شرکت‌های داخلی اتخاذ کنند، تا اینکه به جایگزینی واردات یا تأمین مالی مستقیم به عنوان وسیله‌ای برای توسعه و پرورش «حامیان» ملی اعتماد کنند (ریان ۲۰۰۰، یونگ ۲۰۱۶). برای هدفی مهم‌تر، ویس (۲۰۰۰) تغییر را در میان دولت‌های توسعه‌گرای اصلی از یک فرم توسعه‌گرایی پیدا کرده است که ناشی از الزام به «پیشرفت» به یک فرایند قابل تغییر با «ارتقا مستمر» اقتصاد صنعتی می‌باشد.

در نتیجه، و همان‌طور که ویس نتیجه گرفت، دولت‌های توسعه‌گرا نسبت به یک هنجار نئولیبرالی آنگلو ساکسون در بازارهای آزاد و کشورهای غیرفعال «عادی» نمی‌شوند، اما در مقابل در واکنش به تغییرات اقتصادی جهانی، سازگار، متلاشی و نوآور می‌شوند.

همان‌طور که اقتصاد آن‌ها توسعه یافته و متنوع می‌شود، مکانیسم‌ها و ابزارهای سیاستی که توسط دولت‌های توسعه‌گرا اجرا می‌شوند ممکن است تغییر کرده یا سازگار شوند. همان‌طور که در فصل ۵ و ۶ نشان داده شده است، پیدایش اقتصاد دانش‌بنیان و دیجیتالی در دولت‌های توسعه‌گرا مانند هنگ‌کنگ و سنگاپور تغییر به سمت روش‌های پیچیده و دقیق مداخله دولت در اقتصاد داخلی را ضروری کرده است.

نتیجه‌گیری

این فصل با بحث در مورد توسعه و سیر تاریخی و ترسیم عناصر و مولفه‌های مختلف تشکیل‌دهنده یک دولت توسعه‌گرای معمول، مروری کلی بر مدل دولت توسعه‌گرا را ارائه داده است. این تحقیق همچنین به چالش‌های معرفت‌شناختی نوظهور دولت توسعه‌گرا آسیایی، به‌ویژه از نظر ظهور کشورهای تکوینی غیر آسیایی و تحلیل آگاهی از دولت توسعه‌گرا، پرداخته است. در حالی که این دو چالش نگرانی‌های خاصی راجع به مرتبط بودن و تعمیم‌پذیری مدل دولت توسعه‌گرا ایجاد می‌کند، نتیجه‌ای که من در این فصل آورده‌ام، به جای کاهشی کامل و واضح، یک انعطاف‌پذیری انطباقی بوده است.

با این حال، این کافی نیست که بگوییم دولت توسعه‌گرا بسیار سازگار است، یا اینکه خطر نابودی که توسط منتقدان و مخالفان آن به صدا در می‌آید، فقط حاصل تصورات ماست. در مقابل، لازم است به‌طور عینی با این مسائل درگیر شویم و مهم‌تر این که این نظریه مفهومی از دولت توسعه‌گرا «انطباقی» را که در بالا در اصلیت تجربی به آن اشاره کردم، تعیین کنیم. فصل‌های بعدی با تمرکز بر موارد سنگاپور و هنگ‌کنگ و بررسی روش‌ها، با این هدف انجام می‌شود که این دو کشور توسعه‌گرا در واکنش به تغییرات نوظهور فناوری و اقتصادی سازگار شده و تکامل یافته‌اند.

فصل سوم

شرکت سنگاپور

در دوره‌ای نسبتاً کوتاه سنگاپور خود را به عنوان یکی از رقابتی‌ترین اقتصادهای جهانی معرفی کرده است. این کشور در رتبه دوم فهرست شاخص رقابت‌پذیری جهانی مجمع جهانی اقتصاد قرار دارد که فقط سوئیس را دنبال کرده و از ایالات متحده آمریکا که در رتبه سوم (شواب ۲۰۱۷) قرار دارد، جلوتر است. به همین ترتیب، گزارشات سالانه رقابت‌پذیری جهانی مؤسسه توسعه مدیریت، سنگاپور را در رده سوم در بین رقابت‌پذیرترین اقتصادهای جهان قرار می‌دهد (IMD 2017)، در حالی که بانک جهانی سنگاپور را دومین مکان راحت برای تجارت در جهان می‌داند (گروه بانک جهانی ۲۰۱۷). سرانه تولید ناخالص داخلی آن ۵۲/۹ دلار آمریکا (قیمت‌های جاری) نیز آن را در بین کشورهای مرفه دنیا جای می‌دهد (بانک جهانی ۲۰۱۶a).

با این حال، سنگاپور در رتبه‌بندی ۱۵۱ شاخص آزادی مطبوعات جهانی (گزارشگران بدون محدودیت ۲۰۱۷) و ۷۴ امین در شاخص دموکراسی واحد اطلاعات اقتصادی اکونومیست (واحد اطلاعات اقتصاددان ۲۰۱۶) قرار دارد، که با گزارش اخیر یک برچسب «اقتصاد ناقص» بر دولت-شهر می‌زند. همان‌طور که در فصل ۲ بحث شد، این ترکیب رشد سریع اقتصادی و کنترل سیاسی، البته با وجود برخی از ویژگی‌های فرایندی دموکراتیک، مشخصه بسیاری از دولت‌های توسعه‌گرا است. سیاست‌نخبگان پرتلاش سنگاپور و جامعه مدنی ضعیف آن بیشتر برای بازگ کردن هویت دولت توسعه‌گرای آن انجام وظیفه می‌کند (همیلتون-هارت ۲۰۰۰، لی ۲۰۰۲، تان ۲۰۰۸).

این نقش پررنگ دولت سنگاپور در هدایت توسعه اقتصادی و سیاسی، همراه با تأکید شدید آن بر دستیابی به رشد اقتصادی، باعث شده تالاف (۲۰۰۱a، ص. ۴۱) این استدلال را مطرح کند که دولت توسعه‌گرا سنگاپور به عنوان شرکت سنگاپور، همراه با توسعه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی «ساخته شده توسط

دولت» از طریق مداخلات و محدودیت گسترده دولت در نظر گرفته می‌شود (لاو ۲۰۰۳، ۲۰۰۶). همان زمان، اصلاحات سیاسی و اجرایی نیز برای اطمینان از انطباق دولت توسعه‌گرا سنگاپور در تغییر شرایط اقتصادی سیاسی وضع شده است (هاکو ۲۰۰۴، لی و هاکو ۲۰۰۶، سینگ ۲۰۱۲، گیو و وو ۲۰۱۶، تان ۲۰۱۶a). این فصل مروری کلی بر نقش و هویت سنگاپور به عنوان یک دولت توسعه‌گرا دارد. این تحقیق در مورد توسعه تاریخی سنگاپور و شرایط احتمالی و متغیرهای تاریخی که در شکل‌گیری آن به عنوان یک کشور توسعه نقش داشته‌اند، بحث می‌کند، ماهیت رویکرد توسعه‌گرا را برای حاکمیت اقتصادی و سیاست‌های صنعتی بررسی می‌کند، اجزای مختلف و عناصر دولت توسعه‌گرای آن را مشخص می‌کند، و چالش‌ها و اصلاحات مختلفی که طی سال‌های گذشته انجام شده را مورد بررسی قرار می‌دهد. من با یک مرور کلی از سیر تاریخی سنگاپور شروع می‌کنم.

تاریخچه: ایجاد یک دولت توسعه‌گرا

فعالیت‌های تجاری و اقتصادی که در رأس شبه جزیره مالایا قرار دارند، از اوایل ۱۲۹۸ تا ۱۲۹۹ در سنگاپور، زمانی که اسکان اولیه در آن زمان به نام تماسک («شهر دریا») و بعداً سنگاپورا («شهر شیر») شناخته می‌شد، در پی رشد روزافزون تجارت و مهاجرت وجود داشته است، تا یک شهر بندری پر جنب‌وجوش را تشکیل دهد (پری ۲۰۱۷، ص ۱۱، هیأت گردشگری سنگاپور ۲۰۱۷). این ارتباط با خریدوفروش و تجارت دریایی برای مشخص کردن توسعه اقتصادی در سنگاپور مدرن ادامه داشت، و در سال ۱۸۱۹ با تأسیس آن توسط سر استمفورد رافلز، تبدیل به یک مرکز بازرگانی بزرگ برای امپراتوری بریتانیا شد.

این قانون انگلیس تنها با یورش شدید ژاپنی‌ها در طول جنگ جهانی دوم متوقف شد، اما سرانجام در سال ۱۹۶۳ به دلیل عقاید ضد استعماری خاتمه یافت (پری ۲۰۱۷، ص ۱۵۰-۱۵۵). با توجه به چنین عقاید روزافزونی، دولت انگلیس در سال ۱۹۵۹، به استثنای سیاست خارجی و دفاعی، استقلال سنگاپور را آزاد اعلام کرد. این تغییر به سمت استقلال ثابت می‌کند که با جنبش حزب مردم، نقطه عطف مهمی برای سنگاپور (PAP)، به رهبری لی کوان یو است، که انتخابات ۱۹۵۹ را با اکثریت آرا به دست آورد و پس از آن تسلط PAP در زندگی سیاسی و اقتصادی سنگاپور را تثبیت کرد (اکونومیست ۲۰۱۵).

سنگاپور به دنبال یکی شدن با مالزی برای مدت کوتاهی، که با شورش‌های نژادی خشونت‌آمیز و درگیری با دولت فدرال مالزی بر سر امتیازات ویژه‌ای که به اکثریت جمعیت مالایی مالزی تعلق گرفت، به رسمیت شناخته شد، و به طور رسمی در سال ۱۹۶۵ به استقلال رسید. این درگیری‌ها با مالزی، همراه

با حمله ژاپن و درگیری مسلحانه (کنفونتاسی) در سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۶۶ با اندونزی که با بمب‌گذاری در سنگاپور به اوج خود رسیده بود، باعث ایجاد «نگرش محاصره‌ای» در میان رهبران سیاسی سنگاپور شد، و سیاست ایالتی و گفتمان سیاسی را با احساس عمیق آسیب‌پذیری و تلاش برای بقا حفظ کرد (لیفر ۲۰۰۰). این احساس آسیب‌پذیری، همان‌طور که در بخش‌هایی از این فصل بحث خواهد شد، بر تلاش‌های توسعه سنگاپور نیز تأثیر می‌گذارد.

رهبران سیاسی سنگاپور پس از کسب استقلال به قیمت از دست رفتن مناطق داخلی کشور مالزی، آن‌ها با ضرورت افزایش رفاه جمعیت اشتغال و امنیت کشور روبه‌رو شدند. این امر با عقب‌نشینی خیلی زود نیروهای انگلیس، بدتر شده بود، البته نه به دلیل از دست دادن نیروهای دفاعی انگلیس، بلکه به دلیل اینکه پایگاه‌های نظامی انگلیس بیش از ۲۰ درصد از تولید ناخالص ملی سنگاپور را تشکیل می‌دادند و حدود ۲۵۰۰۰ کارگر به کار گماشته شده بودند (انجمن کتابخانه ملی سنگاپور ۲۰۱۷). با این وجود استقلال سنگاپور و از دست دادن پایگاه‌های نظامی انگلیس به منظور تحریک تغییرات اساسی به سمت سیاست اقتصادی سنگاپور مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

در مواجهه با از دست دادن امنیت اقتصادی که یک منطقه داخلی طبیعی و امپراطوری انگلیس ایجاد کرده بودند، دولت سنگاپور تغییری از جایگزینی واردات به صنعتی‌سازی صادرات‌گرا را آغاز کرد (لاو ۲۰۰۱b، ص ۴۳). مهم‌تر از همه، این تغییر به سمت سیاست اقتصادی بر جذب شرکت‌های چند ملیتی (MNC) بر فعالیت‌های‌شان در سنگاپور تأکید داشت، آن هم در زمانی که کشورهای همسایه، به دلیل تجارب استعماری و ترس از بهره‌برداری جدید از استعمارنو تمایلی به این کار نداشتند (لی ۲۰۰۰، پایین ۲۰۰۱b، ص ۴۴). این نه تنها به سنگاپور اجازه داد که به گفته نخست وزیر، لی کوان یو، با جذب این MNC‌ها برای تولید محصولات شان در سنگاپور و صادرات این محصولات «در منطقه پیشرفت» کند (لی ۲۰۰۰، ص ۵۷)، بلکه همچنین امکان انتقال فناوری و تخصص برای شرکت‌ها و کارگران داخلی را مجاز کرد (سوی ۱۹۹۶).

این تغییر به سمت یک جهت‌گیری خارجی و رویکرد صادراتی در توسعه صنعت می‌تواند تا حدی به نتایج دکتر آلبرت وینسمیوس، اقتصاددان صنعتی هلندی از سازمان ملل متحد که در سال ۱۹۶۰ برای دیدار از سنگاپور دعوت شده بود و توصیه‌هایی برای توسعه اقتصادی آن ارائه داده است، مربوط شود (لی ۲۰۰۰، UNDP ۲۰۱۵، صص ۴۹-۵۰). وینسمیوس که از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۸۴ به عنوان رئیس مشاور اقتصادی فعالیت می‌کرد، به دلیل ظهور سنگاپور به عنوان مرکز حمل‌ونقل هوایی و دریایی و همچنین تبدیل شدن آن به یک مرکز مالی پیشرو، شناخته شد - همه این موارد برای حمایت بیشتر از

جهت‌گیری خارجی و رویکرد صادراتی به منظور توسعه اقتصادی بودند (هیت کتابخانه ملی ۲۰۰۹، و ۲۰۱۶، ص ۷۵). سپس وزیر خارجه وقت راجاراتنام بهترین رویکرد جهت‌گیری خارجی در مورد توسعه اقتصادی سنگاپور را در یک سخنرانی پر استناد به طور خلاصه بیان کرد:

اما هنگامی که شما سنگاپور را به عنوان یک شهر جهانی می‌بینید، مشکل مناطق داخلی اهمیت چندانی پیدا نمی‌کند، زیرا برای یک شهر جهانی، عالم سرزمین پسین آن است. این هیچ نظریه امیدوارکننده‌ای نیست. آمار حمل و نقل ما به وضوح نشان می‌دهد که جهان سرزمین داخلی ما است. در سال ۱۹۵۹ حدود ۹۵۰۰ کشتی ۱۴ میلیون تن بار به سنگاپور وارد کردند. حدود ۱۰ سال بعد، در سال ۱۹۷۰، تعداد کشتی‌ها دو برابر و کالاهای سه برابر شد. کشتی‌ها از اقصی نقاط دنیا می‌آمدند و کالاهایی را به نقاط مختلف دنیا منتقل می‌کردند (راجاراتنام ۱۹۷۲).

پیش از قدمت دوران مدرن در «شهرهای جهانی» (تیلور ۲۰۰۰، ساسن ۲۰۰۱، ۲۰۱۱)، دیدگاه راجاراتنام از یک شهر جهانی به عنوان یک اصل تعیین‌کننده کلیدی در توسعه اقتصادی بعدی سنگاپور عمل می‌کند، تمایل دائمی خود را به سمت آماده‌کردن صنایعی که می‌توانند کالاهای و خدمات «صادراتی» را تولید کنند، سوق می‌دهد، از این رو اجازه می‌دهد تا با آن ارتباط برقرار کند و از آن سود و دستاوردهای اقتصادی کسب کند (و ۲۰۱۶، b ۲۰۱۶). این تمرکز بر تبدیل شدن به یک شهر جهانی در نهایت به سنگاپور اجازه می‌دهد تا موقعیت فعلی خود را به عنوان سومین مرکز مالی جهان در جهان به دست آورد (پندل ۲۰۱۶).

گذشته از این جهت‌گیری خارجی راهبرد شهری، توسعه اقتصادی در سنگاپور را همچنین می‌توان با رویکرد دولت محوری و عمل‌گرایانه‌اش در سیاست اقتصادی، یا آنچه به عنوان «عمل‌گرایی راهبردی» شناخته می‌شود، مشخص کرد. مانند راهبرد جهانی شهر، مفهوم عمل‌گرایی راهبردی از یکی از رهبران اولیه بنیانگذار سنگاپور، یعنی وزیر دارایی آن دکتر گو کنگ سوی نشأت گرفته است (اسچین ۱۹۹۶). عمل‌گرایی راهبردی اساساً به رویکردی دوجانبه برای ایجاد یک دیدگاه یا راهبرد اصلی منسجم و توسعه «هوش عملی» برای اجرای مؤثر این راهبرد اشاره دارد (اسچین ۱۹۹۶، س ۱۷۵).

عمل‌گرایی راهبردی توسط رئیس سابق خدمات کشوری سنگاپور به عنوان «راهبردی در تفکر و عمل‌گرایانه در اجرا» توصیف شده است (نجیان ۲۰۱۰، ص ۲۸). همان‌طور که در بخش بعدی نشان داده خواهد شد، عمل‌گرایی راهبردی یک بنیاد اساسی ایدئولوژیک سیاست صنعتی و حاکمیت اقتصادی سنگاپور را نشان می‌دهد، و تلاش‌های آن را برای ایجاد «مکان مناسب» تعریف و هدایت می‌کند.

همین قدر کافی است که بگوییم، ایجاد مکان مناسب و عمل‌گرایی راهبردی که زیربنای آن است، هر دو به دلیل وجود یک دولت قدرتمند است که توانایی بیان و اجرای اهداف سیاست خود را دارد.

در مورد سنگاپور، این کشور قدرتمند در فرم PAP وجود دارد، که نه تنها تسلط خود را در صندوق‌های رأی تثبیت کرده است، بلکه در تمام حوزه‌های زندگی سیاسی و اقتصادی سنگاپور، چه از طریق کنترل خود بر جامعه مدنی و خدمات عمومی و چه از طریق صلاحیت سیاست‌گذاری آن (چان ۱۹۷۱، تان ۲۰۱۶a)، نیز نفوذ کرده است. در هر صورت، PAP حاکم بر سنگاپور بسیاری از عناصر و اجزای یک دولت توسعه‌گرا معمولی را که در فصل ۲ شرح داده شد، به نمایش می‌گذارد. بحث گسترده‌تری درباره اجزای مختلف دولت توسعه‌گرا سنگاپور در زیر شرح داده خواهد شد.

این دو مبانی ایدئولوژیک - جهانی‌گرایی جهت‌گیری خارجی و عمل‌گرایی راهبردی - همچنان به ترغیب حکومت اقتصادی سنگاپور ادامه می‌دهند و تحولات اقتصادی و صنعتی دولت-شهر را در دهه‌های پس از استقلالش تحریک می‌کنند. این امر در صنعتی‌شدن سریع آن در دهه ۱۹۷۰، بین‌المللی‌سازی و مالی‌گرایی بازارها و اقتصاد آن از دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ و اخیراً، تغییر آن به یک اقتصاد مبتنی بر دانش، مشهود است (وو ۲۰۱۶b؛ ۲۰۱۷). با توجه به این تحولات موفقیت‌آمیز اقتصادی، اکنون من در مورد رویکرد سنگاپور در توسعه اقتصادی و سیاست‌های صنعتی وسیع‌تر بحث خواهم کرد.

توسعه اقتصادی و سیاست صنعتی

همان‌طور که در بالا بحث شد، رویکرد سنگاپور در توسعه اقتصادی و سیاست صنعتی توسط دو اصل اساسی ایدئولوژیک هدایت می‌شود: جهت‌گیری خارجی و عمل‌گرایی راهبردی. در هر دو مورد، دولت نقش اصلی را در تعیین دستورالعمل‌های سیاست‌گذاری، ایجاد مسیرهای گسترده راهبردی، تدوین طرح‌های سیاست‌گذاری و در نهایت اجرای این سیاست‌ها داشته است. در حالی که این نقش اصلی دولت در بخش بعدی در مورد مولفه‌های مختلف دولت توسعه‌گرای سنگاپور، به طور گسترده‌تری مورد بحث قرار خواهد گرفت، اکنون توصیف گسترده از رویکرد سنگاپور در توسعه اقتصادی و سیاست صنعتی ارائه می‌دهم.

تلاش‌های سنگاپور برای بین‌المللی کردن اقتصاد خود و استفاده از «سرزمین دورافتاده جهانی» اش ثابت کرده که بسیار موفق بوده است، زیرا این دولت-شهر به یک شهر جهانی پیشرو تبدیل شده است. این در حال حاضر در ردیف سومین مرکز مالی رقابتی جهان در دنیا با شاخص مراکز مالی جهانی (پندل ۲۰۱۶) قرار دارد و دارای ششمین جایگاه در شاخص جهانی شدن KOF در سال ۲۰۱۶ بوده است،

که در دنیا برای جهانی شدن اقتصاد در رتبه اول قرار دارد. طبق آخرین داده‌های بانک جهانی، صادرات کالاها و خدمات سنگاپور به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی آن ۱۷۶٫۵ درصد است (بانک جهانی ۲۰۱۶ ب)، در حالی که جریان خالص سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (FDI) به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی ۲۲٫۳ درصد است (بانک جهانی ۲۰۱۶).

این ارقام اهداف بزرگی در جهانی شدن اقتصاد است، زیرا طبق داده‌های مشابه، صادرات کالاها و خدمات به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۶۵ فقط ۱۲۳ درصد و جریان خالص FDI به عنوان درصدی از GDP فقط ۱۳٫۱ درصد در سال ۱۹۹۵ بوده است.

حقیقتاً بیش از یک نتیجه توسعه اقتصادی منطقه‌ای - اگرچه این امر تصادفی برای تلاش‌های بین‌المللی‌سازی سنگاپور نیز اثبات شده است - جهانی شدن سریع اقتصادی سنگاپور نتیجه تلاش‌های دولت برای مدیریت و استفاده از نیروهای اقتصادی سیاسی جهانی برای اهداف توسعه اقتصادی اش است (رامش ۱۹۹۵، یونگ ۲۰۰۰، کوه ۲۰۰۷، وو ۲۰۱۷، ص ۱).

جدا از تلاش‌های اولیه‌اش در جذب MNCها، توجه به این نکته نیز مهم است که «تغییر جهانی» سنگاپور از دهه ۱۹۹۰ شامل «راهبرد منطقه‌ای شدن» بود که شامل توسعه پارک‌های صنعتی در شهرهای منتخب در سراسر منطقه آسیا-اقیانوسیه و متعاقباً ترغیب شرکت‌ها و کسب‌وکارهای سنگاپوری برای انجام تولید در این پارک‌های تجاری توسعه یافته - سنگاپور می‌باشد (یونگ ۲۰۰۰، پیرا ۲۰۰۵، اینکین و پین ۲۰۰۶).

با این حال، و با توجه به کمبود نسبی کارآفرینی خصوصی، کشور سنگاپور مجبور شد نقش کارآفرینی را، با راهبرد منطقه‌ای شدن خود که توسط شرکت‌های مرتبط دولتی (GLCs) هدایت می‌شود - که اساساً شرکت‌های دولتی هستند - بر عهده بگیرد و دولت اولین قدم‌ها را در گشودن فرصت‌های تجاری خارجی برای شرکت‌های خصوصی برداشت، که اغلب با مذاکره‌ای در مورد چارچوب نهادی همراه است که شرکت‌ها می‌توانند عملکرد خود را منطقه‌ای کنند (وای چونگ یونگ ۱۹۹۸).

این واضح‌ترین چارچوب‌های همکاری اقتصادی دولت به دولت است که بین چین و سنگاپور، مانند شهرک صنعتی سوژو، اکوشهر تیانجین و طرح اتصال چونگ‌کینگ (پرویرا ۲۰۰۴، اینکین و پین ۲۰۰۶، هو و همکاران ۲۰۱۵، کوه ۲۰۱۶) ایجاد شده است. نمونه‌های اخیر شامل همکاری با هند برای توسعه شهر جدید هوشمند خود یعنی امارات (راویشانکار ۲۰۱۶)، و همچنین یکسری قراردادهای با آفریقا، از جمله اجتناب از اخذ مالیات مضاعف با اتیوپی، یک قرارداد سرمایه‌گذاری با موزامبیک و یک قرارداد خدمات هوایی با نیجریه (سوه ۲۰۱۷)، و موارد دیگر، است.

در همه موارد، تلاش‌های سنگاپور برای توسعه یک جناح خارجی برای اقتصاد خود، مستلزم مذاکرات دولت به دولت، با نتیجه شکل‌گیری چارچوب‌های اقتصادی و نظارتی است که ورود GLC‌های سنگاپور و سرمایه‌داران خصوصی را به این بازارهای تازه افتتاح شده تسهیل می‌کند. همان‌طور که در مورد توسعه بازار داخلی آن صدق می‌کند، تلاش‌های سنگاپور برای توسعه و گسترش به سایر بازارهای منطقه‌ای و جهانی مبتنی بر دولت است. این یک عنصر خارجی و دیپلماتیک را به مدل دولت توسعه‌گرای سنگاپور معرفی می‌کند، که بعداً در این کتاب مورد بحث قرار خواهد گرفت. این رویکرد دولت محور و تجارت محور در توسعه بازار مربوط به جنبه دوم رویکرد سنگاپور در توسعه اقتصادی و سیاست صنعتی یعنی عمل‌گرایی راهبردی می‌شود.

یکی از نتایج ماندگاری PAP، توانایی آن برای ایجاد برنامه‌های طولانی مدت است که اغلب از طریق کمیته‌های برنامه‌ریزی اقتصادی آینده‌نگر مانند کمیته بررسی اقتصادی یا کمیته آینده اقتصاد انجام می‌شود (کمیته بررسی اقتصادی ۲۰۰۳، کمیته آینده دبیرخانه اقتصاد ۲۰۱۵). در حالی که کمیته بررسی اقتصادی، به‌ویژه تکرارش در سال ۱۹۸۵، مسؤول طرح مسیر آینده سنگاپور به عنوان یک مرکز مالی جهانی و مرکز مدیریت مالی بود (لی و ورتینسکی ۱۹۸۸، ص ۱۶۲)، کمیته آینده اقتصاد بر دیجیتالی کردن اقتصاد سنگاپور و افزایش بهره‌وری تأکید کرده است (کمیته آینده اقتصاد ۲۰۱۷).

جدا از این کمیته‌ها، برنامه‌ریزی راهبردی در سنگاپور به طور فزاینده‌ای شامل استفاده از آینده راهبردی و برنامه‌ریزی سناریو بوده است (Habegger 2010، Center for Strategic Futures 2015a). گذشته از مرکز آینده راهبردی، یک واحد آینده راهبردی که در ذیل دفتر نخست وزیر مستقر است، برنامه‌ریزی راهبردی شامل طیف وسیعی از واحدهای آتی راهبردی غیرمتمرکز است که در سطوح مختلف دولت و مدیریت دولتی سنگاپور جاسازی شده‌اند، (مرکزی برای آینده راهبردی 2015a، 2015b). این نهادها و رویکردها تأکید شدید دولت سنگاپور بر برنامه‌ریزی راهبردی بلندمدت را نشان می‌دهد.

این اصل راهبردی حاکمیت اقتصادی و سیاست‌گذاری با مدیریت دولتی سنگاپور تکمیل می‌شود، که به دلیل شفافیت و کارایی در اجرای سیاست مشهور است (کواه ۱۹۹۵، اوکی ۲۰۱۳، ۲۰۱۰، ۲۰۱۵a). بیش از کارایی فرایند، چنین اثربخشی سیاستی با رویکرد عمل‌گرایانه سنگاپور در سیاست‌گذاری همراه است که از مواضع ایدئولوژیک از پیش تعیین شده به نفع سازگاری اسنفاده می‌کند (کواه ۲۰۱۰، تان ۲۰۱۲، جونز ۲۰۱۶).

به گفته نخست‌وزیر سابق لی کوان یو:

ما عمل‌گرا هستیم. ما به یک ایدئولوژی پایبند نیستیم. آیا این کار می‌کند؟ اجازه دهید آن را امتحان کنیم و اگر نتیجه خوبی گرفت، اجازه دهید آن را ادامه دهیم. اگر کار نکرد، آن را متوقف می‌کنیم، یکی دیگر را امتحان می‌کنیم. ما به هیچ ایدئولوژی وابسته نیستیم.

مفهوم مهم چنین عمل‌گرایی سیاسی، تمایل و حتی خواست دولت به ادغام سبک‌های مدیریت بخش خصوصی، در آنچه که اغلب به عنوان اصلاحات «مدیریت دولت جدید» (NPM) شناخته می‌شود، با هدف معرفی کارایی بیشتر در ارائه خدمات عمومی در فرایندهای سیاست‌ش است (هاکو ۲۰۰۲، لی و هاکو ۲۰۰۶، سارکر ۲۰۰۶، اوکی ۲۰۱۵b).

اصلاحات دیگر در زمینه مدیریت دولتی با هدف بهبود کارایی در ارائه خدمات عمومی شامل برنامه دولت الکترونیکی (چان و همکاران ۲۰۰۸، جونز ۲۰۱۶) و همچنین تلاش‌های اخیر برای دیجیتالی کردن خدمات عمومی در ابتکار کشور هوشمند (دفتر برنامه ملی ملت ۲۰۱۷) است.

با این حال، پیش از رد صریح ایدئولوژی، عمل‌گرایی به عنوان یک ابزار ایدئولوژیک شناخته می‌شود که به دولت PAP اجازه می‌دهد تا موفقیت اقتصادی سنگاپور را با توانایی خود برای جذب سرمایه جهانی مرتبط کند، از این رو نفوذ سیاسی یک PAP شایسته سالار و تکنوکراتیک، البته در همکاری با سرمایه جهانی (تان ۲۰۰۸) را اصلاح می‌کند. همان‌طور که در زیر بحث خواهیم کرد، چنین عمل‌گرایی، و شایسته سالاری که اغلب با آن ارتباط دارد، در تعریف و حمایت از مشروعیت عملکرد دولت بسیار مهم است. بنابراین دولا به عمل‌گرایی در رویکرد سنگاپور برای توسعه اقتصادی وجود دارد.

اولاً، سنگاپور، عمل‌گرایی را در فرایندهای اداری و سیاست‌های عمومی خود، با اصلاحات سیاسی اجرا شده در پاسخ به نیازهای سیاست، به کار می‌گیرد، به خصوص که مربوط به کارایی در ارائه خدمات عمومی است. عمل‌گرایی، در این مفهوم، به این ترتیب توصیف چیزی است که اساساً یک رویکرد متمرکز بر نتیجه سیاست می‌باشد. دوم، و در سطحی اساسی‌تر، عمل‌گرایی به صورت ایدئولوژی مرکزی حکومت سنگاپور در آمد. در این نظریه عمل‌گرایی به یک ابزار ایدئولوژیک تبدیل می‌شود که از طریق آن دولت قادر به حفظ نفوذ سیاسی خود است و همان‌طور که در ادامه بحث خواهیم کرد، یک مشروعیت مبتنی بر عملکرد را برای قانونش فراهم می‌کند.

به طور کلی، این پیوستگی رویکرد راهبردی بلندمدت سنگاپور برای برنامه‌ریزی اقتصادی با ظرفیت‌های اجرایی سیاست آن با «راهبردی در تفکر و عمل‌گرایانه در انجام توصیف اصول پراگماتسیم راهبردی آن مطابقت دارد» (نجیان ۲۰۱۰، ص ۲۸). چنین عمل‌گرایی راهبردی به‌ویژه در تلاش‌های

مداوم سنگاپور برای شناسایی و توسعه و رشد بالقوه مناطق یا «جایگاه‌های ویژه» مشهود است (لی و ورتینسکی ۱۹۸۸، نجیان ۲۰۱۰، اداره پولی سنگاپور ۲۰۱۱، وو ۲۰۱۶a). چنین «جایگاه‌های ویژه» باعث ایجاد محرک‌های مهمی در توسعه و رشد امثال بخش خدمات مالی، الکترونیک و اخیراً داده‌های کلان شده است.

در حالی که شباهت‌هایی بین چنین «ایجاد جایگاه ویژه» و روند انتخاب «برندگان» یا «قهرمانان ملی» وجود دارد که در بسیاری از دولت‌های توسعه‌گرا رایج است (یونگ ۲۰۱۴)، رویکرد سنگاپور برای ایجاد جایگاه ویژه تمرکز بیشتری بر ایجاد و حفظ یک «محیط توانمند» مناسب دارد که در آن کسب‌وکارها می‌توانند پیشرفت کنند، اگرچه اشکال مستقیم و تکاملی بیشتری از مداخلات دولت، مانند هدایت منابع دولتی یا سرمایه‌گذاری به سمت صنایع منتخب یا تأسیس GLC، نیز به خوبی به‌کار گرفته شده است (وو ۲۰۱۶a، ۲۰۱۵b). همان‌طور که در بالا اشاره کردم، چنین تلاش‌هایی در ایجاد جایگاه ویژه همچنین تمایل به مشارکت کمیته‌های برنامه‌ریزی اقتصادی مانند کمیته بررسی اقتصادی و کمیته اقتصاد دارند.

مهم‌تر از همه، چنین کمیته‌هایی تمایل دارند که هم فعالان ایالتی و هم صنعت را در برداشته باشند. این مشارکت نمایندگان صنعت به یک هدف نهایی درباره عمل‌گرایی راهبردی منجر می‌شود. در حالی که کشور سنگاپور در روندهای سیاسی و سیاستی خود مسلط باقی مانده است، همچنین مشارکت صنعت در فرایندهای سیاست اقتصادی آن نیز قابل توجه است. از طریق کمیته‌های برنامه‌ریزی اقتصادی فوق‌الذکر، همراه با سایر کمیته‌های مشاوره سیاسی و همچنین کانال‌های غیررسمی ارتباطی بین سیاست‌گذاران و کسب‌وکارها، میزان قابل توجهی از «مشارکت سیاسی» در حکومت اقتصادی سنگاپور، با نتایج و اطلاعات کسب‌وکارها و فعالان صنعت که اغلب تصمیم‌های سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهند، وجود دارد (وو ۲۰۱۵b، ۲۰۱۶a). مانند ایجاد جایگاه ویژه، برای مشارکت سیاسی هم عنصر راهبردی و هم عمل‌گرایی وجود دارد. با استفاده از ترکیب نتایج و واکنش شرکای صنعت، سیاست‌گذاران سنگاپور اغلب قادر به تنظیم سیاست‌ها و مقررات‌شان در واکنش به نیازها و نگرانی‌های صنعت هستند. این کار به آن‌ها این امکان را می‌دهد که از یک طرف، صنایع را با زیرساخت‌های اقتصادی و محیط ضروری برای نیازهای عملیاتی خود فراهم کنند و، از طرف دیگر، هرگونه مسأله احتمالی مربوط به انطباق نظارتی را پیش‌بینی کنند، از این رو هزینه‌های تطبیقی را برای کسب‌وکارها کاهش داده و اطمینان حاصل می‌کند که مقررات مربوط به نیازهای صنعت هستند (وو ۲۰۱۶a، ۲۰۱۶b).

به طور خلاصه، رویکرد سنگاپور برای حاکمیت اقتصادی و سیاست صنعتی می‌تواند با دو اصل ایدئولوژیکی مشخص شود: جهانی‌شدن و پرمعمل‌گرایی راهبردی. در حالی که جهانی‌شدن تضمین می‌کند که حاکمیت اقتصادی سنگاپور برون‌گرایانه است، دیپلماسی اقتصادی نقش مهمی در توسعه «جناح خارجی» در اقتصاد دولت-شهر دارد، عمل‌گرایی راهبردی به آن اجازه می‌دهد تا سیاست‌های اقتصادی را به سمت نیازهای راهبردهای بلندمدت هدایت کند، در حالی که کارآیی عمل‌گرایی را در فرایندهای اجرای سیاست کوتاه مدت و میان مدت تضمین می‌کند. عمل‌گرایی راهبردی به نوبه خود شامل فعالیت‌های سیاسی مانند ایجاد جایگاه ویژه و ایجاد سیاست است. پس از بحث در مورد این اصول ایدئولوژیک و رویه‌ای رویکرد سنگاپور در توسعه اقتصادی و سیاست صنعتی، اکنون توجه خود را به مولفه‌ها و عناصر مختلفی که دولت توسعه‌گرا خود را می‌سازند، معطوف خواهیم کرد.

اجزای دولت توسعه‌گرا در سنگاپور

با توجه به ماهیت دولت محور بودن آن، موفقیت اقتصادی سنگاپور به عنوان «دولت ساختگی» توصیف شده است (لاو ۲۰۰۱b)، هرچند افزایش گرایش تجاری و گنجاندن شیوه‌های مدیریت بخش خصوصی متعاقباً منجر به توصیف آن به عنوان «شرکت سنگاپور» شده است (هالی و دیگران ۱۹۹۶، لاو ۲۰۰۳، اوکی و تای ۲۰۱۵). همان‌طور که در اغلب موارد ذکر شده است، این رویکرد دولت محور و تجارت محور برای حاکمیت اقتصادی، جنبه‌های مهم مدل دولت توسعه‌گرای سنگاپور را همراه با سایر موارد نشان می‌دهد.

در این بخش اجزای مختلف و عناصر دولت توسعه‌گرای سنگاپور مورد بحث قرار خواهد گرفت.

نخبگان توسعه‌گرا

مانند اکثر دولت‌های توسعه‌گرا، حاکمیت اقتصادی و سیاست‌گذاری در سنگاپور توسط نخبگان سیاسی و سیاستی توسعه‌گرا، یا نخبگان توسعه‌گرا شکل می‌گیرد. همان‌طور که در بالا بحث شد، PAP حاکم مرکزیت اصلی نخبگان توسعه‌گرا سنگاپور را تشکیل می‌دهد، اگرچه شامل سایر فعالان دولتی و خصوصی نیز می‌شود. PAP که از زمان استقلال در همه انتخابات پیروز شده است، اغلب با اختلاف قابل توجهی، تأثیر مهمی بر ترکیب دولت و کابینه سنگاپور دارد. این به دلیل سیستم پارلمانی بزرگ سنگاپور است، میراثی از سیستم وست مینستر انگلیس، که به حزب اکثریت حاکم نیاز دارد تا دولت روز را تشکیل دهد.

با این حال، علاوه بر چنین قانون اکثریتی، ناظران اشاره کرده‌اند که نفوذ سیاسی PAP همچنین از سازگاری‌های مختلفی ناشی می‌شود که به سیستم پارلمانی سنگاپور، مانند «حوزه‌های انتخاباتی نمایش گروه» (GRCs) معرفی شده است، که نیازمند رأی‌دهندگانی است تا یک طیف از نامزدها یا «اعضای غیر حوزه انتخابیه پارلمان» (NCMP) را انتخاب کنند، که از جمله از «بهترین» حوزه انتخابیه از پیش باخته، انتخاب شده‌اند (سینگ ۲۰۱۲، گوو و وو ۲۰۱۶). با هر GRC لازم است که حداقل یک کاندیدا از یک اقلیت قومی در آن گنجانده شود، طرح NCMP برای معرفی تنوع در بحث‌های پارلمانی، به‌ویژه با حضور ناکافی گروه مخالف ضعیف، ایجاد شد.

با این حال، اغلب گفته شده است که کمپین‌ها برای GRCها به مقدار قابل توجهی از منابعی که نیاز دارند را فراهم می‌کنند، در حالی که NCMPها ممکن است به منظور جلوگیری و حتی تضعیف کردن تمایل همگانی برای حضور مخالفان در پارلمان کار کنند (Tan ۲۰۱۳). در هر صورت، این نوآوری‌های پارلمانی، خواسته یا ناخواسته، یک مزیت قابل توجه برای PAP فراهم کرده است. برخی دیگر از ابزارهای کنترل دولت سنگاپور بر رسانه‌ها، جلوگیری آزادی بیان است و همچنین استفاده از ابزارهای قانونی برای رسیدگی به مخالفت و اختلافات را به عنوان وسیله‌ای مهم شناسایی کرده‌اند که PAP نفوذ خود را بر زندگی سیاست و اقتصادی در سنگاپور تضمین کرده و همچنان حفظ می‌کند (بار ۲۰۰۶، جرج ۲۰۰۷، لی ۲۰۱۰، جرج ۲۰۱۲). با این حال، نخبگان توسعه‌گرا سنگاپور تنها از PAP تشکیل نشده‌اند.

در مقابل، نخبگان توسعه‌گرا، که اغلب به عنوان «نخبگان حکومتی» نیز شناخته می‌شوند، شامل اعضای نخبگان سیاسی، بخش اداری (که شامل خدمات کشوری و سایر ارگان‌های نیمه دولتی است) و فعالان اصلی صنعت هستند (همیلتون-هارت ۲۰۰۰، ۲۰۰۲). در حالی که بیشتر تصمیم‌های مهم سیاسی توسط رهبران سیاسی سنگاپور گرفته می‌شود، خدمات عمومی نقش اساسی و مهمی در اجرای سیاست دارد. خدمات عمومی از خدمات کشوری تشکیل شده است، و توسط وزارتخانه‌های مختلفی ارائه می‌شود که وظیفه نظارت بر اجرای سیاست‌ها را در یک حوزه سیاسی ویژه، و طیف وسیعی از هیأت‌های قانونی نیمه مستقل را بر عهده دارند که تحت اختیار وزارتخانه‌های خاص فعالیت می‌کنند، و از این رو نقش مهمی را به عنوان عوامل سیاسی ایفا می‌کنند (کواه ۲۰۱۰، وو ۲۰۱۴).

به عنوان مثال، هیأت توسعه مسکن، که وظیفه ساخت و نگهداری املاک مسکونی سنگاپور را دارد، به همراه سایر انجمن‌های قانونی مانند سازمان غذایی، صنایع غذایی و اداره دامپزشکی، سازمان ساخت‌وساز، انجمن مشاور املاک، پارک‌های ملی و سازمان نوسازی شهر، تحت وزارت توسعه ملی (MND) قرار دارند. این انجمن‌های قانونی برای حمایت از نقش MND در استفاده از زمین و برنامه‌ریزی

شهری، که شامل توسعه فضاهای شهری و جوامع است، کار می‌کنند (وزارت توسعه ملی ۲۰۱۶). سایر انجمن‌های قانونی نیز به همین منوال تحت نظارت قرار دارند و از این رو از نقش‌ها و عملکردهای وزارتخانه‌های مربوطه پشتیبانی می‌کنند.

این وظیفه خدمات عمومی در نخبگان توسعه‌گرا سنگاپور به دلیل تمایل کارمندان دولتی برای ورود به زندگی سیاسی (گو و وو ۲۰۱۶، کریشناداس ۲۰۱۶، ص ۵)، در برخی موارد ترقی به مقام وزیری، مهم تلقی می‌شود. دارندگان اصلی انتصابات فعلی عبارتند از: نخست وزیر لی هسیان لونگ (که یک سرتیپ در ارتش بود)، معاون نخست وزیر تارمان شانموگاراتنمان (سابقاً از اداره پولی سنگاپور)، معاون نخست وزیر تشو چی هین (نیروی دریایی) و وزیر دارایی هنگ سوی کیات (سازمان پول سنگاپور)، و سایرین. به طور خلاصه، ارتباطاتی اساسی بین نخبگان سیاسی و خدمات عمومی وجود دارد.

با این حال، جدا از نخبگان سیاسی و بخش اداری، و علی‌رغم تحریف‌های دولت میانه‌رو، نخبگان توسعه‌گرا سنگاپور شامل فعالان بخش خصوصی نیز می‌شوند. این فعالان صنعت (بخش خصوصی) تمایل دارند که از طریق فرایندهای غیررسمی «ایجاد سیاست»، تأثیر خود را بر فرایندها و نتایج سیاست اعمال کنند، که غالباً با تمایل دولت برای اطمینان از یک محیط مناسب سیاسی و زیرساختی، که در آن کسب‌وکار می‌توانند توسعه یابند و از این رو به رشد اقتصادی ملی کمک کنند، تقویت می‌شود (وو ۲۰۱۵، a۲۰۱۵، a۲۰۱۶). در نتیجه، نخبگان توسعه‌گرای سنگاپور (شامل فعالان منتخب صنعت) می‌توانند از طریق فرایندهای مشترک ایجاد سیاست، بر تصمیم‌های سیاست‌گذاران، اغلب به سمت اهداف توسعه‌گرا تأثیر بگذارند. بعداً در بخش «استقلال نسبی دولت» به این نکته دوباره اشاره خواهیم کرد.

با این حال، ذکر این نکته نیز مهم است که نخبگان توسعه‌گرا سنگاپور چندان توسط ساختار یا ماهیت عضویت آن تعریف نمی‌شوند، اما با توجه به اهداف و ایدئولوژی‌هایی که اعضایش را به هم مرتبط می‌کند و از این رو اقدامات سیاسی آن مانند توسعه‌گرایی، شایسته‌سالاری، عمل‌گرایی و حکمرانی مناسبی را پیش می‌برد (چوا ۱۹۹۷، سویرامانیام ۲۰۰۱، تان ۲۰۰۸، جونز ۲۰۱۲، ۲۰۱۶، وو ۲۰۱۶). همان‌طور که در فصل ۲ و جاهای دیگر بحث کرده‌ام، از نظر ساختار عضویت و اصول هستی‌شناختی، نخبگان توسعه‌گرا سنگاپور با اهداف سیاسی و ایدئولوژی‌های مربوط به توسعه اقتصادی تعریف می‌شوند (وو ۲۰۱۵، وو و هاملت ۲۰۱۵، وو ۲۰۱۶، b۲۰۱۶).

در حالی که نخبگان توسعه‌گرا نقش مهمی در تأکید مستمر بر نیاز به توسعه اقتصادی و تأثیرگذاری بر تصمیم‌های و فرایندهای سیاسی برای دستیابی به اهداف توسعه ایفا می‌کنند، اجرای واقعی سیاست‌های توسعه‌ای معمولاً تحت هماهنگی سازمان راهبری (یا در مورد سنگاپور، طیف وسیعی از سازمان‌های راهبری) انجام می‌شود که دارای تخصص فنی و صلاحیت‌های سیاسی لازم برای هدایت به سمت توسعه اقتصادی هستند. اکنون در مورد سازمان‌های راهبری بحث خواهیم کرد.

سازمان راهبری

مانند اکثر دولت‌های توسعه‌گرا، توسعه اقتصادی سنگاپور توسط یک سازمان راهبری هدایت می‌شود که به عنوان سازمان راهبری و هماهنگ‌کننده سیاست متمرکز عمل می‌کند. این سازمان راهبری، هیأت توسعه اقتصادی (EDB) است که در آگوست ۱۹۶۱ به عنوان «یک سازمان همه‌جانبه تأسیس شد تا سرمایه‌گذار نیازی به تعامل با تعداد زیادی از ادارات و وزارتخانه‌ها نداشته باشد» (لی ۲۰۰۰، ص ۵۸). وظیفه اولیه EDB تمرکز بر ارتقاء سرمایه‌گذاری، به‌ویژه در چهار زمینه اوراق و تعمیر کشتی، مهندسی فلزات، مواد شیمیایی و تجهیزات و لوازم الکتریکی بود (لی ۲۰۰۰، ص ۵۹).

در حالی که EDB در ابتدا (در سال ۱۹۶۱) به عنوان یک سازمان ترویج سرمایه‌گذاری تأسیس شد، پس از آن سایر وظایف توسعه‌ای مانند پیگیری عدم اشتغال، توسعه نیروی انسانی و سرمایه انسانی و به طور کلی سیاست‌های صنعتی را بر عهده گرفت (وای چانگ یونگ ۱۹۹۸، ص. ۴۰۰). امروزه، EDB به عنوان سازمان برتر دولتی برای برنامه‌ریزی و اجرای راهبردهای ارتقا موقعیت سنگاپور به عنوان یک مرکز تجارت جهانی شناخته شده است. EDB راهکارهایی را به صورت هدفمند طراحی و ارائه می‌دهد که برای سرمایه‌گذاران و شرکت‌ها در سنگاپور ارزش آفرینی می‌کند (هیأت توسعه اقتصادی ۲۰۱۶).

در راهکارهای «هدفمند، طراحی و ارائه شده»، فعالیت‌های EDB حدود یک دوره سیاست معمول، از جمله فرایندهایی مانند طراحی و تدوین سیاست، اجرا و ارزیابی، را در برمی‌گیرد. این امر EDB را به سازمان اصلی سیاسی برای برنامه‌ریزی، طراحی و اجرای سیاست‌های اقتصادی تبدیل می‌کند. این سیاست‌ها به طور گسترده‌ای شامل جذب سرمایه‌گذاری‌ها، کاوش در زمینه‌های توسعه جدید، بهبود محیط و فضای کسب و کار توسط همکاری با سازمان‌های راهبری در زمینه تأمین زیرساخت‌های عمومی و خدمات عمومی و حفظ رقابت پذیری آینده سنگاپور است (هیأت توسعه اقتصادی ۲۰۱۶).

علاوه بر جذب سرمایه‌گذاری یا بهبود فضای کسب و کار، EDB همچنین در تعیین منابع دولتی در توسعه صنعت، به‌ویژه از طریق سرمایه‌گذاری شرکتی، سرمایه‌گذاران خصوصی محدود EDB و یا

EDBI، نقش مهمی دارد. خصوصاً، EDBI برای شکل دادن به صنایع آینده سنگاپور در بخش‌های دانش و نوآوری متمرکز علم پزشکی، فناوری اطلاعات و ارتباطات، فناوری هوشمند و پایدار و انتخاب خوشه‌های صنعتی، تحت "برنامه رشد راهبردی آن، سرمایه‌گذاری می‌کند" (EDBI, 2017). جدا از سرمایه‌گذاری‌های شرکتی، EDB همچنین در شرکت‌های جدید و سرمایه‌گذاران از طریق ابتکارهایی مانند طرح توسعه شرکت‌های نوپای (SEEDS) و طرح سرمایه‌گذار ایده (BAS) (هیأت توسعه اقتصادی ۲۰۱۵a) سرمایه‌گذاری می‌کند.

چنین فعالیت‌های سرمایه‌گذاری، وظیفه صندوق‌های سرمایه ملی سنگاپور، شرکت تماسک و شرکت سرمایه‌گذاری دولت (GIC) را تکمیل می‌کنند. تماسک (Temasek) که در ابتدا در سال ۱۹۷۴ برای مالکیت و مدیریت سرمایه‌گذاری‌ها و دارایی‌هایی که قبلاً در اختیار دولت بود تأسیس شده بود، از آن زمان به یک سرمایه‌گذار تبدیل شد که کاملاً متقاضی بازگشت این وجود از طریق بازدهی خود از سرمایه‌گذاری‌ها بود به موقعیت اقتصادی سنگاپور کمک می‌کند (ویلسون ان جی ۲۰۱۰، کومین ۲۰۱۵، تماسک ۲۰۱۷). با مدیریت بیشتر دارایی‌های مالی دولت سنگاپور، بازده سرمایه‌گذاری GIC به طور مشابه به هزینه‌ها و ذخایر دولت کمک می‌کند (GIC ۲۰۱۶).

EDB همچنین در حفظ شهرت دولت سنگاپور برای توسعه اقتصادی، به‌ویژه از طریق بهبود و ترویج و حفظ روابط دولت و صنعت با MNC‌های خارجی، نقش مهمی دارد (هاف ۱۹۹۹، صص. ۲۲۴-۲۲۵). این وظیفه فقط به برقراری روابط دولت و صنعت در سنگاپور محدود نمی‌شود. در واقع، EDB دفاتر و مراکزی را در سراسر جهان تأسیس کرده است تا MNC‌های خارجی را درگیر کند (هیأت توسعه اقتصادی ۲۰۱۵a، ۲۰۱۵b). وظیفه EDB در تقویت روابط دولت و صنعت به ساختار سازمانی خود نیز گسترش می‌یابد، زیرا مدیران EDB اغلب از بخش خصوصی جذب می‌شوند (سان ۲۰۱۷، ص ۱۸۸).

با این حال، پیچیدگی و دشواری روزافزون اقتصاد سنگاپور و صنایع آن همچنین به این معنی است که دیگر برای یک سازمان راهبری امکان پذیر نیست از تمام توانایی‌ها و تخصص‌های لازم برای مدیریت سطوح و جنبه‌های گوناگون اقتصاد متنوع و دیجیتالی افزایش یافته سنگاپور برخوردار باشد. حتی اگر وجود چنین سازمان راهبری همه‌جانبه‌ای امکان پذیر باشد، به احتمال زیاد با ناکارآمدی قابل توجه اداری و اجرایی روبرو خواهد شد. بنابراین دشواری و تنوع زیاد اقتصاد سنگاپور باعث تشکیل سایر سازمان‌های راهبری شده است که وظیفه هدایت توسعه بخش‌های خاص را بر عهده دارند.

این کار با تأسیس مرجع پولی سنگاپور (MAS) در سال ۱۹۷۱ به عنوان سازمان اصلی در زمینه مسئولیت تنظیم و بهبود بخش خدمات مالی سنگاپور آغاز شد. این امر اساساً MAS را به سازمان

راهبری توسعه بخش مالی تبدیل می‌کند. این تصمیم برای تأسیس یک سازمان راهبری جداگانه برای بخش خدمات مالی بر اساس نیاز به دانش تخصصی در حوزه بهبود و نظارت بر بخش خدمات مالی پیش‌بینی شده است (وو ۲۰۱۶b، ص. ۲۹). با این وجود در حالی که MAS از دانش فنی قوی‌ای در زمینه امور مالی برخوردار بود، لیکن باید بر کاردانی و بکارگرفتن EDB متکی باشد، که اغلب به MAS به منظور استقرار وابسته است، تا آن را با دانش و آگاهی‌اش درباره پیشرفت اقتصادی تأمین کند (کوه ۲۰۱۳).

از آن زمان سازمان‌های مشابهی برای سایر بخش‌ها تأسیس شده‌اند، این سازمان‌ها به عنوان سازمان‌های راهبری غیرمتمرکز فعالیت می‌کنند و دانش تخصصی مربوط به این بخش یا صنعت را دارا هستند که وظیفه ترویج و توسعه آن‌ها را بر عهده دارند. این شامل گروه ملت هوشمند و دولت دیجیتال نیز هست، که منجر به تحول دیجیتال سنگاپور و توسعه صنایع «هوشمند» نوظهوری مانند داده‌پردازی (سنو ۲۰۱۷) و سازمان توسعه رسانه‌ای اینفوکم می‌شود که بخش‌های رسانه و فناوری اطلاعات و ارتباطات (ICT) سنگاپور را توسعه داده و کنترل می‌کند (سازمان توسعه رسانه اینفوکم ۲۰۱۶). با این حال، این سازمان‌ها لزوماً در محفظه‌ها فعالیت نکرده اما مهم تلقی می‌شوند.

با این حال، این سازمان‌ها لزوماً در محفظه‌ها فعالیت نمی‌کنند. در مقابل، همکاری و مشارکت قابل توجهی بین این بخش از سازمان‌های راهبری و EDB وجود دارد، که با ایجاد مشترک یک مرکز داده توسط MAS، EDB و IBM، به عنوان بخشی از ابتکاری دولت هوشمند، نمونه‌ای از این موارد هستند (تای ۲۰۱۶).

تنوع و دشواری زیاد اقتصاد سنگاپور، ناشی از آزادسازی سریع اقتصادی و جهانی شدن، باعث ایجاد سازمان‌های راهبری تخصصی می‌شود که دارای دانش مورد نیاز برای ترویج و توسعه بخش‌های جدید و پیچیده‌تر مانند خدمات مالی یا تجزیه و تحلیل داده‌ها هستند. از این رو، در حالی که برداشت‌های کلاسیک مدل دولت توسعه‌گرا، تمایل دارند بر حضور یک سازمان راهبری واحد با کنترل و نظارت بر توسعه اقتصادی ملی تأکید کنند، موقعیت سنگاپور نشان می‌دهد که رشد متنوع و دشواری اقتصادی ممکن است عدم تمرکز عملکردهای تبلیغاتی را از طریق تشکیل سازمان‌های راهبری بخشی برای بخش‌های خاص ایجاب کند.

بنابراین سازمان‌های راهبری هم در سطح ملی و هم در سطح بخشی وجود دارد. علاوه بر این، و همان‌طور که در فصل‌های بعدی بحث خواهیم کرد، تبدیل سنگاپور به یک شهر هوشمند همچنین چالش‌های جدیدی را برای سازمان‌های راهبری آن ایجاد می‌کند. یادآوری این نکته نیز مهم است که اگرچه سازمان‌های راهبری دارای استقلال قابل توجهی در ترویج و هدایت توسعه اقتصادی بخشی یا ملی

هستند، اما آن‌ها اغلب با همکاری سایر سازمان‌های راهبری و همچنین شرکای صنعتی و اجتماعی فعالیت می‌کنند. در واقع، سازمان‌های راهبری، چه در سطح ملی و چه در سطح بخشی، در یک محیط سیاسی-اجتماعی و یک فرایند سیاستی گسترده‌تر گنجانده شده‌اند. اکنون در مورد استقلال نسبی شده‌ای بحث خواهیم کرد که در آن دولت توسعه‌گرا سنگاپور وجود دارد و کار می‌کند.

استقلال نسبی دولت

در بحث‌ها تاکنون بر نقش نخبگان توسعه‌گرا و سازمان‌های راهبری در رویکرد دولت توسعه‌گرای سنگاپور برای نظارت اقتصادی تأکید شده است. مانند اکثر دولت‌های توسعه‌گرا، این نقشی است که ایجاب کرده است که این دو نهاد - نخبگان توسعه‌گرا و سازمان راهبری - از فشار و تحمیل‌های سیاسی - اجتماعی جدا شوند. چنین جدایی سیاسی رهبران سیاسی و مقامات دولتی سنگاپور به طور گسترده در مطالعات مربوط به دولت توسعه‌گرا سنگاپور و همچنین کسانی که با سیستم سیاسی آن سروکار دارند، مورد بحث قرار گرفته است.

به عنوان مثال، مطالعات اولیه چان (۱۹۷۱) نشان می‌دهد که دولت سنگاپور تا حد زیادی استقلال را از نیروهای سیاسی اجتماعی به دست آورده است که توصیف آن را به عنوان «یک دولت اجرایی» تضمین می‌کند که می‌تواند سیاست‌هایش را به روشی مکانیکی و تکنوکراتیک، عاری از نفوذ یا فشار سیاسی، به اجرا درآورد. در واقع، چنین انزوای سیاسی دولت برای مشخص کردن تمام سطوح موسسات و فرایندهای سیاسی و بوروکراتیک است (بارر ۲۰۶۶، رودان ۲۰۰۹)، اوج آن در شکل‌گیری نخبه سیاست بسیار نفوذناپذیر و تکنوکراتیک (تان ۲۰۱۲) و کمک به «رشد بیش از حد اقتصادی» (چنگ ۱۹۸۷) است.

با این حال، چنین مشاهداتی از استقلال دولت از طریق انزوای سیاسی همچنین تمایل به کم‌رنگ کردن نقش بخش خصوصی در روندهای سیاست سنگاپور دارد. مطابق با کار در حال توسعه در مورد نقش فزاینده بخش خصوصی در تأثیر بر روی روندهای سیاسی و سیاستی ملی (استرنج ۱۹۹۶، هافلر ۲۰۰۱، کاتلر ۲۰۰۳)، آگاهی زیادی درباره ترکیب نزدیک منافع و فعالان خصوصی-عمومی وجود دارد که اغلب در پیرامون حکومت سنگاپور رخ می‌دهد. همان‌طور که هامیلتون-هارت (۲۰۰۰، ص ۱۹۷) اشاره کرده است، «فعالان غیر دولتی و دولتی» از نظر علایق، نقش‌ها و مسیرهای شغلی خود درهم تنیده شده‌اند.

همان‌طور که هامیلتون-هارت نشان داد، این ارتباطات فعالان دولتی و خصوصی اغلب از طریق جابه‌جایی گسترده پرسنل بین بخش‌های دولتی و خصوصی، با اشخاصی از بخش خصوصی که اغلب پست‌های ارشد در خدمات دولتی را به عهده می‌گیرند، و کارمندان ارشد دولتی یا رهبران سیاسی

پست‌های مشاوره یا مدیریتی را در شرکت‌های بزرگ در دست می‌گیرند، رخ می‌دهد (همیلتون-هارت ۲۰۰۰، صفحات ۱۹۸-۲۰۲). چنین ترکیب وظایف و منافع بخش خصوصی و دولتی با ایجاد GLC‌ها، اداره شرکت‌های دولتی توسط هم‌کارمندان دولت و هم افراد جذب شده از بخش خصوصی، و انجمن‌های قانونی، سازمان‌های نیمه مستقل که در ارائه خدمات عمومی نقش دارند، تقویت می‌شود.

جدا از چنین ترکیب نهادی و سازمانی پرسنل بخش دولتی و خصوصی، مشارکت گسترده‌تری بین بخش‌های دولتی و خصوصی وجود دارد، با مقامات دولتی و رهبران سیاسی که اغلب اختیارات شان را اعمال می‌کنند و وظایف شان را در همکاری با فعالان غیر دولتی انجام می‌دهند. علی‌رغم تحریف‌های رویکرد اقتدارگرایانه‌اش در زمینه نظارت اقتصادی و سیاست به طور کلی (بل ۱۹۹۷، سیم ۲۰۰۶، اورمن ۲۰۱۱)، رویکرد سنگاپور برای توسعه اقتصادی در واقع شامل میزان نسبتاً قابل توجهی از مشارکت و تأثیر بخش خصوصی است.

به عنوان مثال، به این نکته اشاره شده است که تقریباً تمام قوانین مالی سنگاپور تحت مشاوره گسترده‌ای در بخش خصوصی قرار دارند، با فرم و محتوای قوانینی که اغلب منافع و موضوعات بخش خصوصی را نشان می‌دهد (منون ۲۰۱۳، وو ۲۰۱۵، a۲۰۱۶). همین‌طور این امر در مورد سیاست اقتصادی، غالباً از طریق کمیته‌های مشورتی و مکانیسم‌هایی مانند کمیته بررسی اقتصادی فوق‌الذکر صورت می‌گیرد. توجه به این نکته مهم است که انگیزه‌های درج منافع و موضوعات بخش خصوصی در سیاست‌های اقتصادی غالباً خودشان به طور طبیعی در حال تکامل هستند.

مخصوصاً، ترکیب منافع و بازخورد بخش خصوصی در سیاست‌ها و مقررات اقتصادی به توانایی دولت در درک و ایجاد زیرساخت‌ها و مشوق‌های لازم برای پیشرفت شرکت‌ها کمک می‌کند و در عین حال هزینه‌های مربوط به مقررات نظارتی را برای شرکت‌ها به حداقل می‌رساند (وو ۲۰۱۶). در نتیجه، چنین رایزنی‌هایی در صنعت با توجه به منافع بخش خصوصی - اگرچه برای ماندن سنگاپور به عنوان یک مرکز تجاری پر رونق بسیار مهم تلقی می‌شود - تمایل دارند دولت محور باشند، اما اغلب در چارچوب منافع اقتصادی گسترده‌تر دولت قرار دارند. صرف نظر از این، مشارکت مداوم بین دولت و صنعت باعث ایجاد «روابط سیاسی» شدیدی شده است که به ایجاد سیاست بین دولت سنگاپور و شرکای بخش خصوصی آن کمک می‌کند (وو ۲۰۱۶b).

دولت سنگاپور یا از طریق ترکیب پرسنل یا کانال‌های نهادینه شده همکاری سیاست دولت - صنعت، اختیارات خود را اعمال کرده و وظایف سیاسی‌اش را از طریق حوزه متراکمی از روابط سیاسی با بخش خصوصی انجام می‌دهد، حتی چنان‌که از شدت فشارهای اجتماعی - سیاسی و اعمال

نفوذ میزان زیادی از انزوا یا استقلال را حفظ می‌کند. به عبارت دیگر، استقلال دولت سنگاپور در یک حوزه بزرگی از روابط سیاسی اجتماعی قرار دارد. همان‌طور که خوندکر (۲۰۰۸، ص ۴۸) اشاره می‌کند، «استقلال دولت سنگاپور که در شبکه ارتباطی‌ای از ساختارهای محلی قرار دارد به طور واضح یک استقلال نسبی است».

به عنوان شکل‌گیری چنین روابط سیاسی، و مشارکت‌های گسترده دولت-صنعت که این روابط را تشکیل می‌دهد، نشان می‌دهد که رویکرد سنگاپور برای حاکمیت اقتصادی و توسعه، تلاش زیادی، از سوی دولت در مدیریت منافع اقتصادی غیر دولتی مانند شرکت‌ها و کسب‌وکارها را دربرمی‌گیرد. این امر به‌ویژه با توجه به اعتماد زیاد سنگاپور به تجارت جهانی و امورمالی به عنوان محرک‌های توسعه اقتصادی، بیشتر مورد توجه است. اکنون به بحث درباره تلاش‌های دولت سنگاپور در مدیریت منافع اقتصادی غیر دولتی ادامه خواهیم داد.

مدیریت منافع اقتصادی غیردولتی

سنگاپور پس از استقلال در سال ۱۹۶۵ با محدودیت‌های داشتن یک بازار داخلی کوچک، فعالیت کارآفرینی ناکافی و سرمایه خصوصی محدود روبرو شد. همان‌طور که در بالا گفته شد، چنین محدودیت‌های اقتصادی باعث شد که کشور تازه استقلال یافته سنگاپور برای تحریک رشد اقتصادی و توسعه صنعتی، به‌ویژه با ترغیب رشد ناشی از صادرات، به طرح‌های متعدد و مختلف توسعه اعتماد کند. این امر برخلاف جو سیاسی - اقتصادی آن زمان، با کشورهای همسایه جنوب شرقی آسیایی‌اش بود که توسط نظریات ضد استعماری برای حمایت از جانشینی واردات و حمایت از تولیدات داخلی هدایت می‌شد.

مهم‌تر از همه، بسیاری از این طرح‌ها شامل مذاکره مجدد رابطه دولت با منافع اقتصادی غیردولتی موجود و در حال توسعه است. این به‌ویژه در مورد تلاش‌های اولیه سنگاپور در ترغیب MNC‌های خارجی برای تأسیس دفاتر و ادارات در دولت-شهر است. در حالی که بیشتر این تلاش‌ها حول اطمینان از شرایط مناسب تجاری مانند ایجاد زیرساخت فیزیکی کارآمد، نیروی کار ماهر و زیرساخت‌های نظارتی قوی بود، دولت همچنین تمرکز زیادی بر اطمینان از روابط صنعتی هماهنگ و اطمینان از منافع و فعالیت‌های تجاری شرکت‌ها با منافع ملی دولت داشت (گوه ۱۹۹۷).

تقریباً در همه موارد، EDB به عنوان رابط اصلی بین دولت و MNC عمل می‌کند (دنت ۲۰۰۳، ص ۲۵۵). این بدان معناست که جدا از سیاست‌های توسعه اقتصادی‌اش، EDB همچنین نقشی اساسی

در تقویت و حفظ روابط دولت-صنعت داشته است. چنین نقشی شامل ایجاد مراکز و دفاتر خارج از کشور، و همچنین دپارتمان‌های اختصاصی برای ایجاد روابط سرمایه‌گذاران خارجی، از جمله واحد تجاری ویژه «کانون چین» است که در سال ۱۹۹۰ تشکیل شد (هیأت توسعه اقتصادی ۲۰۱۵ا).

گذشته از ترغیب شرکت‌های خارجی برای ایجاد فعالیت‌های تجاری در سنگاپور، گوه کنگ سویی، وزیر دارایی سابق، خاطرنشان کرده است که یک جنبه مهم مدیریت MNC، شامل ترغیب انتقال فناوری و تخصص از MNC به شرکت‌های داخلی است، که دولت نقش مهمی در ایجاد شرایط و زیرساخت‌های مورد نیاز برای تسهیل چنین انتقالات فناوری‌هایی ایفا می‌کند (گوه ۱۹۹۶). بنابراین چنین انتقال‌های فناوری می‌تواند به معنای توسعه اقتصادی سنگاپور از طریق حضور و مدیریت منافع اقتصادی غیر دولتی مانند MNC باشد.

همان‌طور که سنگاپور به سمت اقتصاد دانش‌بنیان می‌رود، روابط دولت-دانشگاه-صنعت برای توسعه تغییرات و شکل‌گیری دانش، به‌ویژه در میان شرکت‌های نوپای فناوری، بسیار مهم شده است (اتزکوویتز ۲۰۰۳، لی و وین ۲۰۰۴). در واقع، و همان‌طور که در فصل ۵ و ۶ بیشتر بحث خواهیم کرد، تبدیل سنگاپور به یک شهر هوشمند ساختارهای جدیدی از روابط بین سازمان‌های دولتی و غیر دولتی را با رویکرد دولت برای مدیریت منافع اقتصادی غیردولتی در حال تغییر از تأمین ساده شرکت‌ها با منابع هدایت به سمت توسعه و مدیریت بیشتر اکوسیستم، به ارمغان آورده است.

با توجه به وسعت کوچک و محدود بازار سنگاپور، توجه به این نکته نیز مهم است که مدیریت دولت اغلب اقتصادی-خارجی به یک بعد سیاسی خارجی تمایل دارد. در واقع، در مورد نقش دولت سنگاپور در «دیپلماسی اقتصادی»، چه از نظر روابط این کشور با MNC‌های خارجی و تجارت‌ها و چه از نظر سایر ایالت‌ها دیگر، خیلی تحقیق شده و به رشته تحریر درآمده است (دنت ۲۰۰۱، ۲۰۰۳، لیم و لیانگ ۲۰۱۰). در واقع، روابط دولت-صنعت و دولت-دولت تمایل به هم‌پوشانی و ترکیب و یکی شدن تمایل دارند. به عنوان مثال، اشاره شده است که تصمیم ایالات متحده برای مذاکره در مورد یک موافقت‌نامه تجارت آزاد (FTA) با سنگاپور مبتنی بر وجود منافع سهامی آمریکایی به شدت تثبیت شده و ریشه‌دار در دولت-شهر بود (دنت ۲۰۰۳، ص ۲۵۵).

به عبارت دیگر، مدیریت منافع اقتصادی غیردولتی اغلب بر روابط دیپلماتیک دولت به دولت تأثیر می‌گذارد و بعضاً بهبود می‌بخشد، با ایجاد چنین روابط بین دولتی، روابط نزدیکتر بین صنعت-دولت نیز به وجود می‌آید. بنابراین FTA ایالات متحده و سنگاپور فعالیت تجاری و سرمایه‌گذاری بیشتری را بین دو کشور ایجاد کرده و منافع سهامی آمریکایی را در سنگاپور بیشتر گسترش داده است.

(دفتر نمایندگی تجارت ایالات متحده ۲۰۱۷). این امر اغلب در مورد FTAهای مختلفی که سنگاپور با قدرت‌های بزرگ اقتصادی بزرگ مختلف منعقد کرده است صادق نیست (وزارت تجارت و صنعت ۲۰۱۱، سازمان بین‌المللی سنگاپور ۲۰۱۷).

با وجود رشد فزاینده شرکت‌های خارجی و MNC در فضای اقتصادی سیاسی سنگاپور، توسعه اقتصادی همچنان تحت نظارت دولت است و نهادهای اقتصادی غیردولتی برای منافع تجاری خود اغلب به سیاست‌های این کشور وابسته هستند (همیلتون-هارت ۲۰۰۲، دنت ۲۰۰۳، وو ۲۰۱۶ ب). علاوه بر این، رویکرد صادرات-محور و تولیدگرایی سنگاپور در روابط صنعتی و مدیریت منافع اقتصادی غیردولتی نیز با مهار یا متوقف کردن اتحادیه‌های کارگری و جامعه مدنی به طور کلی همراه بوده است (ویلکینسون و لگت ۱۹۸۵، لگت ۱۹۸۸، کروویلا ۱۹۹۶). این موضوع در بخش بعدی بررسی شده است.

جامعه مدنی

جامعه مدنی سنگاپور مانند بسیاری دیگر از کشورهای توسعه‌گرا، نسبتاً ضعیف است و اغلب تحت کنترل و محدودیت‌های ایالتی فعالیت می‌کند. جامعه مدنی سنگاپور غالباً به عنوان «یک حوزه مشارکت تحت حمایت دولت» توصیف شده است (گوه ۱۹۹۷، لئونگ و دیگران ۲۰۰۳، لی ۲۰۱۱، نظیر و تورنر ۲۰۱۳، کوه و دیگران ۲۰۱۷، ص ۹۲). این نشان‌دهنده دولت سنگاپور به عنوان «دموکراسی غیرلیبرال» است که با سه ویژگی مشخص شده تعریف می‌شود (جونز و دیگران ۱۹۹۵، پری و همکاران ۱۹۹۷، صص ۸۰-۸۱):

کشوری غیربی‌طرف که در امور اجتماعی مداخله می‌کند تا برداشتش را از منافع ملی ترویج دهد و انتخابات را به عنوان ابزاری برای مشروعیت بخشیدن به حاکمیت خود قلمداد کند.

استفاده از ابزارهای قانونی برای جمع‌بندی و تعیین وظایف شهروندان، به طور معمول با سیستم قانونی به عنوان ابزاری فنی حکومت شناخته می‌شود.

جامعه مدنی مدیریت شده حول منافع تخصصی شکل گرفته و در عرصه‌های مدیریت-دولت فعالیت می‌کند.

این ویژگی آخر - مدیریت و کنترل جامعه مدنی - همچنین به این معنی است که دموکراسی‌های غیرلیبرال اساساً به عنوان «وجود رویه‌های رسمی دموکراتیک بدون سیاست» توصیف می‌شوند (پری و همکاران ۱۹۹۷، ص ۸۱). از این رو در حالی که دولت‌های توسعه‌گرا کنترل شدیدی بر جامعه مدنی

اعمال می‌کنند، در بعضی مواقع با اقدامات نسبتاً سختگیرانه (رودان ۲۰۰۳، چونگ ۲۰۱۱)، رویه‌های دموکراتیک مانند انتخابات‌ها را حفظ می‌شوند. همان‌طور که در ادامه بیشتر بحث خواهیم کرد، حفظ چنین رویه‌های دموکراتیک به دولت‌های توسعه‌گرا اجازه می‌دهد تا مشروعیت عملکرد را حفظ کرده و همچنین مراحل تغییر رهبری پایدار را تضمین کنند.

شهرت سنگاپور به عنوان یک دموکراسی غیرلیبرال، در فهرست دموکراسی واحد اطلاعات اکونومیست منعکس شده است که سنگاپور را از بین ۱۶۷ کشور در رتبه ۱۷۴م قرار داده و آن را «دموکراسی ناقص» می‌داند (واحد اطلاعاتی اکونومیست ۲۰۱۶). در حالی که فهرست دموکراسی سنگاپور را برای عملکرد دولتش (۷,۵۰ واحد) و آزادی‌های مدنی (۷,۰۶ واحد) رتبه‌بندی کرد، به آن برای روند انتخابات و کثرت‌گرایی (۴,۳۳ امتیاز)، مشارکت سیاسی (۵,۵۶ امتیاز) و فرهنگ سیاسی (۶/۲۵ امتیاز) امتیازات کمتری به دولت-شهر داده است (واحد اطلاعات اکونومیست در سال ۲۰۱۶، تام ۲۰۱۶).

با این حال، لازم به ذکر است که کنترل دولت سنگاپور بر جامعه مدنی اغلب دقیق‌تر از بسیاری دیگر از اقتصادهای در حال توسعه است. این امر به‌ویژه هنگامی اتفاق می‌افتد که جمعیت سنگاپور برای امور جهانی خیلی زیاد از طریق اینترنت تحصیل می‌کنند، خبره و ماهر شده و هماهنگ می‌شوند. از این رو، دولت سنگاپور به جای توقف مستقیم فعالان جامعه مدنی، برای جلوگیری از جنبه‌های سیاسی و اقدامات بالقوه بی‌ثبات جامعه مدنی، بر مفهوم «جامعه مدنی» مانند مدنیت، خدمت و نظم عمومی تأکید کرده است (کوه ۱۹۹۸، لی ۲۰۰۲، ص ۱۰۲).

بنابراین کنترل دولت سنگاپور بر جامعه مدنی به‌طور فزاینده‌ای به یک رویکرد غیرمستقیم و گفتمانی متکی است که مرزهای فعالیت‌های جامعه مدنی را می‌تواند در آن تعیین کند. این اغلب شامل مارکرهای اشاره شده «خارج از مرزها» است که باعث خودسانسوری در میان گروه‌های جامعه مدنی و رسانه‌های اصلی، به دلیل ترس از عواقب احتمالی تجاوز از این مارکرها، می‌شود (لیون ۲۰۱۱، سنگ ۲۰۱۲). چنین مارکرهای OB به عنوان نوعی «ساختار خودکار» توصیف شده است که گفتمان یا فعالیت جامعه مدنی را از طریق خودسانسوری متوقف و کنترل می‌کند (لی ۲۰۰۲، ص ۱۱۰).

با این حال، چنین محدودیت‌هایی در فعالیت و گفتمان جامعه مدنی تا حدودی به دلیل آزادسازی روزافزون دورنمای رسانه‌ای سنگاپور، با افزایش ناشی از فضای بازی اینترنت، کم شده است (سریکومارو وادروو ۲۰۱۳، اورتمان ۲۰۱۵). گرچه ممکن است این فضای رسانه‌ای روزافزون، تا حدی به گروه‌های جامعه مدنی قدرت بخشیده و حتی بر عملکرد PAP در انتخابات عمومی ۲۰۱۱ تأثیر منفی بگذارد، اما به طور قابل توجهی موقعیت اصلی PAP را در فضای سیاسی سنگاپور تخریب نکرده است. در مقابل،

حزب حاکم توانسته است از رسانه‌های جدید برای تحکیم نفوذ سیاسی اش استفاده کند، همان‌طور که در عملکرد قویش در انتخابات عمومی ۲۰۱۵ مشهود است. (تان و همکاران ۲۰۱۶).

در هر صورت، کنترل دولت بر جامعه ضعیف مدنی در تسهیل رشد اقتصادی شدید در سنگاپور نقش اساسی داشته است. در واقع، پری و همکاران (۱۹۹۷، ص ۷) استدلال می‌کنند که «توانایی دولت در اعمال چنین کنترل شدیدی بر جامعه، و مبنایی که مردم این هدف را می‌پذیرند، در موفقیت اقتصادی سنگاپور نقش مهمی داشته است». با این حال، این پذیرش کنترل دولت بر جامعه مدنی و گفتمان مدنی به طور کلی، بدون عملکرد سیاسی قوی دولت و مهم‌تر از آن توانایی آن برای اطمینان از رشد اقتصادی قوی، امکان‌پذیر نبود. این جنبه رشدگرا و مبتنی بر عملکرد مشروعیت حاکم دولت سنگاپور بعداً مورد بحث قرار می‌گیرد.

مشروعیت عملکرد

دولت سنگاپور، به‌ویژه در PAP حاکم، با رسیدن به رشد اقتصادی پایدار و سریع در مدت کوتاهی، به دلیل عملکرد قویش در توسعه اقتصادی و همچنین سایر حوزه‌های سیاستی، شهرتی کسب کرده است. به‌عنوان مثال، بیانیه انتخاباتی PAP برای انتخابات عمومی ۲۰۱۵ بر دستاوردهای سیاسی اش در زمینه‌های اقتصادی، بهداشتی، امنیتی، مسکن و همچنین حمل‌ونقل و زیرساخت‌ها تأکید کرد (چاو ۲۰۱۵). این تأکید بر عملکرد اقتصادی و سیاستی بیشتر توسط جمعیت غیرسیاسی سنگاپور (چان ۱۹۷۱، موزی و میلن ۲۰۰۲)، با شهروندان «به طور کلی، مادی‌تر و ارتباط کمتر با سیاست» مورد توجه قرار می‌گیرد (وونگ و هوانگ ۲۰۱۰، ص ۵۳۰).

در نتیجه، ارزیابی‌های عملکرد دولت بر اساس عملکرد اقتصادی، با سیاست «بی‌قانونی» جایگزین شده که توسط یک «دولت اجرایی» تکنوکرات (فن سالارانه)، انجام می‌شود که بر اساس شایسته سالاری و مهارت اداره شده (چان ۱۹۷۱، بار ۲۰۰۶، تان ۲۰۰۸) و روابط دولت - شهروند توسط یک مبادله استدلالی مؤثر تعریف می‌شود (وونگ و هوانگ ۲۰۱۰). مشروعیت عملکرد به عنوان یک عامل اصلی در سیستم سیاسی و حاکمیتش، به دولت تک حزبی سنگاپور اجازه می‌دهد تا مشروعیت سیاسی خود را بدون نیاز به تقسیم قدرت حفظ کند (چاو ۲۰۱۰). همان‌طور که چو نیز اشاره می‌کند، این موفقیت اقتصادی است که به عنوان «رشد مداوم موفقیت اقتصادی ملی در یک دوره بیش از حد دنیوی برای مردم»، و نه اقتدارگرایی، تعریف شده است، که به حمایت انتخاباتی PAP کمک کرده است.

در واقع، مشروعیت عملکرد در سیستم سیاسی سنگاپور چنان جا افتاده است که PAP توانست در طی یک بحران اقتصادی در سال ۱۹۸۰، با اطمینان رأی دهندگان به توانایی حزب برای بیرون کشیدن کشور از بحران، به پیروزی چشمگیر انتخاباتی دست یابد (وونگ و هوانگ ۲۰۱۰، ص ۵۳۰). این اعتماد به توانایی دولت در انجام کارها در سایر انتخابات، مانند انتخابات عمومی سال ۲۰۰۱ (که پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر در ایالات متحده رخ داد) نیز مشهود است. با این وجود، آن روی دیگر مشروعیت عملکرد این است که اعتماد رأی دهندگان می‌تواند به راحتی و با هر افت مشاهده شده در عملکرد سیاست، کاهش یابد.

این موضوع در انتخابات عمومی ۲۰۱۱ مشهود بود، زیرا PAP به دلیل نارضایتی عمومی نسبت به اختلالات مداوم حمل و نقل عمومی، مهاجرت بیش از حد و افزایش نابرابری درآمد، با کاهش شدید آرا مواجه بود (کونها ۲۰۱۲، تان ۲۰۱۴). در پاسخ، PAP سیاست‌های زیادی را برای رسیدگی به این موضوعات وضع کرد که نتیجه آن یک پیروزی چشمگیر در انتخابات عمومی ۲۰۱۵ بود (تان ۲۰۱۶b). همان‌طور که در این بحث کوتاه توضیح داده شده است، عملکرد سیاست، به‌ویژه در مورد پیامدهای سیاسی و اقتصادی، یک عامل تعیین‌کننده مهم حمایت عمومی برای دولت و در نتیجه نتایج انتخاباتی است.

این تمرکز بر عملکرد اقتصادی و سیاسی همچنین به شدت با مبانی ایدئولوژیک اصلی PAP در عمل‌گرایی و شایسته سالاری مرتبط است. در حالی که عمل‌گرایی مستلزم اتخاذ سیاست‌هایی است که به دولت امکان می‌دهد بدون توجه به مبانی و اعتبارات ایدئولوژیکی آن، با موفقیت به اهداف و نتایج سیاست مورد نظر خود دست یابد (اسچین ۱۹۹۶، پری و دیگران ۱۹۹۷، تان ۲۰۱۲ ریال ص ۶۹)، شایسته سالاری مربوط به استخدام و ارتقاء پرسنل بخش دولتی مبتنی بر شایستگی در بوروکراسی است، اگرچه این تمرکز بر شایستگی از آن زمان به بعد در حوزه سیاسی-اجتماعی نیز، با رهبران و نامزدهای سیاسی انتخاب شده اغلب براساس صلاحیت و عملکرد شغلی، جریان یافته است (همیلتون-هارت ۲۰۰۰، تان ۲۰۰۸، جونز ۲۰۱۶).

با این وجود، و همان‌طور که نتایج انتخابات عمومی ۲۰۱۱ نشان داد، مشروعیت سیاسی لزوماً یک پدیده ایستا نیست که پس از تأسیس، به طور دائم یک دولت را دارای مشروعیت سیاسی کند. بلکه نیاز به حفظ مشروعیت عملکرد وجود دارد. همان‌طور که هاف (۱۹۹۹، ص ۲۲۱) استدلال کرده است، دولت سنگاپور به دنبال استقلالش، خصوصاً از طریق تدوین برنامه‌های اقتصادی و زیرساخت‌ها برای ایجاد اعتبار، مقدار قابل توجهی از تلاش خود را در زمینه اعتبار اقتصادی صرف کرده است. تلاش

برای ایجاد اعتبار همچنین شامل مدیریت عقاید عمومی در مورد محروم بودن، به منظور جلوگیری از تضعیف مشروعیت دولت از چنین عقایدی می‌شود. (وونگ و هوانگ ۲۰۱۰).

بنابراین مشروعیت عملکرد، چه از لحاظ اطمینان از سطح کافی عملکرد سیاسی یا چه از نظر حفظ اعتبار برای عملکرد اقتصادی و سیاسی، مستلزم حفظ مداوم است، تا بتواند نقش خود را در تضمین حق حاکمیت یک دولت توسعه‌گرا حفظ کند.

نکته مهم دیگری که باید به آن توجه شود این است که مشروعیت عملکرد نیز تا حدی به دموکراتیک‌سازی نیاز دارد. همان‌طور که می‌تیزنر (۲۰۱۷) اشاره کرده است، برخلاف دولت‌های توسعه‌گرایی که فاقد مکانیسم‌های سازمانی برای اصلاح رهبری هستند، مشروعیت عملکرد در سنگاپور با حضور فرایندهای انتخاباتی که امکان انتقال پایدار رهبری را فراهم می‌آورد، حفظ شده است. این امر، با هر گونه نارضایتی عمومی نسبت به عملکرد ضعیف یا ناکافی سیاسی در دولت، منعکس شده در نتایج انتخابات به جای تحریک سیاسی، احتمال بی‌ثباتی سیاسی را کاهش می‌دهد.

نتیجه‌گیری

در این فصل مروری کلی بر نقش و هویت سنگاپور به عنوان یک دولت توسعه‌گرای اولیه ارائه شده است. با بررسی تاریخچه آن، من تلاش کرده‌ام تا وقایع و شرایط تاریخی را که باعث ظهور اولیه و موفقیت بعدی آن به عنوان یک دولت توسعه‌گرا شده است، کشف کنم. اخراج سنگاپور از فدراسیون مالزی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این امر نه تنها منجر به استقلال سنگاپور شد، بلکه همچنین دولت-شهر که قبلاً از نظر منابع اقتصادی فقیر بود را از سرزمین داخلی طبیعی اقتصادی آن جدا کرد. این رهبران اولیه و همچنین جانشینان، آن‌ها را در کانون توجه تکاملی قوی قرار داد.

در واقع، بخش بزرگی از تاریخچه اقتصادی سنگاپور را می‌توان با تلاش‌های دولت در شناسایی بخش‌های رشد بالقوه و ابتکارهای مختلف سیاستی که برای توسعه این بخش‌های رشد بالقوه باید اجرا شود، مشخص کرد.

با این حال، گرچه چنین تلاش‌هایی در «ایجاد جایگاه ویژه» منجر به تشکیل «قهرمانان ملی» یا شرکت‌های داخلی با حمایت شدید دولت می‌شود، در بیشتر دولت‌های توسعه‌گرا، بازار و ذخایر محدود، باعث شده است که کشور سنگاپور را وادار کند که در مقابل بر روی جذب MNC برای ایجاد فعالیت‌های خود، در دولت-شهر تمرکز کند.

همان‌طور که در فصل بعدی بحث خواهم کرد، چنین بین‌المللی‌سازی دولت محور را می‌توان در هنگ‌کنگ و، به‌ویژه در بخش خدمات مالی آن یافت. در واقع، و همان‌طور که در جای دیگر بحث کرده‌ام، این رویکرد خارجی‌گرا در مورد توسعه اقتصادی در میان کشورهای کوچکی رایج است که فاقد منابع طبیعی و نواحی داخلی اقتصادی هستند (وو و گیو ۲۰۱۶). همان‌طور که در فصل‌های بعدی بحث خواهم کرد، این تأکید شدید بر بین‌المللی‌سازی اقتصادی، دولت‌های-شهری توسعه‌ای مانند هنگ‌کنگ و سنگاپور را از دولت‌های-ملی توسعه‌گرا مانند ژاپن یا کره جنوبی نیز جدا می‌کند.

در واقع، این تفاوت همچنین به عدم تمایز یا مراحل در درک فعلی از دولت‌های توسعه‌گرا اشاره دارد، که با دولت‌های-شهر مانند هنگ‌کنگ و سنگاپور در کنار دولت‌های-ملی بزرگ‌تر مورد بررسی قرار گرفت بدون اینکه به اندازه کافی اختلافات اقتصادی ساختاری و سیاسی را مورد توجه قرار دهد، که ممکن است ناشی از چنین تفاوت‌هایی باشد. همان‌طور که دیگران نشان داده‌اند، دولت‌های کوچک، به‌ویژه از نظر آزادی و عملکرد اقتصادی، توسعه سیاسی و جهت‌گیری سیاسی، از کشورهای ملی متفاوت هستند (کاتزنشتاین ۱۹۸۵، آرمسترانگ و رید ۱۹۹۸، ویندال و کوربت ۲۰۱۵).

این امر، همراه با سایر موضوعات دیگر، لازم است اصلاح بیشتر مفهوم دولت توسعه‌گرا را نشان دهد. سعی می‌کنم این کار را در فصل ۶ انجام دهم. بنابراین واضح است که مدل دولت توسعه‌گرا، نه در تدوین نظری و نه در کاربرد تجربی توسط دولت‌های توسعه‌گرا در دنیای واقعی، نه ثابت است و نه بدون مشکل است. بلکه مفهوم و نظریه یک دولت توسعه‌گرا، غالباً در واکنش به تغییر در شرایط اقتصادی یا فرایندهای سیاسی جهانی و داخلی دائماً در حال تحول است.

این امر در تبدیل مداوم سنگاپور به یک شهر هوشمند مشهود است، که در فصل ۶ مورد بحث قرار گرفته است. با وجود این که سنگاپور از اقتصاد دیجیتال استقبال می‌کند و خود را به یک شهر هوشمند تبدیل می‌کند، اگر نه همه، ولی بسیاری از اجزا و عناصر مختلف مدل دولت توسعه‌گرا که در بالا بحث کردم، حفظ کرده است. در واقع، مروری کوتاه در مورد اجزای مختلف دولت توسعه‌گرا سنگاپور، یک نقطه شروع مفید برای شناسایی مناطق خاصی است که سنگاپور رویکرد دولت توسعه‌گرا خود را برای حاکمیت اقتصادی در آن حفظ کرده یا اصلاح کرده است.

قبل از بررسی اصلاحات مفهومی مورد نیاز برای اطمینان از ارتباط مدل دولت توسعه‌گرا با توجه به رشد دیجیتالی شدن در بین کشورهای توسعه‌گرا، ابتدا لازم است درباره دیگر مطالعه موردی این کتاب یعنی هنگ‌کنگ بحث شود. در فصل بعدی مروری کلی بر توسعه نقش و هویت هنگ‌کنگ به عنوان یک دولت توسعه‌گرا ارائه خواهد شد.

فصل چهارم

هنگ کنگ

دولت توسعه‌گرای اجرایی

مانند سنگاپور، هنگ کنگ نیز علی‌رغم وسعت نسبتاً کوچکش، خود را به عنوان یکی از رقابتی‌ترین اقتصادهای جهان معرفی کرده است.^۱ این کشور در گزارش سالانه رقابت جهانی (IMD 2017) در رتبه نخست و در فهرست رقابت‌پذیری جهانی مجمع جهانی اقتصاد (شواب ۲۰۱۷) در رتبه نهم قرار دارد، در حالی که بانک جهانی از نظر سهولت انجام کسب‌وکار، هنگ کنگ را در رتبه چهارم قرار داده است (گروه بانک جهانی ۲۰۱۷). از سال ۲۰۱۶، سرانه تولید ناخالص داخلی هنگ کنگ در حدود ۴۳ هزار و ۵۰۰ دلار آمریکا است (شورای توسعه تجارت هنگ کنگ ۲۰۱۵).

موفقیت اقتصادی هنگ کنگ متکی بر رویکرد سیاست اقتصاد آزاد برای حاکمیت اقتصادی است که بر بازارهای و تجارت آزاد تأکید دارد (لی ۲۰۱۲). با این حال، تحت این پوشش اقتصاد کاملاً لیبرال و آزادش، و همان‌طور که در ادامه این فصل توضیح داده خواهد شد، رویکرد هنگ کنگ برای حاکمیت اقتصادی بسیار هماهنگ و در راستای مدل دولت توسعه‌گرای آسیایی است. این نتیجه‌ای از اتفاقات سیاسی-تاریخی و نیازهای توسعه‌ای است. همان‌طور که پژوهشگر معروف توسعه اقتصادی هنگ کنگ، الیزا لی (۱۹۹۸، ص ۶۲۶) اشاره کرده است، شکل «دولت توسعه‌گرا» توسعه اقتصادی هنگ کنگ را کامل کرده است.

علاوه بر این، چنین پای‌بندی به مدل دولت توسعه‌گرا، با سطح قابل توجهی از انزوای سیاسی دولت هنگ کنگ، فقط به لحاظ اقتصادی نیست، بلکه به لحاظ سیاست نیز هست. این امر تا حدی به دلیل عدم حق رأی جهانی است که اغلب با افزایش نفوذ چین بر جنبه‌های مختلف فضای سیاسی-

۱. نکته: مساحت هنگ کنگ ۱,۱۰۵,۷ کیلومتر مربع است و جمعیت آن تقریباً ۷,۳ میلیون نفر است.

اجتماعی و موسسات هنگ‌کنگ بیشتر می‌شود (اورتمان ۲۰۱۴، روسولیلو ۲۰۱۷). مشابه سنگاپور، هنگ‌کنگ به عنوان «دموکراسی ناقص» در فهرست دموکراسی واحد اطلاعات اکونومیست (واحد اطلاعات اکونومیست ۲۰۱۶) در نظر گرفته شده است.

در حالی که این کشور در شاخص آزادی مطبوعات جهانی در رتبه ۷۴ ام (گزارش‌گران بدون مرز ۲۰۱۷) جهان قرار دارد، درک گسترده‌ای از کاهش آزادی مطبوعات در هنگ‌کنگ وجود دارد (لام ۲۰۱۷). این ترکیب عملکرد اقتصادی قوی و کنترل‌های سیاسی، بیشتر از یک شباهت ضعیف برای مدل دولت توسعه‌گرا رشد اقتصادی متحمل می‌شود. با این حال، یک هشدار وجود دارد. برخلاف سنگاپور و دیگر کشورهای توسعه آسیا، هنگ‌کنگ خودش یک دولت نیست، بلکه تحت حکومت و قانون چین است. با این حال، و تحت اصل «یک کشور دو سیستم» چین، هنگ‌کنگ با این وجود میزان قابل توجهی از استقلال در حاکمیت اقتصادی را حفظ می‌کند.

همراه با عدم حق رأی همگانی آن، خدمات مدنی خیلی مجزا و نفوذناپذیر در هنگ‌کنگ منجر به توصیف آن به عنوان «یک دولت اجرایی» شده است که شباهت زیادی به سایر دولت‌های توسعه آسیایی دارد (پینتر ۲۰۰۵). برخی دیگر نیز به وجود یک «نظام توسعه حرفه‌ای پایدار» (ویسینک و همکاران ۲۰۱۷، ص ۲۳۷) اشاره کرده‌اند، که منشاء دولت توسعه‌گرای هنگ‌کنگ در تاریخ استعمار آن دیده می‌شود (لی ۱۹۹۸). از این رو علی‌رغم موقعیت سیاسی و اقتصادی منحصر به فردش به عنوان یک شهر جهانی کاملاً مستقل عملیاتی تحت اصل «یک کشور، دو سیستم» چین، می‌توان هنگ‌کنگ را به عنوان یک دولت توسعه‌گرای خیلی پیشرفته توصیف کرد.

در این فصل یک بحث کلی درباره نقش و موقعیت هنگ‌کنگ به عنوان یک دولت توسعه‌گرا آسیایی ارائه خواهد شد. این کار با مروری گسترده بر توسعه تاریخی هنگ‌کنگ آغاز خواهد شد، به‌ویژه بر تاریخچه شکل‌گیری آن به عنوان یک دولت توسعه‌گرای تمرکز می‌کند. سپس من روش‌هایی را بررسی خواهم کرد که دولت توسعه‌گرا هنگ‌کنگ در رویکردش نسبت به حاکمیت اقتصادی و سیاست‌های صنعتی نشان داده شده است. این موضوع با یک بحث اصولی‌تر در مورد اجزای مختلف و عناصر دولت توسعه‌گرا هنگ‌کنگ دنبال می‌شود. سرانجام، من به چالش‌های پیدایش مدل دولت توسعه‌گرای هنگ‌کنگ می‌پردازم.

تاریخچه: آغاز یک دولت توسعه‌گرا

منشاء هنگ‌کنگ امروزی را می‌توان از آغاز قرن نوزدهم میلادی آن در دوره دو امپراطوری بزرگ یافت: از یک سو، تمدن دیرینه امپراتوری چین، و از سوی دیگر، قدرت روزافزون امپراتوری انگلیس (پرستون

۲۰۱۶، ص. ۵). هنگ کنگ در سال ۱۸۴۲ به عنوان پایگاه استعماری مرزی انگلیس تأسیس شد، و به یک مرکز بازرگانی پر رونق تبدیل شد که برای منافع تجاری انگلیس خدمت می کرد.

نقش هنگ کنگ به عنوان یک مرکز تجاری بزرگ موجب پیدایش خدمات مالی مربوط به بازرگانی دریایی، مانند امور مالی و حمل و نقل شد، و در اوایل دهه ۱۹۰۰ در تبدیل شهر به یک مرکز مالی بین المللی مهم، به اوج خود می رسد (رید ۱۹۸۰، ص ۲۸). مانند سنگاپور، بسیاری از موسسات قانونی و زیرساخت های اقتصادی هنگ کنگ تحت قانون استعماری انگلیس تأسیس شدند. این موضوع شباهت های قابل توجهی بین سیستم های نظارتی قانونی دو شهر را نشان می دهد. با این وجود شباهت های بین دو شهر در اینجا پایان می یابد.

در حالی که این دو شهر دارای اشکال مشابه موسسات قانونی-نظارتی هستند، اما از نظر سیاست هایی که این موسسات وضع کرده اند تفاوت قابل توجهی دارند. به عنوان مثال، سیاست و استقلال سیاسی دولت هنگ کنگ پیامد تلاش های دولت استعماری در «حفظ مرز» بین دولت و جامعه، همراه با تمایلات فرهنگی سودمند و مادی گرایانه در بین مردم، بود (نگوک ۲۰۱۶، ص. ۲۴۸). در مقابل، و همان طور که در فصل قبل بحث شد، استقلال دولت سنگاپور تا حد زیادی از نفوذ سیاسی حزب حرکت مردم ناشی می شود.

با این وجود، این دو شهر آسیب پذیری های مشابهی در برابر بحران ها و حوادث اقتصادی و سیاسی خارجی دارند. خصوصاً، سرنوشت هنگ کنگ با اشغال چین توسط ژاپن در سال ۱۹۳۷ قبل از جنگ جهانی دوم و در طول جنگ تغییر کرد. اشغال هنگ کنگ توسط ژاپن از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ اتفاق افتاد، در این مدت ارتباط روابط اقتصادی خارجی هنگ کنگ از هم پاشید و سرمایه انسانی آن با اخراج های بسیار زیاد کاهش یافت (مشکات و مشکات ۲۰۱۶، ص ۱۱).

در حالی که هنگ کنگ از جنگ، با ظهور مجدد تجارت جهانی و منطقه ای که باعث ایجاد تجمع خدمات مالی مرتبط با تجارت و هدایت توسعه شهر به عنوان یک مرکز بین المللی پیشرو می شود (شنک ۲۰۰۱، ص ۱۲۰-۱۱۲۱)، بهبود می یافت، در برابر شوک های خارجی آسیب پذیر باقی ماند. برای مثال، جنگ کره و جنگ داخلی چین منجر به ایجاد اختلالات شدید در صادرات هنگ کنگ شد و تحریم های سازمان ملل متحد درمورد جمهوری خلق چین به دلیل همراهی با کمونیست شمالی باعث بدتر شدن موقعیت های آن به عنوان مرکز بازرگانی برای سرزمین اصلی شد. در همان زمان، ورود گسترده پناهجویانی که از جنگ داخلی چین فرار کرده بودند، جمعیت هنگ کنگ را به طرز قابل توجهی افزایش داد (مشکات و مشکات ۲۰۱۶، ص ۱۱).

ظاهراً، این هجوم پناهجویان می‌تواند بخش تولیدی هنگ‌کنگ را با توسعه نیروی کار (ماهر و غیر ماهر) و همچنین با فرار سرمایه از سرزمین اصلی، با ظهور صنایع کاربر تسهیل‌کند و توسعه کلی اقتصادی را در منطقه برای دو دهه بعدی هدایت کند (مشکات و مشکات ۲۰۱۶، صص ۱۱-۱۲). چنین رشد مبتنی بر تولید، همراه با احیای مجدد فعالیت‌های تجاری، متعاقباً باعث افزایش بخش خدمات هنگ‌کنگ خواهد شد. شنک (۲۰۰۱، ص. ۱۲۲) خاطرنشان کرده است که ظهور و توسعه بعدی بخش مالی هنگ‌کنگ «توسعه اقتصادی را دنبال می‌کند».

به عبارت دیگر، بخش خدمات مالی هنگ‌کنگ به عنوان یک بخش عادی از توسعه اقتصادی گسترده‌اش ظاهر شد. با این حال، و برخلاف سنگاپور، ظهور خدمات مالی در هنگ‌کنگ به دنبال یک پیشرفت هموار و عادی از تولید به خدمات، با تأمین نیازهای مالی و مؤثر قبل برای بعد، نبود. در مقابل، بخش خدمات مالی هنگ‌کنگ در نتیجه انتقال شرکت‌های تولیدی از هنگ‌کنگ به دلتا رودخانه مروارید در هنگام افتتاح چین در سال ۱۹۷۹ و تلاش‌های این شهر برای سرمایه‌گذاری بر روی ظهور صنعت و اقتصاد نوپای چین با جذب سرمایه و سرمایه‌گذاری‌های چین پدیدار شد. (ویسینک و همکاران ۲۰۱۷، ص ۲۳۴).

در واقع، این ترکیب اولیه اقتصاد هنگ‌کنگ با سرزمین اصلی نقش مهمی در هدایت ظهور بعدی شهر به عنوان یک مرکز مالی جهانی پیشرو داشته است، و رشد اقتصادی چین طی دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰، باعث گسترش سریع بخش مالی هنگ‌کنگ شده است. در حالی که بحران مالی آسیا در سال ۱۹۹۷ و اپیدمی سارس در سال ۲۰۰۳ (سندرم حاد تنفسی) آسیب‌پذیری‌های مرتبط به وابستگی بیش از حد به امور مالی و املاک و مستغلات را به عنوان منابع درآمد نشان داد (ویسینک و همکاران ۲۰۱۷، ص. ۲۳۴)، هنگ‌کنگ برای بازپس‌گیری موقعیت خود به عنوان یک مرکز مالی پیشرو در آسیا، به این چالش‌ها واکنش نشان می‌دهد.

توسعه اقتصادی و سیاست‌های صنعتی

علی‌رغم تحریف‌های رویکرد هنگ‌کنگ برای حاکمیت اقتصادی به عنوان اقتصاد آزاد و تحت‌تأثیر اصول بازار آزاد، واقعیت این است که دولت هنگ‌کنگ میزان قابل توجهی از حمایت و مدیریت را برای ثبات کلی کلان اقتصادی و اجتماعی فراهم کرده است (تسوی-اوخ ۱۹۹۸، ص ۶۸). این امر به ویژه در سیاست‌های صنعتی صادق است، زیرا دولت هنگ‌کنگ نقش مهمی در بازسازی صنعتی دوره‌های مختلف کشور ایفا می‌کند (هو ۲۰۱۶).

با این حال، تأکید بر این نکته مهم است که رویکرد هنگ‌کنگ در زمینه توسعه اقتصادی و حاکمیت، سطح پایین‌تری از مداخله دولت را، به‌ویژه در مقایسه با سنگاپور، شامل می‌شود. در مقابل، موقعیت هنگ‌کنگ به عنوان یک اقتصاد کوچک باز و وجود یک فعالیت سرمایه‌گذار قوی، ناشی از عوامل سازمانی دوران استعمار، نیاز به شرکت‌های دولتی پرهزینه و انتقال سرمایه دولتی (به عنوان مثال «معجزه سنگاپور») را برطرف می‌کند و به هنگ‌کنگ اجازه داد تا به روش‌های مداخله‌گرایی و توسعه و حاکمیت اقتصادی کمتر متکی باشد (مشکات و مشکات ۲۰۱۶، صص ۱۳-۱۴).

این رویکرد برای توسعه اقتصادی توسط دبیران مالی سابق هنگ‌کنگ جان جی کوپرتویت و سر فیلیپ هادون-کیو اغلب به عنوان «عدم مداخله‌گرایی مثبت» توصیف شده است (اسچنک ۲۰۰۲، تسانگ ۲۰۰۶، ص. ۳۳۲، هوو ۲۰۱۶، صص. ۲۰۳-۲۰۲). فراتر از صرفاً عدم مداخله‌گرایی اقتصاد آزاد، عدم مداخله مثبت برای دولت در مدیریت اقتصاد هنگ‌کنگ نقش مهمی دارد، که «مثبت» به نقش هماهنگ‌کننده فعال دولت و «عدم مداخله» به طرفداری از سرمایه‌داری اقتصاد آزاد دلالت دارد (لی ۲۰۱۲، ص. ۵۴۸). از این رو، تبعیت هنگ‌کنگ از اصول بازار آزاد مستلزم مداخله گسترده و فعال دولت در اطمینان از شرایط لازم برای بازارهای آزاد است. این امر باعث می‌شود سیاست اقتصادی «اقتصاد آزاد» هنگ‌کنگ به عنوان «یک انتخاب آگاهانه سیاست» به جای صرفاً «عدم وجود سیاست» باشد (اسچنک ۲۰۰۲، ص. ۳۳۲). همچنین به دلیل تأثیر منافع تجاری نیست. همان‌طور که تانگ (۱۹۹۹، ص. ۲۸۵) استدلال می‌کند، «عدم مداخله‌گرایی مثبت» فلسفه اقتصادی مقرر هنگ‌کنگ، صرفاً نتیجه یک دستور کاری طرفدار تجارت نبود، بلکه یک انتخاب آگاهانه توسط یک دولت استعماری بود که فلسفه وجودی‌اش به مفهوم «کاملاً تجاری» بود.

همچنین به این نکته اشاره شده است که انگیزه‌های هنگ‌کنگ برای اتخاذ عدم مداخله‌گرایی مثبت صرفاً ماهیت تجاری یا اقتصادی ندارند. نگو (۲۰۰۰، ص. ۳۲) استدلال می‌کند که اقتصاد آزاد ایده آل توسط دولت هنگ‌کنگ به عنوان مکانیزم سیاسی برای ایجاد «رضایت اصولی» در میان نخبگان حاکم منصوب و به رسمیت شناخته شد. من در ادامه بیشتر در مورد این بحث خواهم کرد. از این رو بیش از بازتاب اقتصاد آزاد، عدم مداخله‌گرایی مثبت چیزی است که از طریق آن دولت می‌تواند مزیت اقتصادی هنگ‌کنگ را افزایش دهد و همچنین از مشروعیت سیاسی آن اطمینان حاصل کند.

علاوه بر این، تصویب عدم مداخله‌گرایی مثبت به عنوان اصل حاکم بر اقتصاد همچنین نشان‌دهنده «تمایل بیشتر» دولت به آن نسبت به اقداماتی است که به طور معمول برای تکمیل (مانند، تسریع سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های فیزیکی و اجتماعی) و حمایت (مانند، معرفی اخیر یک قانون

رقابتی دقیق) از عملکرد نیروهای بازار صورت گرفته است (مشکات و مشکات ۲۰۱۶، ص ۱۰). بنابراین معرفی عدم مداخله‌گرایی مثبت حاکی از تغییر رویکرد کلی هنگ‌کنگ در حاکمیت اقتصادی نسبت به تخمین دقیق مدل دولت توسعه‌گرا است. چنانکه که تانگ (۱۹۹۹، ص ۲۸۳) اشاره کرده است، مفهوم «عدم مداخله مثبت»، تبدیل شدن هنگ‌کنگ از یک دولت اجرایی به یک کشور ارائه‌کننده (خدمات) در واکنش هم چالش‌ها برای قانونی بودن رژیم استعمار و هم به گسترش خدمات اجتماعی و رویکرد فعال‌تر برای سرمایه‌گذاری در سرمایه فیزیکی و انسانی را نشان می‌دهد.

به طور خلاصه، نهاد عدم مداخله‌گرایی مثبت به عنوان اصول توسعه اقتصادی می‌تواند به عنوان گامی به سمت مداخلات بزرگ‌تر بازار توسط دولت هنگ‌کنگ تلقی شود. در هر صورت، این اصلی است که نیاز به محدودیت دولت در برابر مداخله در بازار، «با هدایت یک ایدئولوژی اقتصادی لیبرال» دارد (تانگ ۱۹۹۹، ص ۲۸۵). از این رو دو رویه مداخله‌گرایی در رویکرد عدم مداخله‌گرایی مثبت هنگ‌کنگ برای توسعه اقتصادی وجود دارد. از یک طرف، این اصول نشان‌دهنده تمایل بیشتر دولت هنگ‌کنگ برای تسهیل و تکمیل نیروهای بازار از طریق مداخلات سیاستی مشخص می‌باشد.

از طرف دیگر، عدم مداخله‌گرایی مثبت نیز غالباً شامل تلاش‌های آگاهانه دولت برای حفظ شرایط اجتماعی - اقتصادی و سازمانی مورد نیاز برای اطمینان از بازارهای باز و آزاد هنگ‌کنگ است. این بدان معناست که بدون نیاز به پنهان‌سازی، تلاش دولت فعال برای اطمینان از عدم مداخله یا حداقل جلوگیری از مداخله‌هایی است که ممکن است بازارهای آزاد هنگ‌کنگ را تحریف کند یا بر روی آن‌ها تأثیری منفی داشته باشد. با توجه به اهمیت چنین بازارهای آزادی، برای ارزش پیشنهادی هنگ‌کنگ به عنوان یک مرکز مالی جهانی، چنین تلاش‌های فعالانه‌ای برای اطمینان از بازارهای آزاد و باز اساساً تحت تأثیر نیازها و نگرانی‌های سیاست‌های صنعتی است (وو ۲۰۱۵، ۲۰۱۶).

به علاوه، و شاید مهم‌تر، توجه به این نکته مهم است که چگونه رویکرد هنگ‌کنگ برای حاکمیت اقتصادی پس از واگذاری آن از انگلیس به چین در سال ۱۹۹۷، تغییر کرده است. علی‌رغم تعهد چین برای اعطای استقلال به میزان قابل توجهی به هنگ‌کنگ (به جز سیاست و حمایت خارجی) برای ۵۰ سال اول پس از واگذاری، تحت اصل «یک کشور - دو سیستم»؛ واقعیت این است که از آن زمان تغییراتی در رویکرد هنگ‌کنگ برای حاکمیت اقتصادی به وجود آمده است. در واقع، برخی از این تغییرات قبل از واگذاری است.

به عنوان مثال، نگوک (۲۱۶) اشاره کرده است که دولت چین از دهه ۱۹۸۰ به ساخت یک دولت صنفی در هنگ‌کنگ کمک کرده است که پایه‌های مداخلات بخشی سنگین‌تری پس از ۱۹۹۷ را

پی‌ریزی کرده است. پیامد مهم این امر، روابط نزدیک بین دولت چین و نخبگان تجاری هنگ‌کنگ است (فونگ ۲۰۱۴).

به طور خلاصه واگذاری این امر باعث رویکرد مداخله‌گرایانه‌تری در زمینه حاکمیت اقتصادی و نقش بزرگ‌تر دولت چین شده است. به علاوه، چنین تغییراتی پس از واگذاری در حاکمیت، فقط به حوزه اقتصاد، با پیدایش تغییر و چالش‌هایی در حوزه حاکمیت سیاسی نیز، محدود نمی‌شود. این موارد در بخش بعدی درباره جامعه مدنی هنگ‌کنگ بحث خواهد شد.

مدل حاکمیت مالی هنگ‌کنگ از آن زمان به بعد از «عدم مداخله مثبت» به آنچه که رئیس اجرایی سابق یعنی دونالد تسانگ آن را «بازار بزرگ، دولت کوچک» نامیده است تبدیل شده است (تسانگ ۲۰۰۶، ۲۰۱۳). باور اصلی «بازار بزرگ، دولت کوچک» این است که «دولت فقط کارهایی را انجام می‌دهد که بازار انجام ندهد» (تسانگ ۲۰۱۳). با توجه به بحران مالی جهانی ۲۰۰۷، خیلی واضح است که بسیاری از خدمات اجتماعی-اقتصادی و عملکردهایی که تاکنون توسط بازارها ارائه یا اجرا می‌شده‌اند اکنون به طور فزاینده‌ای به دولت بازمی‌گردند (هاولت و لژانو ۲۰۱۳، هاولت و دیگران ۲۰۱۵).

در یک سطح اساسی‌تر، اصل حاکمیت هنگ‌کنگ در «بازار بزرگ، دولت کوچک» شامل «دخاله بسیار انتخابی» از سوی دولت برای حصول اطمینان از عملکرد اساسی اقتصادی، به‌ویژه در هنگام بحران‌ها یا در مواجهه با شکست بازار است (گلاسبرنر و ریدل ۱۹۷۲، ص ۶۱). این نقش مهم دولت در حصول اطمینان از ثبات بازار خود، وسیله مهمی برای حفظ جذابیت هنگ‌کنگ به عنوان مکانی برای تجارت و سرمایه‌گذاری، با آزادی اقتصادی و ثبات بازار است که به عنوان نقاط قوت اصلی یا ارزش پیشنهادی در نظر گرفته می‌شود (جائو ۱۹۹۷، اسچنک ۲۰۰۲، وو ۲۰۱۶).

به طور خلاصه، توسعه اقتصادی و حاکمیت هنگ‌کنگ شامل میزان قابل توجهی از مداخله و مدیریت دولت است، اگرچه چنین مداخلاتی در مقایسه با سنگاپور بسیار دقیق‌تر و سنجیده شده هستند. این امر تا حدی به دلیل بقایای سیاست اقتصاد آزاد است که از پیشینه استعمار انگلیس ناشی می‌شود و شاید در بیشتر موارد، به دلیل نیاز مستمر به حفظ آزادی و ثبات بازار به عنوان ارزش پیشنهادی اصلی باشد. این امر تأثیرات مهمی در برنامه‌ریزی و سیاست صنعتی دارد.

از نظر سیاست‌های صنعتی، گشایش اقتصادی هنگ‌کنگ به عنوان «ابزاری برای جذب سرمایه داخلی به صورت سرمایه‌گذاری خارجی و تقاضای خارجی در قالب کالاهای تولیدی و صادرات خدمات» استفاده شده است (لی ۲۰۱۲، ص ۴۰). به همین دلیل است که در بسیاری از تحلیل‌های سیاست صنعتی، هنگ‌کنگ را به عنوان سیاست اقتصاد آزاد توصیف می‌کنند. همان‌طور که تسوئی

اوج (۱۹۹۸) و دیگران (پینتر ۲۰۰۵، چئونگ ۲۰۰۸، وو ۲۰۱۶) اشاره کرده‌اند، هنگ‌کنگ ممکن است یکی از آزادترین بازارهای جهان را داشته باشد، اما حاکمیت اقتصادی آن به هیچ وجه دارای ماهیت اقتصاد آزاد نیست.

در مقابل، بازارهای آزاد هنگ‌کنگ یک سیاست آگاهانه است که با نیاز به حفظ باز بودن درها و آزادی اقتصادی عمل می‌کنند. بنابراین، در بسیاری از موارد، خصوصیات یک اقتصاد آزاد مدل هنگ‌کنگ باعث اشتباه گرفتن فرم برای محتوا می‌شود. در حالی که شکل اقتصاد هنگ‌کنگ - بازارهای آزاد آن - اشاره به رویکرد اقتصاد آزاد در اقتصادات نئوکلاسیک دارد، اما ماهیت آن - سیاست‌های اقتصادی - یک گزارش متفاوت از مداخله‌های آگاهانه دولت برای حفظ این آزادی اقتصادی و به طور فزاینده، مداخلات مستقیم بازار دارد که شبیه آن‌هایی هستند که معمولاً توسط سایر کشورهای توسعه‌گرا برای تحریک رشد اقتصادی و توسعه صنعتی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

این تغییر اخیر شاید در سخنرانی سیاسی ۲۰۱۷ رئیس اجرایی کری لم (Carrie Lam) مشهود باشد، که وی مجموعه‌ای کامل از اقدامات سیاستی را برای تحریک نوآوری و توسعه فناوری، در پیشنهادی برای رشد صنایع خلاق هنگ‌کنگ، انجام تحقیق و توسعه با هزینه دولت (به عنوان درصدی از GDP)، معرفی کرد که انتظار می‌رود از ۰٫۷۳ درصد به ۱٫۵ درصد رشد کند (شورای توسعه تجارت هنگ‌کنگ ۲۰۱۵). از این رو، و همان‌طور که در فصل‌های بعدی بیشتر توضیح می‌دهم، سیاست‌های شهر هوشمند هنگ‌کنگ تمایل دارد که ماهیتی کاملاً توسعه‌پذیر داشته باشد.

چنین توسعه‌گرایی به سیاست‌های شهر هوشمند محدود نمی‌شود. سخنرانی سیاسی خانم لم همچنین ابتکارهای سیاسی را با هدف ارتقاء تجارت و سرمایه‌گذاری، توسعه و تغییر بخش مالی، یکپارچه‌سازی منطقه‌ای و افزایش رقابت اقتصادی کلی را شرح داد (شورای توسعه تجارت هنگ‌کنگ ۲۰۱۵). به علاوه، سیاست‌های صنعتی توسعه‌گرا، دستورالعمل‌های سیاسی فعلی خانم لم را از پیش تعیین می‌کنند. به عنوان مثال، سخنرانی سیاسی ۲۰۱۴ رئیس اجرایی وقت لئونگ چون یین، بر یک رویکرد «فعال مناسب» در زمینه توسعه اقتصادی تأکید دارد که شامل تلاش‌های فعالانه برای توسعه بخش‌های راهبردی مانند خدمات مالی، تجارت، خدمات دریایی و تدارکات و غیره بود (منطقه ویژه اجرایی دولت هنگ‌کنگ ۲۰۱۴).

بنابراین واضح است که توسعه اقتصادی و حاکمیت در هنگ‌کنگ شامل مداخلات گسترده‌ای دولت بوده که به شدت نشان‌دهنده مدل دولت توسعه‌گرای آسیایی هستند. در واقع، این گرایش برای توسعه‌گرایی فقط به تازگی، با افزایش رقابت منطقه‌ای، به ویژه از سنگاپور و شانگهای، تشدید شده

است، و این امر مستلزم رویکردهای مداخله‌گرانه و توسعه‌ای برای سیاست‌های صنعتی و توسعه بازار است. در حال حاضر به بحث در مورد اجزای مختلف وضعیت توسعه هنگ کنگ ادامه خواهیم داد.

مولفه‌های دولت توسعه‌گرای هنگ کنگ

همان‌گونه که بارها توضیح داده شده است، رویکرد هنگ کنگ در زمینه توسعه اقتصادی و حاکمیت تا حد زیادی در راستای مدل دولت توسعه‌گرای آسیایی است. هنگ کنگ علی‌رغم شهرت خود به عنوان طرفدار بازارهای آزاد و رویکرد اقتصاد آزاد برای توسعه اقتصادی، به طور فزاینده‌ای به اقدامات سیاست توسعه‌گرا و مداخله برای تحریک رشد و توسعه اقتصادی متکی است. در واقع، حتی تمایل آن به اطمینان از آزادی اقتصادی خودش بر تمایل به افزایش جذابیت شهر به عنوان یک مقصد تجاری پیش‌بینی شده است.

به همین دلایل و موارد دیگر، هنگ کنگ اغلب به عنوان یک دولت توسعه‌گرا مطرح است (لی ۱۹۹۸، تسوی-اورچ ۱۹۹۸، نگوک ۲۰۱۶). دولت آن نیز به عنوان «دولت اجرایی» توسعه‌گرا شناخته شده است (پینتر ۲۰۰۵، چونگ ۲۰۰۸). در ادامه این فصل، من مولفه‌های مختلف دولت توسعه‌گرا هنگ کنگ را بررسی و ارزیابی خواهم کرد. این امکان مقایسه اصولی‌تری از دولت‌های توسعه هنگ کنگ و سنگاپور را فراهم می‌کند که در فصل ۶ ارائه خواهد شد.

نخبگان توسعه‌گرا

نتیجه مهم سیستم سیاسی منحصر به فرد هنگ کنگ گرایش آن به تشکیل نخبگان سیاسی و سیاستی، به‌ویژه از طریق انتصاب رئیس اجرایی، توسط یک گروه منتخب تقریباً با ۱۲۰۰ نفر است، که متشکل از نمایندگان تجارت و امور مالی، متخصصان، کارگران، خدمات اجتماعی و جامعه مدنی و سیاستمداران می‌باشد (اکونومیست ۲۰۱۷). بنابراین نخبه‌گرایی سیاسی از رأس سیستم حاکمیت هنگ کنگ از طریق انتصاب رئیس اجرایی آغاز می‌شود. در واقع، سطح اختیارات رئیس اجرایی باعث شده است لی سیستم حکومتی هنگ کنگ را به عنوان یک قانون «کاملاً استبدادی»، و نه «دیکتاتوری»، توصیف کند (لی ۱۹۹۹، ص ۹۵۱).

چنین قانونی توسط نخبگان در سطوح دیگر دولت نیز تکرار می‌شود. به عنوان مثال، اشاره شده است که هنگ کنگ «توسط صاحب منصبان تحت کنترل یک دبیرخانه تعیین شده کوچک به رهبری یک مدیر اجرایی اداره می‌شود» (مک کرسی و دیگران ۲۰۱۶، ص ۴۹۸)، که همه این افراد - اعم از

صاحب منصبان، دبیران یا مدیر اجرایی - به جای انتخابات مردمی، به وظایف و مسؤولیت‌شان منصوب می‌شوند. در واقع، موفقیت اقتصادی هنگ‌کنگ به "نفوذ بوروکراتیک خود در یک سیستم با مدیریت اجرایی" نسبت داده شده است (لی ۱۹۹۹، ص ۹۴۳).

از این رو یکپارچه شدن مقامات دولتی و ادارات تحت اداره مجریه سیاسی، همراه با سطح بالایی از انزوای سیاسی-اجتماعی در میان فعالان سیاسی و اداری، باعث شکل‌گیری یک نخبه حاکمیتی کاملاً یکپارچه شده است. علاوه بر این، و با توجه به تمرکز شدید بر توسعه اقتصادی و سیاست‌های صنعتی که در بالا مورد بحث قرار گرفت، این گروه نخبه از فعالان سیاست‌گذاری و سیاسی را می‌توان به عنوان نخبگان توسعه‌گرا دهنده هنگ‌کنگ نیز مشاهده کرد - یک گروه منتخب و منحصربه‌فرد که قوانین کلی سیاست اقتصادی و راهبردهای منطقه را هدایت و تعیین می‌کند.

لازم به ذکر است که عضویت در گروه نخبگان توسعه‌گرا فقط به بخش دولتی محدود نمی‌شود. همان‌طور که در سنگاپور اتفاق افتاد، فعالان تجارت و صنعت اغلب از طریق نفوذ خود یا در برخی موارد، همکاری با نخبگان توسعه‌گرا، نقشی مهمی در تأثیرگذاری یا تعیین سیاست‌های اقتصادی و صنعتی دارند. عضویت فعالان بخش خصوصی در جمع نخبگان توسعه‌گرا هنگ‌کنگ از طریق چندین کانال اتفاق افتاده است.

اولین و مهم‌ترین کانالی که منافع تجاری معمولاً از طریق آن توانسته‌اند روندهای سیاسی و سیاست‌گذاری هنگ‌کنگ را تعیین کنند، شورای قانون‌گذاری^۱ (LegCo) است. مخصوصاً، گروه‌های ذی‌نفع تجاری و حرفه‌ای که می‌توانند اولویت‌های سیاسی خود را از طریق «حوزه‌های انتخاباتی کارکردی»^۲ که توسط اعضای بخش‌های مربوطه انتخاب می‌شوند، بیان کنند (لوح ۲۰۰۶، وونگ ۲۰۱۶). بر خلاف حوزه‌های انتخاباتی جغرافیایی، که دومین مولفه شورای قانون‌گذاری را تشکیل می‌دهند، حوزه‌های انتخاباتی کارکردی تحت نفوذ منافع تجاری با تأثیر دموکرات‌های مخالف، محدود به حوزه‌های انتخاباتی جغرافیایی قرار دارند (وونگ ۲۰۱۷، ص ۴۶).

علاوه بر این، قانون اساسی هنگ‌کنگ تصریح کرده است که برای تصویب لوایح یا اصلاحات دولت، اکثریت کمی از هر کدام از حوزه‌های انتخابیه مورد نیاز است. این برعکس به این معنی است که فقط نیمی از یک حوزه انتخابیه برای وتو یا جلوگیری از لایحه لازم است، که به طور مؤثر نفوذ اعضای حوزه انتخابی را تقویت می‌کند، که تمایل دارند از حوزه‌های انتخاباتی محدود انتخاب شوند

1. Legislative Council

2. Functional Constituencies

(وونگ ۲۰۱۷، ص ۴۶). این نقش حوزه عملکردی در تسهیل عضویت در بخش خصوصی در نخبگان توسعه‌گرا هنگ‌کنگ کاملاً جدید نیست. کلاً این نقش کارکردی حوزه انتخاباتی در تسهیل عضویت بخش خصوصی در نخبگان توسعه‌گرا هنگ‌کنگ جدید نیست.

در دوره قبل از واگذاری و قبل از معرفی حوزه‌های انتخاباتی کارکردی، دولت مستعمراتی اغلب نخبگان تجاری را با انتصاب مستقیم آن‌ها به شورای اجرایی (ExCo) و شورای عالی قانون‌گذاری انتخاب می‌کرد (مشکات و مشکات ۲۰۱۶، ص ۱۷، نگوک ۲۰۱۶، ص ۲۵۰). با این وجود، با فشارهای استعمارزدایی و دموکرات‌سازی پدیدار شده پس از امضای بیانیه چین و انگلیس ۱۹۸۴، نیاز به تأسیس یک کانال با همکاری مشترک نخبگان متناسب با نیازهای هر دو دولت انگلیس و چین وجود داشت، بدین ترتیب همکاری مشترک نخبگان را از طریق ایجاد حوزه‌های کارکردی قانونی می‌کند (نگوک ۲۰۱۶، ص ۲۵۰).

به طور خلاصه، حوزه‌های انتخاباتی کارکردی می‌توانند تا حدودی نفوذ تجارت را بر سیاست‌های اقتصادی هنگ‌کنگ وارد کنند، به طوری که فعالان و منافع تجاری دسترسی به نخبگان توسعه‌گرا هنگ‌کنگ را به میزان معینی برآورد کرده‌اند. با این حال، اغراق بیش از حد این وظیفه بخش خصوصی در نخبگان توسعه‌گرا هنگ‌کنگ، به‌ویژه با توجه به تحریفات اقتصاد آزاد آسان است. در مقابل منافع بخش خصوصی، سیاست‌ها و دستورالعمل‌های دولت توسعه‌گرا را پیش می‌برد، عکس آن نیز می‌تواند به همان اندازه، البته نه زیاد، درست باشد.

به عنوان مثال، حوزه‌های انتخابیه توسط لئونگ به عنوان «شیوه همکاری مشترک نخبگان» توصیف شده‌اند که نمایان‌گر تلاشی از سوی دولت یا حزب حاکم، برای ارتقای ثبات سیاسی از طریق ذکر گروه‌های مخالف بالقوه به ساختار واسطه رسمی است که در آن منافع متناقض متفاوت نشان داده شده است» (لئونگ ۱۹۹۰، ص ۱۴۳). به عبارت دیگر، حوزه‌های انتخاباتی عملکردی به دولت هنگ‌کنگ اجازه همکاری مشترک و اتحاد منافع تجاری خود در بین نخبگان توسعه‌گرایش را می‌دهد. این دیدگاه اخیر در مورد همکاری مشترک نخبگان با شناخت روزافزون رویکرد دولت-محور هنگ‌کنگ برای حاکمیت اقتصادی مطابقت دارد.

گذشته از شورای قانون‌گذاری، نقش و موقعیت بخش خصوصی در نخبگان توسعه‌گرا هنگ‌کنگ با عضویت آن‌ها در کمیته انتخابات تقویت می‌شود، که به مدیران اجرایی رأی می‌دهد و به طور معمول شامل سرمایه‌داران مالی، قانون‌گذاران، نهادهای حرفه‌ای، نمایندگان کسب‌وکارها و اتحادیه‌های تجاری است (نگوک ۲۰۱۶، ص ۲۵۹، لیم ۲۰۱۷). همان‌طور که نگوک (۲۰۱۶، ص ۲۵۸) نشان داده

است، حمایت چنین نمایندگان بخشی در کمیسیون انتخابات اغلب با تعهدی محکم رئیس اجرایی تازه انتخاب شده برای انتصاب نمایندگان بخش بیشتر در نهادهای تصمیم‌گیری یا مشورتی آینده یا حتی متعهد به تصویب سیاست‌ها یا نهادهایی با هدف ارتقا رشد مقطعی، همراه است.

از این رو چنین ارتباطات مستقیمی بین منافع تجاری یا بخشی و رئیس اجرایی نقش مهمی در ترغیب رئیس اجرایی دارد تا پس از انتخاب در سمت موردنظر، بر اهداف توسعه‌ای تأکید کند.

با این حال غالباً به این نکته نیز اشاره می‌شود که اعضای کمیته انتخابات تمایل دارند که طرفدار پکن باشند یا حداقل برای رقابت در انتخاب رئیس اجرایی سرزمین اصلی مشتاق نیستند (لی ۱۹۹۹، فونگ ۲۰۱۴، ۲۰۱۷، لیم ۲۰۱۷، نگوک ۲۰۱۷). علاوه بر این، بخش‌های تجارت-محور کمیته انتخابات، مانند بخش تجاری و مالی یا بخش مشاغل، به عنوان بخشی از تلاش‌های گسترده‌تر همکاری مشترک پکن دیده می‌شوند (وونگ ۲۰۱۷، ص ۴۲).

این نقش دولت مرکزی چین مرحله دیگری از سیاست و حاکمیت را معرفی می‌کند که شهر سنگاپور فاقد آن است. به‌ویژه، نخبگان توسعه‌گرا هنگ‌کنگ به شدت طرفدار پکن هستند، که یا به دلیل تمایل دولت هنگ‌کنگ برای هماهنگی بیشتر خود به رویکرد «یک کشور، دو سیستم» چین (لو ۲۰۰۸) و یا روابط محکم بین دولت چین و طبقه نخبه تجارت و سرمایه‌دار هنگ‌کنگ (فونگ ۲۰۱۴) است. چنین روابط محکمی بین دولت چین و نخبگان تجاری هنگ‌کنگ این دیدگاه را تقویت می‌کند که مشارکت خصوصی در نخبگان توسعه‌گرا هنگ‌کنگ از تلاش‌های فعال دولت، خواه این دولت هنگ‌کنگ باشد یا دولت مرکزی چین، برای همکاری مشترک این منافع تجاری؛ نخبه توسعه محور دولتی ناشی می‌شود.

به طور خلاصه، توسعه اقتصادی هنگ‌کنگ توسط یک گروه نخبه توسعه‌خواه هدایت می‌شود که گرچه بیشتر تحت سلطه مجریان سیاسی و بوروکراسی است، به طور فزاینده‌ای تجارت دیگر منافع غیر دولتی را معمولاً از طریق مجاری نهادینه شده مانند حوزه‌های کارکردی در قوه مقننه خود برگزیده و ثبت کرده است. با این حال، و همان‌طور که در جای دیگر اشاره کردم، چنین مشارکت صنعتی در فرایندهای سیاست هنگ‌کنگ محدود و منحصر باقی می‌ماند، که با تأکید دولت بر معاملات آزاد با کسب‌وکارها، بر خلاف انتظار توانایی تجارت را برای تأثیرگذاری بر روند سیاست محدود می‌کند (Woo ۲۰۱۵، ۲۰۱۶). به عبارت دیگر، توسعه اقتصادی در هنگ‌کنگ شدت تحت تأثیر دولت است.

در واقع، خیلی اوقات اشاره شده است که توسعه اقتصادی در هنگ‌کنگ غالباً شامل میزان قابل توجهی از مداخلات و اقدامات دولت متمرکز است (گلاسبورن و رایدل ۱۹۷۲، لوی و چیو ۱۹۹۳، اسپنک ۲۰۰۱، لی ۲۰۱۲، ۲۰۰۲). همان‌طور که در بالا بحث شد، چنین مداخلات دولتی خیلی زیاد آشکار و

گسترده شده است، چنانکه دولت هنگ کنگ به دنبال حفظ رقابت اقتصادی خود، به‌ویژه با توجه به شکل‌گیری و توسعه صنایع خلاقانه جدید است. با این حال، توجه به این نکته نیز مهم است که چنین مداخلاتی اغلب توسط یک سازمان عمومی پیشرو یا در مقالات نگارش شده در حوزه دولت توسعه‌گرا، یک سازمان دولتی انجام می‌شود. اکنون در ادامه به سازمان راهبری توسعه هنگ کنگ می‌پردازیم.

سازمان راهبری

در راستای مدل دولت توسعه‌گرا، توسعه اقتصادی در هنگ کنگ توسط یک سازمان راهبری هدایت می‌شود که وظیفه آن نظارت اقتصادی و ترویج بازار است. در مورد هنگ کنگ، اداره بازرگانی و توسعه اقتصادی این وظیفه سازمان راهبری را بر عهده دارد. اداره بازرگانی و توسعه اقتصادی با پنج هدف پیش می‌رود (اداره بازرگانی و توسعه اقتصادی ۲۰۱۱a):

- توسعه هنگ کنگ به عنوان یک مرکز تجارت و بازرگانی بین‌المللی پیشرو؛
 - ارتقاء یک محیط مناسب برای تجارت و جذب سرمایه‌گذاری؛
 - تثبیت هنگ کنگ به عنوان مرکز برتر ارتباطات از راه دور آسیا؛
 - توسعه حداکثری فعالیتهای خلاقانه و ارزش افزوده؛
 - اطمینان از یکپارچگی اقتصادی نزدیکتر بین هنگ کنگ و منطقه دلتا رودخانه مروارید.
- اداره بازرگانی و توسعه اقتصادی همچنین شامل بخش‌های بازرگانی، صنعتی و گردشگری و بخش ارتباطات و صنایع خلاق است. در حالی که بخش صنعت و گردشگری بازرگانی مسؤول توسعه روابط خارجی هنگ کنگ، توسعه سرمایه‌گذاری‌های داخلی، حمایت از اموال معنوی، حمایت از صنایع و کسب‌وکار، ارتقا گردشگری و اطمینان از حمایت و رقابت مصرف‌کننده است، بخش ارتباطات و صنایع خلاق بر بخش و مسائل مربوط به فیلم و توسعه صنایع خلاق و ارتباطات از راه دور، و همچنین «کنترل محتوای ناشایست و مستحجن» تمرکز دارد (اداره بازرگانی و توسعه اقتصادی ۲۰۱۱b).

در این مرحله، توجه به وجود تفاوت‌هایی اساسی در سازمان‌های راهبری هنگ کنگ و سنگاپور مهم است. در حالی که سازمان راهبری سنگاپور، هیأت توسعه اقتصادی، به عنوان یک هیأت قانونی یا سازمان عمومی فعالیت می‌کند که فقط بر روی موضوعات مربوط به ارتقا و توسعه اقتصادی متمرکز است، اداره بازرگانی و توسعه اقتصادی در سطح وزرا / دپارتمانی (و نه سطح سازمانی) فعالیت دارد و چندین وظیفه سیاست غیرتوسعه‌ای نظیر سانسور رسانه‌ها و حمایت از دارایی‌های معنوی را نیز برعهده دارد.

در یکی از این نقش‌ها، اداره بازرگانی و توسعه اقتصادی هنگ‌کنگ با سایر سازمان‌های راهبری کاملاً متمرکز بر توسعه نیز، مانند وزارت بازرگانی و صنعت بین‌الملل ژاپن (وزارت اقتصاد، بازرگانی و صنعت فعلی) تفاوت دارد. با این حال، همان‌طور که در بالا گفته شد، گنجاندن این نقش‌های سیاسی در راستای رویکرد هنگ‌کنگ در زمینه توسعه اقتصادی است. با توجه به اینکه بیشتر این نقش، شامل ایجاد فضای مناسب و «امکان‌پذیر» تجاری شده است، بدون شک محافظت از مالکیت معنوی و سانسور رسانه‌ها یک حوزه رسانه‌ای را تضمین می‌کند که هم برای شرکت‌های رسانه‌ای مناسب بوده و هم از ناهنجاری‌های سیاسی اجتماعی-فرهنگی محافظت کند.

با این وجود، اداره بازرگانی و توسعه اقتصادی غالباً از روش‌های بسیار مداخله‌گرایانه برای ارتقاء بازار و توسعه اقتصادی استفاده می‌کند. به عنوان مثال، بخش ارتباطات و صنایع خلاق تلاش کرده است تا با ایجاد نمایشگاه‌های تجاری و رویدادهایی برای فعالان صنایع، از صنایع خلاق حمایت کند تا فرصت‌های تجاری را با سرزمین اصلی بررسی کنند و مستقیماً ناشران هنگ‌کنگ را تأمین مالی کنند. همچنین از سال ۲۰۰۷ تاکنون ۵۴۰ میلیون دلار هنگ‌کنگ به صندوق توسعه فیلم افزوده شده است که به توسعه صنعت فیلم می‌پردازد (بخش ارتباطات و صنایع خلاق ۲۰۱۷).

سیاست‌های مداخله‌گرانه را می‌توان در فهرست بخش بازرگانی، صنعت و جهانگردی، نظیر فراهم کردن بودجه ۲۰۰ میلیون دلاری HK برای حمایت از بخش خدمات حرفه‌ای، شناسایی و توسعه نهایی بخش‌های رشد اقتصادی، کمک به شرکت‌های هنگ‌کنگی در نشان‌گذاری تجاری، به روزرسانی و فروش داخلی از طریق یک سرمایه‌گذاری یک میلیارد دلاری HK، و برنامه‌های سرمایه‌گذاری شرکت‌های کوچک و متوسط (SME) و موارد دیگر یافت (اداره بازرگانی، صنعت و جهانگردی ۲۰۱۶). به طور خلاصه، اداره بازرگانی و توسعه اقتصادی مانند یک سازمان راهبری معمولی در حمایت و هدایت و پیشبرد توسعه صنعت فعالیت می‌کند.

با این حال، اداره تجارت و توسعه اقتصادی بر کلیه فعالیت‌های توسعه نظارت ندارد. نظیر سنگاپور، اداره و ارتقا بخش خدمات مالی هنگ‌کنگ در حوزه سازمان اصلی توسعه اقتصادی نیست، بلکه در حوزه یک سازمان جداگانه و تخصصی است. در مورد هنگ‌کنگ، این نقش‌ها توسط خدمات مالی و اداره خزانه داری، با شعبه خدمات مالی اصلی‌اش انجام می‌شود، که خصوصاً وظیفه یکپارچه کردن و بهبود وضعیت هنگ‌کنگ را به عنوان یک مرکز مالی بین‌المللی می‌داد (خدمات مالی و دفتر خزانه داری ۲۰۰۳، ۲۰۱۳).

این همانند اداره پولی سنگاپور (MAS) است که بخش خدمات مالی سنگاپور را ارتقاء و توسعه می‌دهد. در واقع، نقش‌های مکمل که توسط اداره بازرگانی و توسعه اقتصادی و دفتر خدمات مالی و خزانه داری در توسعه بخش اقتصادی و مالی ایفا شده است، نشان‌دهنده میزان مشخصی از عدم تمرکز سازمان راهبری در دولت توسعه‌گرا هنگ کنگ (و همچنین سنگاپور) است. این حضور سازمان‌های راهبری چندگانه در فصل ۶ بیشتر توضیح داده شده است.

گذشته از این دو اداره، اداره نوآوری و فناوری همچنین می‌تواند، به عنوان یک سازمان راهبری از طریق نقش خود در توسعه هنگ کنگ به عنوان یک اقتصاد دانش‌بنیان و یک مرکز نوآوری برای فناوری، به‌ویژه از طریق حمایت از توسعه بخشی، توسعه استعداد، سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه، و تسهیل همکاری بین سازمان‌های راهبری، شرکت‌های نوپا و سایر ذی‌نفعان دیده شود (دفتر نوآوری و فناوری ۲۰۱۵). از این رو، نظیر سنگاپور، بخش نوآوری و فناوری در حال ظهور هنگ کنگ، تشکیل سازمان راهبری تخصصی را ضروری کرده است.

نقش اداره نوآوری و فناوری هنگ کنگ و گروه ملت هوشمند و دولت دیجیتالی سنگاپور در ترویج و توسعه صنایع «هوشمند» این دو شهر بیشتر در فصل ۵ و ۶ بحث خواهد شد. یادآوری این نکته نیز مهم است که حضور سازمان‌های راهبری متعدد لزوماً منجر به ظهور محفظه‌های سیاستی نمی‌شود. در هر دو مورد، میزان قابل توجهی از هماهنگی و همپوشانی سیاست‌ها بین این سازمان‌ها وجود دارد. این روابط مشترک از نظر مدیریتی، در قرار دادن ادارات بازرگانی و توسعه اقتصادی، خدمات مالی و خزانه داری، و نوآوری و فناوری تحت نظارت وزیر امور مالی منعکس شده است.

استقلال نسبی دولت

نتیجه مهم عدم حق رأی عمومی در هنگ کنگ سطح بالایی از انزوا است که دولت، به‌ویژه خدمات اجتماعی، از نفوذ سیاسی و اجتماعی برخوردار است (پینتر ۲۰۰۵). با توجه به اینکه نیروی اجرایی سیاسی به جای انتخاب از طریق رأی مردم، توسط یک کمیته منتخب منصوب می‌شود، دولت هنگ کنگ از نفوذ و فعالیت‌های گروه‌های لابی و سایر منافع سیاسی اجتماعی کاملاً مجزا شده است. چنین استقلال سیاسی را می‌توان با عدم نفوذ انتخاباتی در دولت استعمارگر آن زمان، با اطمینان از سطح بالایی استقلال دولت، البته در محدودیت‌های حاکمیت انگلیس، به تاریخ استعمار هنگ کنگ بازگرداند (تسویی-اوج ۱۹۹۸).

در واقع، هنگ‌کنگ مدت طولانی است که به عنوان یک «سیاست بوروکراتیک» یا «دولت اجرایی» تحریف شده است - با تأکید شدید بر «بوروکراسی» و «اجرایی» - که فرایندهای تصمیم‌گیری سیاست هم‌نخبگان سیاسی و هم خدمات اجتماعی را از فشارها و خواسته‌های اجتماعی را مجزا می‌کند (هریس ۱۹۷۸، لاو و لیو ۱۹۸۴). جدا از عوامل سیاسی، البته از منظر مردم شناختی، همچنین بحث شده است که چنین انزوایی ممکن است از فرهنگ سیاسی «خانواده‌گرایی منفعت‌طلبانه» ناشی شود که در اوایل در میان چینی‌های هنگ‌کنگ اولیه رایج بود، که بر ارزش‌های مادی تأکید داشت و از حل مشکلات اجتماعی از طریق شبکه‌های ارتباطی قومی حمایت می‌کرد (لاو ۱۹۸۴).

صرف‌نظر از منشاء آن، این عدم فشار سیاسی اجتماعی منجر به تداوم و ثبات بالایی در نظام اداری هنگ‌کنگ شده است، که تحت تأثیر نفوذ زیاد سیاسی کارمندان دولت، یا از طریق عضویت و مشارکت‌شان در ارگان‌های قانون‌گذاری و یا داشتن دانش حوزه فنی (کوپر و لئو ۱۹۹۰)، اگرچه جنبه اصلی این موضوع «انزوا» بودن آن از سایر افراد جامعه است (لاو و لیو ۱۹۸۴). چنین انزوای سیاسی توسط نهادهای رسمی مانند قوه مقننه تقویت می‌شود، که توانایی قدرت‌های عمومی را در پاسخ‌گویی دولت محدود می‌کند، و چنین قدرت‌هایی را به جای منافع خاص خود در نظر می‌گیرد (لوح و کولن ۲۰۰۵، ویسینک و دیگران ۲۰۱۷، ص ۲۳۱).

علاوه بر این، انزوای سیاسی اجتماعی نظام اداری هنگ‌کنگ به شدت وابسته به رویکرد «عدم مداخله مثبت» آن در زمینه حاکمیت اقتصادی مرتبط است. همان‌طور که نگوک (۲۰۱۶، ص ۲۴۹) اشاره کرده است، تصمیم دولت در ترغیب عدم مداخله در مواضع سیاست اقتصادی‌اش چندان تحت تأثیر ایدئولوژی‌های بازار آزاد نبوده است. مدیریت روابط دولت-جامعه به‌منظور رد کردن و نپذیرفتن تقاضاهای رقابتی صنعت‌گران چینی و بازرگانان انگلیسی برای مداخله بخشی بیشتر تأسیس شده است. به عبارت دیگر، رویکرد اقتصاد آزاد هنگ‌کنگ در حاکمیت اقتصادی را می‌توان به عنوان روشی دانست که از طریق آن می‌توان به انزوای بوروکراتیک، با اجرای معاملات بی‌شبهه بین دولت و تاجار، دست یافت.

به‌خاطر چنین ثبات بوروکراتیکی، انزوا و نفوذ، رویکرد هنگ‌کنگ برای حاکمیت و سیاست اغلب به عنوان یک «دولت اجرایی» شناخته می‌شود (هریس ۱۹۷۸، پینتر ۲۰۰۵، چونگ ۲۰۰۸، پینتر و یی ۲۰۱۲). با این حال، این بدان معنا نیست که دولت کاملاً از کلیه عناصر تجاری و اجتماعی جدا است. در واقع، و همان‌طور که ناگو (۱۹۹۹) اشاره کرده است، گروه‌های تجاری و صنعتی اغلب توانسته‌اند (با موفقیت) دولت مستعمراتی را برای دریافت بارانه‌ها تحت فشار قرار دهند. چنین فعالیت‌هایی به

دوران استعمار در هنگ‌کنگ محدود نمی‌شود. در واقع، گروه‌های تجاری و صنعتی همچنان در تعیین توسعه بخشی و مداخله در هنگ‌کنگ تأثیر قابل توجهی دارند (نگوک ۲۰۱۶).

چنین هم‌پوشانی‌هایی بین تجارت و دولت نیز در سازمان‌های حاکمه رسمی‌تر، مانند شورای اجرایی (Exco) و شورای قانون‌گذاری وجود دارد، که رؤسای شرکت‌های پیشرو اغلب در شورای اجرایی و حوزه‌های انتخابیه صنعت که در قوه مقننه نمایندگی می‌کنند، موقعیت را به دست می‌گیرند (انریت و همکاران ۱۹۹۷، ص ۳۳). در واقع، برخی تا آنجا پیش رفته‌اند که استدلال می‌کنند هر دو شورای اجرایی و قانون‌گذاری به جای اکثریت عمومی و متداول منافع «تجارت بزرگ» را نمایندگی می‌کنند (گوداستاد ۲۰۰۵، لوح و کولن ۲۰۰۵، ویسینگ و دیگران ۲۰۱۷، ص ۲۳۱). با این حال، اثبات چنین ادعاهایی، اغلب دشوار است، زیرا آن‌ها براساس تجزیه و تحلیل عضویت سازمانی می‌باشد، نه نتایج سیاست.

در واقع، و همان‌طور که در جای دیگر اشاره کردم، نتایج بررسی‌های سیاسی و جلسات مشاوره‌ای در هنگ‌کنگ بجای خواسته‌های تجاری یا اجتماعی، بیشتر بر نیازهای سیاست توسعه‌گرا تأکید می‌کند (وو ۲۰۱۵، ۲۰۱۶). گرچه ممکن است چنین نیازهای توسعه‌ای گاه‌ب‌گاه باعث ترغیب تلاش‌های بیشتر توسط دولت برای درگیر کردن شرکای صنعت خود شود، اما لزوماً به شمول اجتماعی یا جذب تجارت بزرگ تعبیر نمی‌شود. همان‌طور که چونگ (۲۰۰۸، ص ۱۳۸) اشاره کرده است، سیستم سیاسی کنونی هنگ‌کنگ، که بر حاکمیت اقتصادی لسه فر تأکید دارد، همچنان به محدود کردن توانایی دولت برای ایجاد روابط نزدیک‌تر با شرکای صنعت خود ادامه می‌دهد.

این تفکیک دولت و تجار همچنین توانایی دولت هنگ‌کنگ در به دست آوردن مشروعیت سیاسی کافی برای سیاست‌های خود را محدود کرده است (چونگ ۲۰۰۸، ص ۱۳۸). با این حال، توجه به این نکته نیز ضروری است که فعالان و منافع تجاری همچنان حضور خود را در مکانیسم‌های حاکم بر هنگ‌کنگ حفظ می‌کنند، حتی با اینکه تأثیر واقعی آن‌ها بر تصمیم‌های سیاسی دشوار است. این ترکیب جدایی دولت از فشارهای سیاسی-اجتماعی و حضور همپوشانی دولت-کسب‌وکار نشان می‌دهد که هنگ‌کنگ دارای برخی از عناصر استقلال نسبی می‌باشد، اگرچه به میزان بسیار کمتری نسبت به سنگاپور برخوردار است.

در حالی که دولت هنگ‌کنگ، به همراه ارگان‌های عمومی تشکیل‌دهنده خود، دارای میزان قابل توجهی از استقلال سیاست است، اما همچنان ارتباطات نزدیک خود را با فعالان صنعت و بازرگانی را حفظ کرده است. برخلاف سنگاپور، این روابط دولت و تجارت لزوماً تأثیرات مهمی بر روی تصمیم‌های سیاسی ایجاد نمی‌کند، و همچنین این امر برای مکانیسم‌های مشاوره‌ای هنگ‌کنگ معمول نیست تا

اطلاع‌رسانی به شهروندان و سهام‌داران تجاری برای تصمیم‌های سیاستی از قبل تعیین شده، اقدامی انجام دهد. در واقع، چنین مشورت‌های سیاستی با وجود مقاومت عمومی، اغلب با تصمیم‌های از پیش تعیین شده دولت (توپینگ ۲۰۱۳) انجام می‌شود.

با این حال، همچنین به این نکته اشاره شده است که استقلال نسبی دولت هنگ‌کنگ ممکن است پس از واگذاری رو به کاهش رود. به عنوان مثال، چنگ (۲۰۱۶، ص ۴۵۵) اشاره کرده است: ممکن است این‌طور استدلال شود که در حالی که نظام اداری مستعمراتی در هنگ‌کنگ ارتباط نزدیکی با گروه‌های بزرگ تجاری، به‌ویژه با گروه‌های انگلیسی حفظ کرده، استقلال نسبی استمرار یافته است. در عین حال ممکن است استدلال شود که میزان استقلال نسبی دولت توسط حاکمیت HKSAR از سال ۱۹۹۷ در حال کاهش است. این امر تا حدی به دلیل تغییر در ترکیب منافع تجاری و اقتصادی حاکم بر فضای تجاری هنگ‌کنگ و همچنین سازگاری پس از واگذاری به سازمان‌های سیاسی کشور است. در ادامه این موارد بیشتر مورد بحث قرار خواهد گرفت.

با توجه به وجود استقلال نسبی دولت در هنگ‌کنگ، به نظر می‌رسد که یک تناقض وجود دارد. در حالی که شهرت هنگ‌کنگ در کنار هم قرار دادن اقتصاد آزاد در برابر رویکرد مداخله‌گرانه زیاد سنگاپور برای توسعه اقتصادی است، اما موسسات و ارگان‌های دولتی آن نسبت به سنگاپور جداسازی شده و دسترسی کمتری دارند. این تناقض وقتی از بین می‌رود که اختلافات در سازمان‌های سیاسی دو شهر مورد توجه قرار گیرد. با توجه به عدم داشتن حق رأی عمومی، کمتر لازم است که دولت هنگ‌کنگ در کلیه تصمیم‌های سیاسی خود منافع اقتصادی و تجاری را لحاظ کند. در مقابل، دولت سنگاپور برای حفظ مشروعیت سیاسی و حق حاکمیت‌ش، در برابر برگزارکننده انتخابات عمومی، حداقل باید در مذاکرات سیاسی‌اش مشارکت عمومی یا بخشی را حفظ کند.

مدیریت منافع اقتصادی غیردولتی

همان‌طور که بحث تا کنون نشان داده است، چه از طریق عضویت و مشارکت شان در نخبگان توسعه‌گرا هنگ‌کنگ و چه از طریق مجاری نهادی مانند LegCo، ذی‌نفعان تجاری نقش مهمی در حاکمیت اقتصادی هنگ‌کنگ دارند. با این حال، توانایی منافع غیر دولتی و تجاری برای تأثیرگذاری یا شکل دادن به سیاست‌ها نیز محدودیت‌هایی دارد، زیرا دولت هنگ‌کنگ و خدمات اجتماعی هر دو نسبت به نفوذ سیاسی-اجتماعی و تلاش‌های لابی‌گری نفوذناپذیر هستند.

با این وجود، حضور منافع تجاری در حوزه‌های کارکردی LegCo و همچنین نقش نخبگان شرکتی در انتخاب رئیس اجرایی هنگ کنگ، اصول خاصی از نفوذ کسب و کار یا کنترل بر هر دو فرایند سیاسی و نتایج سیاسی را نشان می‌دهد. این دو دیدگاه - استقلال دولت در مقابل تصرف کسب و کار - بر کار علمی موجود در روابط دولت-کسب و کار در هنگ کنگ حکم فرما بوده و نفوذ دارند (ناگو ۲۰۰، صص. ۲۶-۲۷). با این حال، هیچ یک از این دیدگاه‌های کاملاً مخالف، تصویری کامل از روابط دولت-کسب و کار در هنگ کنگ را نشان نمی‌دهد. به جای این که ویژگی‌های هر دو دیدگاه را بزرگ جلوه دهیم، اگر فرض کنیم که هر دیدگاه حاوی ذره‌ای از حقیقت است، مفیدتر خواهد بود.

مشارکت تجاری در حاکمیت اقتصادی و روندهای سیاست هنگ کنگ در دوران استعمار آن آغاز شد، در این روند حاکم بر منطقه تجاری، شرکت‌های تجاری واسطه‌ای متعلق به انگلیس معروف به «هانگس»، از طریق هنگ کنگ با چین روابط تجاری برقرار کردند (ناگو ۱۹۹۹، ۲۰۰۰). در حالی که این شرکت‌های «هانگس» متعلق به انگلیس با ظهور سرمایه‌گذاران و شرکت‌های محلی خیلی رقابتی و همچنین سایر منافع شرکت‌های خارجی غیر انگلیس کاهش می‌یابد، منافع اقتصادی غیردولتی مانند شرکت‌های چندملیتی، شرکت‌های داخلی و سرمایه‌گذاران همچنان بر نفوذ اقتصادی هنگ کنگ ادامه می‌دهند.

علاوه براین، و همان‌طور که در بالا مطرح شد، این منافع اقتصادی تأثیر چشمگیری بر فضای سیاسی هنگ کنگ نیز دارند. به‌ویژه، نقش نخبگان اقتصادی و تجاری در انتخاب هر دو رئیس اجرایی و نمایندگان عملکردی در LegCo هنگ کنگ، تأثیر مستقیم آن را بر انتخاب سیاست‌گذاران و قانون‌گذاران اصلی فراهم می‌کند. این نقش سیاسی، منافع اقتصادی غیردولتی را از طریق واگذاری، با حضور مقامات چینی که مسؤول مدیریت تغییرات از انگلیس به قوانین چین بودند، متحمل شده‌اند، که به‌منظور تضعیف نفوذ سیاسی نظام اداری استعماری، نخبگان تجاری را در نهادهای سیاسی هنگ کنگ به انحصار خود در آورده بودند (گودستاد ۲۰۰۰).

چنین تلاش‌هایی همچنین منجر به این شده است که نخبگان تجاری مستقیماً با ذکر نگرانی‌های خود درباره اختیارات سرزمین اصلی (هنگ کنگ ۲۰۱۴) دولت هنگ کنگ را دور بزنند و باعث ایجاد پیچیدگی بیشتر در مدیریت منافع اقتصادی غیر دولتی هنگ کنگ شوند. این مسأله با نفوذ فزاینده کسب و کارهای چینی در هنگ کنگ، که اغلب از نظر سیاسی مرتبط هستند، پیچیده‌تر می‌شود (تانگ ۱۹۹۹). با این وجود، اغراق در نفوذ نخبگان تجاری نیز آسان است.

علی‌رغم حضور اساسی آن‌ها در نهادهای سیاسی مهم مانند LegCo یا رئیس کمیته اجرایی انتخابات، تأثیر نخبگان تجاری بر نتایج واقعی سیاست دشوار است. علاوه بر این، و همان‌طور که در بالا توضیح داده شد، انزوای سیاسی-اجتماعی دولت هنگ‌کنگ، همراه با پای‌بندی آن به عدم مداخله‌گرایی مثبت، به این معنی است که تأثیر کسب‌وکار بر حاکمیت اقتصادی روزمره ممکن است محدود باشد. در واقع، اغلب به این نکته اشاره شده است که دولت هنگ‌کنگ، علی‌رغم مخالفت نخبگان تجاری، تمایل دارد سیاست‌هایی را اجرا کند که با منافع تجاری در تضاد هستند (وو ۲۰۱۶، توپینگ ۲۰۱۳).

این امر نشان می‌دهد یک رویکرد نسبتاً دولت‌محور برای مدیریت منافع اقتصادی غیر دولتی وجود دارد، و دولت هنگ‌کنگ پارامترهایی را تعریف می‌کند که نخبگان اقتصادی و کسب‌وکارها قادر به تأثیرگذاری بر سیاست‌های اقتصادی هستند. با این حال، این لزوماً به معنای مغایرت منافع دولت و تجارت نیست. طبق گفته ناگو (۲۰۰)، دولت هنگ‌کنگ با یک «رضایت اصولی» جعلی، در بین نخبگان توسعه‌گرا، تجارت و منافع عمومی را مدیریت می‌کند که با ایجاد محدودیت‌هایی پیرامون اختیارات بالقوه سیاست، هم نفوذ بوروکراتیک و هم تجارت را محدود می‌کند.

این محدودیت‌ها که با قابلیت اجرا بوروکراتیک، مقرون به صرفه بودن از لحاظ اقتصادی و امکان‌سنجی سیاسی تعیین می‌شوند، به جای ایجاد ترتیبات انتخاباتی یا فرایندی، امکان شکل‌گیری رضایت سیاسی-اجتماعی را پیرامون نتایج سیاست‌ها ایجاد می‌کنند. (ناگو ۲۰۰۰، صص ۳۲-۳۱). از همه مهم‌تر، تأکید بر اصول، به جای رویه‌ها، به دولت هنگ‌کنگ اجازه داده است تا تمرکز توسعه خود را از طریق سیاست‌های حامی تجارت مانند مالیات پایین تجاری، مقررات رفاه اجتماعی محدود، حداقل محافظت از کار، سرمایه‌گذاری آزاد و جریان‌ات آزاد سرمایه را بدون نیاز به تصویب هرگونه روش ترجیحی برای منافع اقتصادی و تجاری انتخابی، حفظ کند (ناگو ۲۰۰۰، ص ۳۲).

به‌طور خلاصه، رویکرد دولت هنگ‌کنگ برای مدیریت منافع اقتصادی غیر دولتی مقطعی و براساس نتایج و پیامدها است. با توجه به تمایل دولت هنگ‌کنگ برای اطمینان از رشد اقتصادی شدید با حمایت از کسب‌وکار و صنایع، چنین توافقی بر اساس نتایج در نخبگان توسعه‌گرا هنگ‌کنگ برای دستیابی به اهداف هم نخبگان تجاری و هم دولت عمل می‌کند. با این حال، ناگفته نماند که این مهم بر نتیجه و پیامد توافق رویه‌ای می‌تواند منافع اجتماعی را که برای دسترسی به رهبران سیاسی و فرایندهای سیاسی به نهادهای دموکراتیک رویه‌ای، مانند حق رأی همگانی، متکی هستند، به خطر بیندازد.

پیامدهای منفی تأکیدکردن نتیجه بر توافق رویه‌ای به طور قابل توجهی مشهود شده است، که با اعتراضات گسترده و تظاهراتی مانند جنبش چتر زرد بریک خواسته برای اصلاحات سیاسی متمرکز شده است. با این وجود، علی‌رغم این عدم حق رأی عمومی، هنگ‌کنگ همچنان از آزادی‌های مدنی زیادی برخوردار است. من در بخش زیر در مورد این منافع اجتماعی، خصوصاً مربوط به سازمان‌های جامعه مدنی، بحث خواهم کرد.

جامعه مدنی

علی‌رغم عدم حق رأی عمومی و دولت نسبتاً محدود دموکراتیک، هنگ‌کنگ دارای یک جامعه مدنی پر جنب و جوش، آزادی‌های مدنی قابل مقایسه با دموکراسی‌های غربی، مطبوعات نسبتاً آزاد و دادگاه‌های مستقل است (ما ۲۰۰۷، ۲۰۰۸). در واقع، این تناقض داشتن یک جامعه مدنی آزاد در غیاب دموکراسی، در مقایسه با سنگاپور است که فعالیت جامعه مدنی علی‌رغم وجود رأی همگانی و یک دولت منتخب مردمی، محدودتر است.

هنگام بحث در مورد جامعه مدنی هنگ‌کنگ، توجه به بافت سیاسی-اجتماعی مهم است. در حالی که یک جامعه مدنی نوپا در دوران حاکمیت اولیه استعمار انگلیس وجود داشته است، سازمان‌های جامعه مدنی فقط در جامعه مهاجران چینی وجود داشته و فاقد روابط یکسان برای بسیج سیاسی هستند. با این حال، رشد ناسیونالیسم چینی از ورود جمهوری خلق چین به سازمان ملل و انتظارات و پیش‌بینی آینده مستقل چین باعث تلاش‌های سازمان یافته‌تر توسط سازمان‌های جامعه مدنی برای فشار بر آزادی‌های مدنی بیشتر و دموکراتیکی شد (ما ۲۰۰۸، ص ۱۶۰-۱۶۱).

امضای بیانیه مشترک چین و انگلیس در سال ۱۹۸۴ موجب شعله‌ور شدن تلاش‌های دموکراتیک شد و دولت مستعمراتی پس از آن آزادی‌های مدنی را گسترش داد و مشارکت شهروندان را تشویق کرد (لو ۲۰۰۱). این تلاش‌ها با تشکیل کمیته مشترک برای ارتقا دولت دموکراتیک (JCPDG) در سال ۱۹۸۶ به اوج خود رسید، که اساس تلاش‌های دموکراتیکی آینده در اوایل دهه ۱۹۹۰ را تشکیل می‌دهد. به این ترتیب، جامعه مدنی پر جنب و جوش هنگ‌کنگ و آزادی‌های گسترده مدنی در دوران استعمار انگلیس ایجاد شد. ظاهراً، ما (۲۰۰۸، ص ۱۷۲) اشاره کرده است که چنین آزادی‌های مدنی گسترده‌ای در کاستن نیاز به یک مخالفت متحد یا هرگونه ضرورت برای اصلاحات سیاسی تأثیر داشته است.

با این حال، همه این موارد پس از واگذاری تغییر خواهند کرد. خصوصاً، به این موضوع اشاره شده است که روابط دولت-جامعه پس از واگذاری، با گندکردن روند دموکراتیکی و فرایند رو به افزایش

سیاست‌ها از بالا به پایین، کاهش یافته است (چونگ ۲۰۰۸، ص ۱۲۸). در واقع، هنگ‌کنگ پس از واگذاری، یک دولت توسعه‌گرای اولیه را تخمین می‌زند، که هم مقامات هنگ‌کنگ و هم دولت مرکزی چین در صدد وضع قوانین امنیت ملی با هدف جلوگیری از ناآرامی‌های مدنی و محدودیت بالقوه فعالیت جامعه مدنی هستند (چونگ ۲۰۱۷).

به همین ترتیب، فعالیت‌های جامعه مدنی و جنبش‌های اجتماعی همزمان با چنین محدودیت‌هایی در زمینه آزادی‌های مدنی (تصور شده یا غیر از این) افزایش یافته‌اند. در واقع، فقط در سال ۲۰۰۳ بود که در واکنش به تلاش‌های دولت هنگ‌کنگ برای تصویب قانون امنیت ملی، گروه‌های مدنی و فعالان خود را به عنوان بخشی از «جامعه مدنی» تصور می‌کردند، که اغلب رویکردی یکپارچه‌تر، فعال‌تر و حتی رویکردی تهاجمی برای پیشبرد منافع جمعی آن‌ها اتخاذ می‌کنند (چان و چان ۲۰۱۷، صص ۱۳۵-۱۳۶). در بازتاب از دست‌دادن اعتماد عمومی به دولت تونگ چی هوا، اعتراضات سال ۲۰۰۳ نشانگر تغییر قابل توجهی از جنبش‌های اعتراضی اقتصاد محور به توجه فزاینده بر استقلال سیاسی در میان معترضین بود (وونگ و چان ۲۰۱۷).

این میزان توجه بر استقلال سیاسی به اعتراضات اخیر مانند جنبش چتر یا استقلال هنگ‌کنگ تبدیل خواهد کرد، که هر دو ناشی از تمایل به اصلاحات انتخاباتی و استقلال سیاسی از سرزمین اصلی بودند. چنین اعتراضات و جنبش‌های اجتماعی بخش عمده‌ای از فعالیت جامعه مدنی در هنگ‌کنگ را تشکیل داده است. همان‌طور که وونگ و چان (۲۰۱۷) اشاره کرده‌اند، نوع و ماهیت اعتراضات و نافرمانی مدنی در هنگ‌کنگ به شدت با ماهیت جامعه مدنی در قلمرو مرتبط است.

با این حال، بسیار ساده است که تأثیر چنین روابط متفاوت و متضاد دولت - جامعه را بر فضای کلی جامعه مدنی هنگ‌کنگ افزایش داد و یا به تحریف اقتدارگرایی در محدودیت‌های دولتی پدیدار شده در زمینه فعالیت‌های جامعه مدنی بازگردند. در مقابل، واقعیت بسیار پیچیده‌تر است. به عنوان مثال، به این نکته اشاره شده است که پکن علی‌رغم تمایل خود به محدود کردن یا حتی جلوگیری از جنبش‌های جامعه مدنی، در مقابل سعی کرده است به روش‌های مهم‌تری مانند همکاری و ایجاد شبکه موازی سازمان‌های اجتماعی دولت پیشرو تکیه کند تا بتواند ماهیت و شکل یک هنگ‌کنگ آزاد را حفظ کند (ما ۲۰۰۸، ص ۱۶۲).

علاوه بر این، همه سازمان‌های جامعه مدنی انگیزه سیاسی ندارند. به عنوان مثال، چان و چان با حمایت‌های مالی و فرصت‌های مشاوره‌ای، با توسعه دولت هنگ‌کنگ در مورد «جامعه مدنی در خدمت دیگران» به گسترش کسب‌وکارهای اجتماعی بین سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۷ اشاره کرده‌اند (چان

و چان ۲۰۱۷، صص. ۱۴۵-۱۴۳). بنابراین کسب و کارهای اجتماعی روشی با مخالفت کمتر و تهاجم کمتری نسبت به جامعه مدنی را نشان می‌دهند که این سازمان‌ها نقشی خیلی مهمی در ارائه خدمات اجتماعی دارند.

بنابراین دو عامل برای جامعه مدنی هنگ کنگ وجود دارد. در حالی که سازمان‌های جامعه مدنی با انگیزه سیاسی مانند جنبش چتر زرد با اتخاذ موضع خیلی تهاجمی و خیلی رقابتی، کشور توسعه‌گرای هنگ کنگ را به چالش می‌کشند، سازمان‌های جامعه مدنی مانند کسب و کارهای اجتماعی، با انگیزه‌های اجتماعی تمایل دارند با مشارکت سازمان‌های راهبری در افزایش سرمایه اجتماعی و ارائه خدمات اجتماعی فعالیت کنند (چان و چان ۲۰۱۷).

در هر دو مورد، پیامدهای قابل توجهی برای دولت توسعه‌گرای هنگ کنگ وجود دارد. در حالی که کسب و کارهای اجتماعی با کمک به تأمین خدمات اجتماعی و عمومی و در نتیجه کاهش محدودیت‌های مالی بالقوه ناشی از نیاز دولت به ارائه چنین خدماتی، به اهداف و مقاصد دولت توسعه‌گرا کمک می‌کنند، اعتراضات و اقدامات نافرمانی مدنی با برهم زدن فعالیت‌های اقتصادی به دلایل و انگیزه‌های سیاسی، علیه دولت توسعه‌گرا عمل می‌کنند. از این رو برخلاف سنگاپور، نقش جامعه مدنی هنگ کنگ در دولت توسعه‌گرا بسیار پیچیده‌تر است.

در حالی که مواردی وجود دارد که سازمان‌های جامعه مدنی به اهداف سیاست اجتماعی دولت کمک کرده‌اند، اما تصور کلی این است که اختلاف‌های زیادی در میان روابط خصومت آمیز دولت و جامعه مدنی وجود دارد (چان و چان ۲۰۱۷). بیش از یک مشاخره صریح برای استقلال سیاسی، چنین روابط خصومت‌آمیزی نشان‌دهنده تغییرات اساسی‌تری در بنیاد حکومت برای مشروعیت سیاسی است. پیش از یک افت در مشروعیت اجرایی ناشی از عدم موفقیت سیاست‌های درک شده، تغییر اساسی‌تری از مشروعیت اجرایی تعیین شده از نظر اقتصادی به سمت مفهوم جبرگرایی سیاسی یا قرارداد اجتماعی وجود دارد (اسکات ۲۰۰۷، چان و چان ۲۰۱۷، وونگ و چان ۲۰۱۷).

مشروعیت اجرایی

مانند سایر دولت‌های توسعه‌گرا، کشور هنگ کنگ مشروعیت سیاسی را از توانایی خود برای «اجرا کردن» در حوزه سیاست اقتصادی، یعنی به طور مداوم و منظم رسیدن به سطح بالایی رشد اقتصادی، به دست می‌آورد. منشاء تأکید هنگ کنگ بر مشروعیت اجرایی، با ترکیبی از فرهنگ مادی و منفعت‌طلبانه و توانایی دولت استعماری برای ارائه رشد اقتصادی برای محکم کردن دیدگاه ابزاری دموکراسی، از دوران

استعمار هنگ‌کنگ آغاز شد که بر دستیابی به اهداف واقع‌گرایانه به جای حقوق شهروندی تأکید کرد (لاو ۱۹۸۴، نگوک ۲۰۱۱، صص ۶۸۶-۶۸۷، ۲۰۱۶). همان‌طور که سینگ (۱۹۹۶، ص ۳۴۶) اشاره کرده است:

برخلاف بسیاری از دولت‌های استبدادی در سایر نقاط جهان سوم، حاکمان هنگ‌کنگ نه نالایق بودند و نه ذاتاً فاسد بودند و سیاست آن‌ها به هیچ وجه با شکست اقتصادی کاملاً قابل تشخیص نبود. برعکس، یک رکورد اقتصادی خوب و گسترش تدریجی برنامه رفاهی به موقع داشت، تا درجه متوسطی از مشروعیت برای آنچه که از جز به کل باقی می‌ماند، مدیریت پدرمابانه ایجاد می‌کند.

در یک سطح اساسی‌تر، شرایط سیاسی منحصر به فرد هنگ‌کنگ نیز مبنای مشروعیت سیاسی آن را تشکیل می‌دهد. در حالی که عدم حق رأی عمومی مانع شکل‌گیری «دموکراسی درونداد» و منابع مربوطه روند مشروعیت آن می‌شود، نهادهای سیاسی نسبتاً مشخصی هنگ‌کنگ و وجود آزادی‌های مدنی گسترده آن را به «دموکراسی پرونداد» تبدیل کرده که این امر مشروعیت سیاسی‌اش را از توانایی دولت برای دستیابی به نتایج مورد نظر شهروندان، به دست می‌آورد (پیپر و همکاران ۲۰۱۱، مک کارتای و همکاران ۲۰۱۶).

علاوه بر این، مشروعیت اجرایی در هنگ‌کنگ از یک طریق با سنگاپور خیلی متفاوت است. در حالی که دولت‌های هر دو شهر مشروعیت سیاسی را از توانایی‌شان برای دستیابی مداوم به سطوح بالایی از رشد اقتصادی به دست می‌آورند، برخی از عناصر مشروعیت اجرایی دولت استعماری هنگ‌کنگ نیز از تمایل و توانایی‌اش برای حفظ آزادی‌های مدنی بالا ناشی می‌شود. این با بسیاری از کشورهای توسعه‌گرای آسیایی، که به جای توسعه تمایل به محدود کردن آزادی‌های مدنی دارند، متفاوت است. همان‌طور که سینگ (۱۹۹۶، ص ۳۴۶) اشاره کرد، دولت استعماری «با برآورده ساختن خواسته‌های عمومی برای ثبات، رفاه و آزادی‌های مدنی» به مشروعیت سیاسی‌اش دست یافت.

با این حال، پس از واگذاری این بیشتر تغییر خواهد کرد، چرا که دولت هنگ‌کنگ، با حکومت تونگ شروع شد، مشروعیت خود را به سرعت از دست داد و باعث اعتراضات گسترده و آشوب و ناآرامی‌های کشور شد (سینگ ۲۰۰۶، اسکات ۲۰۰۷، نگوک ۲۰۱۱). در حالی که این از دست دادن مشروعیت تا حدی می‌تواند ناشی از ناتوانی خدمات کشوری در واکنش به افزایش انتظارات در بین شهروندان باشد، به‌ویژه از نظر مدیریت، بحران‌هایی مانند بحران مالی آسیا در سال ۱۹۹۷ یا شیوع SARS در سال ۲۰۰۳، نقض در طراحی قانون اساسی، محدودیت‌های نهادی و محدودیت‌های مالی نیز مقصر بودند (اسکات ۲۰۰۰، صفحات ۳۳-۳۶، چونگ ۲۰۰۴، ص ۲۰).

به عنوان مثال، حقوق مبنایی که به عنوان قانون اساسی برای دولت هنگ‌کنگ می‌شود، قدرت را در یک نیروی اجرایی سیاسی که توسط نخبگان توسعه‌گرا منصوب می‌شود، تثبیت می‌کند، که در عین حال یک پارلمان نسبتاً ضعیف را تشکیل می‌دهد (اسکات ۲۰۰۰، ص ۳۰). همراه با افزایش سیاست‌زدگی و نقش روزافزون دموکرات‌های چپ‌گرا، این کمبودهای سازمانی منجر به «تقسیم‌بندی» سیستم سیاسی هنگ‌کنگ شد، که به نوبه خود منجر به انحطاط مشروعیت دولت شد (اسکات ۲۰۰۰).

علاوه بر این، اسکات (۱۹۹۳) استدلال می‌کند که سازگاری‌های پس از واگذاری، به نهادهای سیاسی هنگ‌کنگ به اندازه کافی دارای اعتبار قانونی، توجیه اخلاقی و رضایت عمومی مورد نیاز برای حفظ مشروعیت خروجی نبود. به عبارت دیگر، هنگ‌کنگ پس از تحویل به چین، افت مشروعیت اجراییش را، با تلاش پکن برای سازگاری یا اصلاح نهادهای سیاسی کشور، به عنوان یک کاتالیزور اصلی برای این افت در مشروعیت، تجربه کرد.

از این رو برخلاف دولت سنگاپور، که طی سال‌ها با هدف حفظ مشروعیت اجرایش درگیر «کار ایدئولوژیک» است (تان ۲۰۱۲، ۲۰۰۸)، تلاش‌های هنگ‌کنگ پس از تحویل به چین برای اصلاح یا تطبیق نهادهای سیاسی‌اش، ظاهراً برای تقویت اقتدار دولت یا مشروعیت سیاسی، ممکن است به ظاهر منجر به کاهش مشروعیت اجراییش شود (اسکات ۱۹۹۳، ۲۰۰۰، ۲۰۰۷، ۲۰۰۷، سینگ ۲۰۰۸).

گذشته از کمبودهای سازمانی یا شکست‌های سیاستی، کاهش مشروعیت اجرایی در هنگ‌کنگ نیز با تغییرات گسترده اجتماعی، سیاسی و اقتصادی همراه بوده است که بر ارزش‌های پسا‌ماتریالیستی و همچنین دیدگاه کمتری از دموکراسی تأکید می‌کند که بر خلاف مدل کنونی نئولیبرال و مبتنی بر اقتصاد موجود دولت در هنگ‌کنگ است (ناگوک ۲۰۱۱). گرچه این تغییرات بدون شک مهم هستند، اما برای پویایی درونی دولت توسعه‌گرا هنگ‌کنگ مستقل هستند و از این رو در تحلیل این کتاب تأثیری چندانی نخواهد داشت.

نتیجه‌گیری

این فصل مروری کلی بر نقش و هویت هنگ‌کنگ به عنوان یک دولت توسعه‌گرا داشت. علی‌رغم شهرت آن به عنوان یکی از آزادترین اقتصادهای جهان و مدافع اصول حاکم بر اقتصاد آزاد، مداخله و تمرکز دولت در توسعه اقتصادی هنگ‌کنگ بیش از آنچه که تصور می‌شود وجود دارد. همان‌طور که در مباحث این فصل نشان داده شد، هنگ‌کنگ دارای تمام مولفه‌های یک دولت توسعه‌گرای اولیه است، اگرچه اختلافاتی در برخی از این مولفه‌ها وجود دارد.

مانند بسیاری از دولت‌های توسعه‌گرا، یک نخبه توسعه که هم از منافع عمومی و هم از منافع خصوصی برخوردار است، با اجرای ابتکارهای سیاست توسعه محور به رهبری یک سازمان راهبری، در این مورد اداره بازرگانی و توسعه اقتصادی، توسعه اقتصادی را در هنگ‌کنگ پیش می‌برد. با این حال، همانند سنگاپور، رشد روزافزون تنوع و پیچیدگی اقتصاد هنگ‌کنگ، سازمان‌های تخصصی‌تری را ایجاد کرده است که به عنوان سازمان‌های راهبری (pilot agency) برای صنایع و بخش‌های خاص فعالیت می‌کنند. این موارد شامل اداره نوآوری و فناوری برای اقتصاد دانش‌بنیان هنگ‌کنگ و خدمات و اداره خزانه داری برای بخش خدمات مالی آن است.

از همه مهم‌تر، نقش‌ها و فعالیت‌های نخبگان توسعه‌گرا و سازمان‌های راهبری توسط ساختارهای ایدئولوژیکی دولت توسعه‌گرا هدایت می‌شوند. به عنوان مثال، دولت هنگ‌کنگ بر اساس مشروعیت اجرایی، ایجاد اعتماد و پشتیبانی سیاسی توانایی‌اش برای دستیابی به رشد اقتصادی فراوان و بهبود مداوم کیفیت زندگی نظارت می‌کند. با این حال، و همان‌طور که قبلاً توضیح داده شد، با رشد سیاست‌زدگی در جمعیت که خواستار اصلاحات سیاسی هستند، و اغلب از طریق اعتراضات عمومی بیان می‌شود، این مشروعیت عملکرد به تدریج تخریب می‌شود.

این فروپاشی در مشروعیت اجرایی تا حدودی مربوط به دومین اصل ایدئولوژیک کشور توسعه‌گرای هنگ‌کنگ است: استقلال نسبی. در حالی که عمل استقلال نسبی دولت به سازمان‌های راهبری و سیاست‌گذاران هنگ‌کنگ اجازه داده بود تا یک تفاوت جزئی بین استقلال سیاست و روابط نزدیک با منافع اقتصادی و اجتماعی وجود داشته باشد، نفوذ سیاسی روزافزون نخبگان تجاری که اغلب از طریق روش‌های متداول شده مانند شورای قانون‌گذاری یا رئیس کمیته اجرایی انتخابات اعمال می‌شود، با عدم حق رأی عمومی هنگ‌کنگ همراه شده است و تا به این دیدگاه برسد که دولت ممکن است بیشتر «نهادینه شده» باشد تا استقلال داشته باشد.

به نظر می‌رسد که این برداشت رو به رشد از نتایج تجارت، با توجه به اینکه دولت به جای منافع اجتماعی بیشتر به عنوان نماینده منافع تجاری شناخته شده است، به کاهش مشروعیت اجرایی هنگ‌کنگ کمک کرده است (چونگ ۲۰۰۴، چان و چان ۲۰۱۷، فونگ ۲۰۱۷). چنین تغییراتی ایدئولوژیکی بر روابط دولت هنگ‌کنگ با منافع اقتصادی غیردولتی و جامعه مدنی نیز تأثیر گذاشته است. با توجه به منافع اقتصادی غیردولتی، تأکید بر توافق حاصل از نتیجه بین سیاست و نخبگان تجاری، به جای توافق رویه‌ای که معمولاً در بیشتر سازمان‌های دموکراتیک وجود دارد، منافع سیاسی و تجاری را بیشتر همسو می‌کند.

با این حال، و همان‌طور که گفته شد، این تأکید بر نتیجه توافق رویه‌ای ممکن است باعث اعتراض عمومی در محله‌های مختلف جامعه هنگ‌کنگ شود که احساس می‌کنند از روند سیاسی و سیاستی دولت کنار گذاشته شده‌اند (چنگ ۲۰۱۴، هوئی و لاوی ۲۰۱۵، کادینگ ۲۰۱۷، لام و کوپر ۲۰۱۷). دولت هنگ‌کنگ با توجه به تمایل خود برای حفظ ثبات سیاسی اجتماعی و مناسب بودن فضای کسب‌وکارش، با افزایش تلاش‌های پلیس و اجرایش، به چنین اعتراضاتی واکنش نشان داده است. این بردباری رو به کاهش در برابر اعتراضات مدنی، علی‌رغم سابقه آزادی‌های مدنی قوی هنگ‌کنگ، به سایر سازمان‌های جامعه مدنی نیز سرایت کرده است.

اکنون واضح است که علی‌رغم تابعیت تاریخی‌اش از مدل دولت توسعه‌گرا، حاکمیت اقتصادی و توسعه در هنگ‌کنگ به سرعت در حال تغییر است. در حالی که مدل دولت توسعه‌گرا همچنان در بین سیاست‌گذاران و نخبگان کسب‌وکار تأثیرگذار است، رشد سیاسی و فشارها برای اصلاحات سیاسی منجر به زوال برخی از اجزای ویژه کشور توسعه‌گرای هنگ‌کنگ شده است. هم در هنگ‌کنگ و هم در سنگاپور، واقعیت‌های سیاسی-اجتماعی گسترش داده می‌شوند و محدودیت‌های مفهومی رویکرد دولت توسعه‌گرا را به چالش می‌کشد.

این نشان می‌دهد که تجدیدنظر مفهومی یا اصلاح نظری مدل دولت توسعه‌گرا لازم است. سعی می‌کنم در فصل ۶ به این موضوع بپردازم. جدا از این واقعیت‌های سیاسی-اجتماعی، هم هنگ‌کنگ و هم سنگاپور با تغییرات مهم‌تری در اقتصاد خود روبه‌رو هستند. خصوصاً، ظهور اقتصاد مبتنی بر دانش و دیجیتال منجر به تحول دیجیتالی اساسی در هر دو شهر شده است که تلاش می‌کنند تبدیل به «شهرهای هوشمند» شوند. این تحول دیجیتالی پیامدهای سیاسی-اقتصادی قابل توجهی را برای هر دو شهر به همراه دارد و این نیاز را برای هر دو دولت برای بازسازی پایه‌های سازمانی و ایدئولوژیکی رویکردهای دولت توسعه‌گرای آن‌ها برای حاکمیت اقتصادی ایجاد می‌کند.

در فصل بعدی در مورد تبدیل دیجیتالی هنگ‌کنگ و سنگاپور به شهرهای هوشمند پیشرو بحث خواهیم کرد. سپس با تأکید بر تجربیات هنگ‌کنگ و سنگاپور در فصل ۶ به پیامدهای این تحول دیجیتال در مدل دولت توسعه‌گرا خواهیم پرداخت.

تبدیل شدن به شهرهای هوشمند

طبق گفته جسوپ (۲۰۱۶، صص ۲۷-۲۸)، بحران مالی آسیا در سال ۱۹۹۷ یک بررسی برای راهبردهای اقتصادی و سیاسی جایگزین در میان دولت‌های پیشرو توسعه‌گرای آسیایی را به دنبال داشته است که می‌تواند برای ارزیابی مجدد رویکرد دولت توسعه‌گرا برای رشد اقتصادی با استفاده از دو راهبرد خروج اصلی یعنی اقتصاد دانش‌بنیان و مالی‌گرایی نئولیبرالی (از رشد اقتصادی صادرات‌گرا تاکنون) مشخص شده است.

در حالی که مالی‌گرایی، از دهه ۱۹۷۰، تبدیل هنگ‌کنگ و سنگاپور را به مراکز پیشرو مالی جهانی هدایت کرده است (کارول و جارویس ۲۰۱۴، و و ۲۰۱۶a، ۲۰۱۷a)، تغییر بعدی به سمت یک اقتصاد مبتنی بر دانش منجر به یک دگرگونی دیجیتالی شده است که هنگ‌کنگ و سنگاپور در حال رقابت بوده و در تلاشند تا به شهرهای هوشمند پیشرو تبدیل شوند که توانایی استفاده از آخرین فناوری‌های دیجیتال و داده‌ها را در فرایندهای سیاست و توسعه صنعتی شان دارند.

با این وجود این تحول دیجیتالی به هیچ وجه جایگزین تحول مالی قبلی این دو شهر نیست. در مقابل، نکات کلیدی تکمیلی و مشترک بین اقتصاد دانش‌بنیان و مالی‌گرایی با سیاست‌گذاران که به طور فزاینده‌ای از امکانات اقتصادی و فناوری مرتبط با ظهور یک «مرکز مالی هوشمند» آگاه هستند (منون ۲۰۱۵) وجود دارد. چنین رابطه تکاملی میان فناوری و امور مالی به نکته مهم‌تری در مورد فرصت‌های اقتصادی مرتبط با اقتصاد دیجیتال اشاره دارد.

در واقع، تلاش هر دو دولت برای تبدیل شهرهای خود به شهرهای هوشمند اساساً، خواه با افزایش کارایی شهری، تحریک نوآوری و بهره‌وری و یا توسعه صنایع دیجیتال جدید مانند تجزیه و تحلیل داده‌ها یا اینترنت اشیا، به خواسته آن‌ها برای توسعه اقتصادی مربوط می‌شود. (کالدر ۲۰۱۶، اسپرینگ

سنگاپور ۲۰۱۶، واتس و پورنل ۲۰۱۶، وودهوس ۲۰۱۶، چاوو ۲۰۱۷). این امر در ابتکار ملت هوشمند سنگاپور و همچنین پیدایش طرح «هنگ‌کنگ هوشمند» مشهود است (بلاکریشنان ۲۰۱۶، دفتر مدیر اطلاعات رییس دولت ۲۰۱۶a، دفتر برنامه ملت هوشمند ۲۰۱۷).

از این رو زیر پوشش شهر هوشمند، مدل دولت توسعه‌گرایی قرار دارد که البته تاکنون رشد اقتصادی را هم در هنگ‌کنگ و هم در سنگاپور، هر چند با برخی تغییرات، پیش برده است.

در این فصل که به طور ویژه‌ای بر پایه‌های توسعه این راهبردها تمرکز دارد، یک مرور کلی از راهبردهای شهر هوشمند دو شهر ارائه خواهد شد. با ایجاد راهبردهای شهر هوشمند دو شهر در چارچوب مدل دولت توسعه‌گرا، این فصل اساس تجربی فصل ۶ را ارائه می‌دهد، که در آن مبانی مفهومی تکامل یافته «دولت توسعه‌گرای هوشمند» بحث خواهد شد.

بحث را با مقدمه‌ای کلی در مورد شهرهای هوشمند شروع خواهیم کرد، و مروری بر درک موجود از تشکیل یک شهر هوشمند و تأثیرات آن بر سیاست و سیاستمداری ارائه می‌دهم. پس از ایجاد درکی واضح و آگاهانه از شهر هوشمند، سپس در مورد راهبردها و ابتکارهایی که زیربنای تحول شهر هوشمند سنگاپور است، بحث می‌کنم و به دنبال آن بحث مشابهی در مورد هنگ‌کنگ صورت خواهد گرفت.

شهرهای هوشمند

هم به عنوان تصویری کلی و هم در عمل، در شهرهای هوشمند، فناوری و پیچیدگی شهری مشترکی وجود دارند. خصوصاً، بیشتر تصور کلی فعلی ما از شهرهای هوشمند به دلیل امکان استفاده از فناوری اطلاعات و ارتباطات پیشرفته یا فناوری داده برای بررسی مشکلات سیاسی شهری بسیار پیچیده، و حتی غیرقابل حل، پیش‌بینی شده است. بنابراین اصل و اساس تصور کلی یک شهر هوشمند بر این فرض است که می‌توان با استفاده از تجزیه و تحلیل داده‌ها و حسگرهایی که امکان جمع‌آوری اطلاعات کارآمدتر و مؤثرتر را فراهم می‌کنند، مسائل پیچیده و «مشکلات هولناک»، به‌ویژه حمل‌ونقل شهری، جرم و جنایت، بهداشت و درمان و آموزش و پرورش و دیگر موارد، مورد توجه قرار گیرند (باتی ۲۰۱۳، کیچن ۲۰۱۴، پرا و همکاران ۲۰۱۴، گوداسپید ۲۰۱۵، استیمل ۲۰۱۵).

این نظریه شهر هوشمند به عنوان منشا راه‌حل‌های سیاستی طی دهه گذشته به طور فزاینده‌ای برجسته شده است، در حالی که شهرهای سراسر جهان به دنبال استفاده از تجزیه و تحلیل داده‌ها برای رسیدگی به مسائل مدنی و شهری هستند (باتی ۲۰۱۳، کیچن ۲۰۱۴، تونسند ۲۰۱۴، گد اسپید ۲۰۱۵، استیمل ۲۰۱۵). این اغلب شامل استفاده از پلتفرم‌های تبادل داده (گلداسمیت و کرافورد

۲۰۱۴، میسوراکا و همکاران ۲۰۱۴، نواک ۲۰۱۵)، «دانشوردهای مدیریتی شهر» (کیتچن و مک اردل ۲۰۱۶، دامری ۲۰۱۷)، و همچنین شبکه‌های حسگر و لوازم و وسایل دیجیتالی تقویت شده است، که همین طور به عنوان «اینترنت اشیا» نیز شناخته می‌شود (فیلیپونی و همکاران ۲۰۱۰، باکیسی و همکاران ۲۰۱۲، گوبی و همکاران ۲۰۱۳، پیرو و همکاران ۲۰۱۴، زانلا و همکاران ۲۰۱۴).

همچنین این مهم است که بحث فعلی درباره شهرهای هوشمند در یک خلا مفهومی و ادراکی شکل نگیرد. در مقابل، این موضوع بر اساس مجموعه کارهای موجود در زمینه استفاده از نوآوری‌های فناوری، به ویژه ICT پیشرفته، برای پیگیری درباره موضوعات سیاسی ساخته شده است. این کار با نظریه دولت الکترونیکی آغاز شد، که توسط وست (۲۰۰۴، ص ۱۶) به عنوان «ارائه اطلاعات و خدمات دولت به صورت آنلاین از طریق اینترنت یا سایر ابزارهای دیجیتالی» تعریف شده است. در واقع، بیشتر زمینه دولت الکترونیکی بر ارائه خدمات عمومی از طریق مکانیزم‌ها و پلتفرم‌های آنلاین متمرکز است (نوریس و ردیک ۲۰۱۳، میجر و بولیوار ۲۰۱۶).

با این حال، تأکید بر ارائه خدمات عمومی به این معنی است که تغییرات سیاست مرتبط با دولت الکترونیکی طبیعی افزایشی دارند و دامنه محدودی برای داده‌ها یا مشارکت شهروندان دارند (نوریس و ردیک ۲۰۱۳، میجر و بولیوار ۲۰۱۶). در واقع، وست (۲۰۰۴، ص ۲۴) متوجه این نکته شده است که اجرای ابتکارهای دولت الکترونیکی اعتماد عمومی یا اطمینان در دولت را افزایش نمی‌دهد. اگرچه در برخی موارد مراحل یکپارچگی سیستم‌ها در دولت الکترونیکی وجود داشته است، اما چنین تلاش‌هایی با تأکید بر پلتفرم «فروشگاه چند منظوره» برای شهروندان، دیدگاه ارائه خدمات و عملکرد را حفظ می‌کنند (لاین و لی ۲۰۰۱).

با این حال، تقاضاهای زیاد شهروندان برای مشارکت در سیاست‌ها و فرایندهای سیاسی موجب تغییر گسترده نظام‌مند از «حکومت» به «حکمرانی» در میان دانشمندان و متخصصان سیاست می‌شود. (رودز ۱۹۹۶، ۱۹۹۷، ویس ۲۰۰۰، نیومن و همکاران ۲۰۰۴، آنسل و گاش ۲۰۰۸، دویتی و گالاژ ۲۰۰۸، کولباچ ۲۰۰۹، دویتی و همکاران ۲۰۱۰، فوکویاما ۲۰۱۳). این امر باعث ظهور زمینه "دولت الکترونیکی" شد که می‌خواهد مفاهیمی از مشارکت عمومی و فرایندهای دموکراتیک را در بر گیرد (چادویک ۲۰۰۳، داوز ۲۰۰۸). آنچه که پدید آمده، درک کلی‌تری از چگونگی استفاده از فناوری برای رشد فرایندهای سیاسی حکومت است.

به عنوان مثال، داوز (۲۰۰۸) دولت الکترونیکی را به عنوان «استفاده از فناوری اطلاعات و ارتباطات (ICT) برای پشتیبانی از خدمات عمومی، اداره دولت، فرایندهای دموکراتیک و روابط بین شهروندان،

جامعه مدنی، بخش خصوصی و دولت» تعریف می‌کند. از این رو، علاوه بر افزایش ارائه خدمات عمومی، دولت الکترونیکی، یا از طریق مشاوره آنلاین، مشارکت کاربران در طراحی و ارائه خدمات عمومی، و یا از طریق شفافیت بیشتر و همکاری منبع باز در داخل و در میان سازمان‌های عمومی، بر پتانسیل مشارکت بیشتر مردم در فرایندهای سیاست‌گذاری دولت‌ها تأکید دارد (چادویک ۲۰۰۳). مارچ و مکنیون (۲۰۰۳، ص ۷۵) توضیح مختصری درباره این تفاوت بین دولت الکترونیکی و حکمرانی الکترونیکی ارائه می‌دهد این‌که:

دولت الکترونیکی به دنبال فراهم کردن اطلاعات و معاملات معمول دولت با استفاده از ابزارهای الکترونیکی است، به‌ویژه مواردی که از فناوری‌های اینترنتی، چه از طریق خانه و محل کار یا از طریق کیوسک‌های عمومی، استفاده می‌کنند. حکمرانی الکترونیکی یک رابطه با واسطه فناوری بین شهروندان و دولت‌های آن‌ها از منظر احتمالی مشورت الکترونیکی بر سر ارتباطات مدنی، تحول سیاست‌ها و حالت‌های دموکراتیک خواسته شهروندان است.

علاوه بر این، مارچ و مک نیون نیز دولت الکترونیکی را با اجرای سیاست و حکمرانی الکترونیکی و نیز با تدوین و تصمیم‌گیری سیاست‌ها مرتبط دانسته‌اند، و مشاهده می‌کنند که «حکمرانی بر روش‌هایی که در آن تصمیم‌های گرفته می‌شود، تأکید می‌کند، در حالی که دولت بر روشی تأکید می‌کند که این تصمیم‌های انجام می‌شود» (مارچ و مک نیون ۲۰۰۳، ص ۷۵). به طور خلاصه، حکمرانی الکترونیکی از تمرکز دولت الکترونیکی بر ارائه خدمات عمومی و اجرای سیاست‌ها، تغییر به سمت شهروندمحوری بیشتر و تصمیم‌گیری مشارکتی را نشان می‌دهد.

با این حال، با وجود رویکرد گسترده‌تر و کلی‌تر، دیگران خاطرنشان کرده‌اند که حکومت الکترونیکی پیشرفت محدودی در افزایش دموکراسی یا تسهیل اصلاحات نهادی داشته است (داوز ۲۰۰۸). حتی در مواردی که دولت‌ها خواهان درگیر کردن فعالان و سهام‌داران در تصمیم‌گیری‌های سیاسی خود هستند، طرفداران حکومت الکترونیکی در شناسایی یا طراحی مدل‌های مناسب برای مشارکت دولتی-خصوصی با چالش‌هایی روبرو شده‌اند (ون در میر و ون ویدن ۲۰۰۳).

این محدودیت‌ها بخشی از آن به دلیل ضعف‌های مفهومی حاکمیت الکترونیکی و بخشی دیگر به دلیل محدودیت‌های فناوری است که طرفداران حکومت الکترونیکی با آن روبه‌رو هستند. ظهور نوآوری‌های جدید فناوری مانند تجزیه و تحلیل داده‌ها، یادگیری ماشینی، هوش مصنوعی و اینترنت اشیا از آن زمان باعث تغییری از حکومت الکترونیکی به حکمرانی هوشمند شده است. با این حال، بیشتر این مطالب به شدت منشأیی در بافت شهری، به‌ویژه شهرهای هوشمند دارد.

این نظریه شهر هوشمند به عنوان منشأیی از راه‌حل‌های سیاسی طی دهه گذشته به طور فزاینده‌ای برجسته شده است، در حالی که شهرهای سراسر جهان به دنبال استفاده از تجزیه و تحلیل داده‌ها برای رسیدگی به مسائل مدنی و شهری هستند (باتی ۲۰۱۳، کیتچن ۲۰۱۴، تونسن ۲۰۱۴، گوداسپید ۲۰۱۵، استیمل ۲۰۱۵). این اغلب شامل استفاده از پلتفرم‌های تبادل اطلاعات (گلداسمیت و کرافورد ۲۰۱۴، میسوراکا و همکاران ۲۰۱۴، نوک ۲۰۱۵)، «دشبوردهای مدیریتی شهر» (کیتچن و مک اردل ۲۰۱۶، دامری ۲۰۱۷)، و همچنین شبکه‌های حسگر و اینترنت اشیا است (فیلیپونی و همکاران ۲۰۱۰، باکیکی و همکاران ۲۰۱۲، گوبی و همکاران ۲۰۱۳، پرا و همکاران ۲۰۱۴، زانلا و همکاران ۲۰۱۴).

با وجود افزایش رو به رشد اهمیت موضوع شهر هوشمند در میان سیاست‌گذاران و حکمرانی شهری، تعاریف آنچه که دقیقاً معنای یک شهر هوشمند را تشکیل می‌دهد همچنان مبهم است (کوکیچی ۲۰۱۴). به طور کلی، درک کنونی از شهرهای هوشمند بر روی یکی از دو جهت‌گیری تمرکز دارد (گروه بانک جهانی ۲۰۱۷):

- ارائه کارآمد خدمات عمومی از طریق استفاده از فناوری‌های «هوشمند» مانند سنسورها، دستگاه‌های ارتباطی و تجزیه و تحلیل داده‌ها؛

- توسعه روابط بهتر شهروندان و دولت از طریق مشاوره و مشارکت شهروندان با فناوری و همچنین استفاده از داده‌های دولت باز برای ایجاد راه‌حل‌های مشترک.

در هر دو مورد، آنچه شهرهای هوشمند را از حکمرانی الکترونیکی یا حکومت الکترونیکی جدا می‌کند، استفاده فراگیر از سنسورها و روش‌های پیشرفته جمع‌آوری اطلاعات است که هم ارائه خدمات عمومی را بهتر می‌کند و هم به روابط دولت و شهروندان کمک می‌کند. بنابراین شهرهای هوشمند دارای جنبه‌های فنی، حکومتی و ارتباطی هستند. این موضوع در اثر نامو و پاردو (۲۰۱۱)، که بین اهمیت و ابعاد فناوری، انسانی و سازمانی یک شهر هوشمند تمایز قائل می‌شوند، توضیح داده شده است. هولندز (۲۰۰۸، ص ۳۰۷-۳۱۰) با استدلال بر اینکه یک شهر هوشمند شامل چهار عنصر کلیدی است، تعریف کلی‌تر و بهتری را ارائه می‌دهد:

- استفاده از زیرساخت‌های شبکه‌ای برای بهبود نتایج اقتصادی و سیاسی و همچنین امکان توسعه فرهنگی-اجتماعی و شهری؛

- تأکید اصولی بر توسعه شهری تحت امر کسب و کار، به جای رویکردی مدیرانه، مستلزم رویکردی کارآفرینانه برای حکومت است؛

- حضور صنایع پیشرفته و خلاق مانند رسانه‌های دیجیتال یا هنر و فرهنگ؛

- نگرانی در مورد پایداری اجتماعی و زیست محیطی.

در هر صورت، یک وجه مشترک که تمام این تعاریف مربوط به شهر هوشمند را زیربنای خود قرار می‌دهد، استفاده از ارتباطات پیشرفته و فناوری‌های دیجیتال برای حل مسائل مربوط به سیاست‌های مدنی یا شهری است.

هدف اصلی چنین تلاش‌هایی وجود زیرساخت‌های ICT شهر هوشمند است. همان‌طور که هولندز اشاره کرده است، ICTها همه شبکه‌های مختلفی را تقویت می‌کند که شهر هوشمند، اعم از حمل و نقل، خدمات تجاری، یا مسکن و سایر خدمات عمومی، را تشکیل می‌دهد و بنابراین «در مرکز اصلی ایده شهر هوشمند قرار دارند» (هولندز ۲۰۰۸، ص. ۳۰۷).

به عبارت دیگر، داشتن زیرساخت ICT کارآمد و قابل اعتماد به دولت‌ها امکان می‌دهد تا شبکه‌های مرتبط بهم مختلفی را ایجاد کند که شهر هوشمند را تشکیل می‌دهند. این موضوع به‌ویژه در مورد اینترنت صدق می‌کند که امکان انجام تراکنش‌های آنلاین را فراهم می‌کند که بیشتر فعالیت‌های مالی و تجاری یک شهر هوشمند را پشتیبانی می‌کنند (Woo ۲۰۱۷). با این حال، فناوری شهر هوشمند فراتر از ICT است، که بدون شک اصول اصلی دولت الکترونیکی و حکومت الکترونیکی را نیز تشکیل می‌دهد. در مقابل، شهرهای هوشمند دارای مجموعه وسیعی از سنسورها، همراه با ظرفیت محاسباتی برای مرتب‌سازی، ذخیره و پردازش داده‌های جمع‌آوری شده توسط این سنسورها هستند.

از نظر سخت‌افزاری، شهرهای هوشمند با استفاده گسترده از سنسورها مشخص می‌شوند که اغلب در زیرساخت‌های فیزیکی و دستگاه‌های دیجیتال نهاده شده‌اند (فیلیپونی و همکاران ۲۰۱۰، رسچ و همکاران ۲۰۱۲، گرکو و بنکاردینو ۲۰۱۴، راتی و کالودل ۲۰۱۶). این با استفاده از تجزیه و تحلیل داده‌ها برای پردازش، تصویرسازی و استفاده از اطلاعات و داده‌های جمع‌آوری شده توسط این سنسورها تکمیل می‌شود (باتی ۲۰۱۳، کیتچن ۲۰۱۴، تونسن ۲۰۱۴، هاشم و دیگران ۲۰۱۶). در حالی که این داده‌ها اغلب متعلق به سازمان‌های راهبری یا نهادهای شرکتی هستند و توسط این سازمان‌ها استفاده می‌شوند، شهرهای هوشمند همچنین به طور فزاینده‌ای با حضور پلتفرم‌های داده آزاد که دسترسی عمومی به داده‌ها را آزاد می‌کنند، اغلب به منظور ترغیب نوآوری و ایجاد مشترک راه‌حل در بین شهروندان، مشخص می‌شود (جانسن و همکاران ۲۰۱۲، گولد اسمیت و کرافورد ۲۰۱۴، میسوراکا و همکاران ۲۰۱۴، جانسن و همکاران ۲۰۱۷).

مهم‌تر از همه، این نوآوری‌های فناورانه اساساً زندگی شهری را، به‌ویژه با توجه به روش‌های مشارکت شهروندان، کسب‌وکارها و دولت‌ها با یکدیگر، تغییر داده است (گلداسمیت و کرافورد ۲۰۱۴، تونسن

۲۰۱۴، راتی و کلاودل ۲۰۱۶). از این رو، برخلاف مفهوم پیشینش، شهرهای هوشمند صرفاً برای ساخت زیرساخت‌ها و سخت افزارهای فناوری یا استفاده از ICT برای ارائه خدمات عمومی نیستند. در مقابل، استفاده فراگیر از حسگرها، استفاده از فناوری‌های پیشرفته جمع‌آوری و پردازش داده‌ها و نقش فزاینده شهروندان و کسب‌وکار در توسعه شهری و صنعتی، حاکی از تحول شهری و اقتصادی بسیار دقیق‌تری نسبت به دولت الکترونیکی یا حکومت الکترونیکی است.

چنین تحولات مهمی در ساختار اقتصادی - اجتماعی بسیاری از شهرهای هوشمند نیز اغلب با یک تغییر اساسی در رویکرد دولت‌ها برای سیاست و حاکمیت شهری همراه بوده است (نام و پاردر ۲۰۱۱، میجر و بولیوار ۲۰۱۶، وو b۲۰۱۷). به عنوان مثال، استفاده از تجزیه و تحلیل داده‌ها و فناوری‌های «کاربردی» برای سیاست‌گذاری منجر به پیدایش یک شهر «کاربردی» یا «واکنشی» شده است که دارای حساسیت بیشتری در جمع‌آوری بازخورد سیاسی و رسیدگی به مشکلات سیاسی می‌باشد (رسچ و همکاران ۲۰۱۲، گلد اسمیت و کراوفورد ۲۰۱۴، گرکو و بنکاردینو ۲۰۱۴، پرا و همکاران ۲۰۱۴). این امر به‌ویژه در حوزه سیاست‌های شهری با برنامه‌های بازخورد شهرداری مانند برنامه ۳۱۱ یا برنامه خدمات یکسره سنگاپور که امکان دسترسی به بازخورد شهروندان در زمان واقعی را برای سیاست‌گذاران فراهم می‌کند، مشهود است.

از همه مهم‌تر، این تأکید بر «حساسیت» یا «دریافت» با استفاده از ابزارها و پلتفرم‌های دیجیتالی جدید، مشارکت مدنی و همکاری سیاسی با صنعت و فعالان جامعه را بیشتر مورد توجه شهروندان و جوامع قرار می‌دهد. (باکیک و همکاران ۲۰۱۲، گلد اسمیت و کراوفورد ۲۰۱۴، تاونسند ۲۰۱۴). همان‌طور که مایجر و بولیوار اشاره کردند، «حکمرانی شهر هوشمند در واقع ساختن اشکال جدید همکاری انسانی از طریق استفاده از ICT برای دستیابی به نتایج بهتر و روندهای بازتر حاکمیت است» (مایجر و بولیوار ۲۰۱۶). در واقع، ICT با تسهیل در به اشتراک‌گذاری اطلاعات و یکپارچه‌سازی در میان سازمان‌های عمومی و شهروندان به عنوان یک عامل توانمند برای اداره هوشمند شهر دیده شده است (پیرا و همکاران ۲۰۱۷).

در واقع، این تأکید بر همکاری آشکار و مشارکت مدنی است که شهرهای هوشمند را از دولت الکترونیکی جدا می‌کند. در حالی که طرفداران دولت الکترونیکی تمایل به اتخاذ رویکرد دولت محور و رویکرد بالا به پایین برای ترغیب استفاده از ICT پیشرفته توسط سازمان‌های راهبری دارند، شهرهای هوشمند به جای همکاری عمومی - خصوصی و مشارکت سیاست، اغلب بر اشتراک داده‌ها، تأکید می‌کنند. علاوه بر این، یک جنبه شهری - فضایی اصلی برای حاکمیت شهر هوشمند وجود دارد.

همان‌طور که روچه (۲۰۱۴) اشاره کرده است، یک شهر هوشمند با «توانایی برای ایجاد شرایط مطلوب برای به‌دست آوردن اپراتورهای شهری (شهروندان، سازمان‌ها، شرکت‌های خصوصی و غیره) که به‌طور فعال در پویایی‌های نوآوری اجتماعی-فضایی درگیر هستند، مشخص می‌شود».

این رویکرد مشارکتی همچنین اغلب میزان مشخصی از اختلال در فرایندهای سیاست، با تغییر سیاستی که اغلب تحول‌گرا و غیرقابل پیش‌بینی است، را نشان می‌دهد، در حالی که دولت الکترونیکی با تغییرات زیادی در فرایندها و نتایج سیاست همراه است (نوریس و ردیک ۲۰۱۳). فراتر از تغییر سیاست‌ها، شهرهای هوشمند همچنین با گرایش تغییرات تحول‌آفرین در کل روند حاکمیت شهری همراه بوده‌اند، که اغلب منجر به اصلاحات اجرایی می‌شوند (میجر و بولیوار ۲۰۱۶، وو ۲۰۱۷b). در مقابل، دولت الکترونیک به‌طور معمول به عنوان ابزاری برای اصلاحات اجرایی پذیرفته نمی‌شود (کرامر و کینگ ۲۰۰۶) و همچنین احتمالاً باعث ایجاد تغییرات اساسی در روندهای حاکمیت نمی‌شود (تورس، پینا و رویو ۲۰۰۵).

حتی در مواردی که ابتکارهای دولت الکترونیک منجر به اصلاحات اجرایی شده است، این اصلاحات تمایل به تأکید بر تمرکززدایی اجرایی و یا نظارت بیشتر دولت بر عملکردها و فعالیت‌های اصلی سیاست دارند (ما و دیگران ۲۰۰۵).

در واقع، ابتکارهای دولت الکترونیک دوست دارد به عنوان یک دولت توسعه‌گرا تلقی شود، که «غیرمشارکتی و غیرمشورتی» است و اغلب با اصلاحات جدید مدیریت عمومی (NPM) همراه است (اسپازف و اسپلدر ۲۰۰۱، تورس، پینا و اسرت ۲۰۰۵، تورسا، پینا و رویو ۲۰۰۵). با تأکید بر همکاری عمومی-خصوصی و ایجاد سیاست‌های مشترک، شهرهای هوشمند تغییر واضحی در سبک مدیریت عمومی، از NPM تحول‌گرا برای سبک مشارکتی، فراگیر و شهروندمحور مدیریت دولتی، را نشان می‌دهند (پاسکالوا ۲۰۱۱، لی و لی ۲۰۱۴، دامری و رسیاردی ۲۰۱۷، پاسکالوا و دیگران ۲۰۱۸).

به‌طور خلاصه، پیدایش شهرهای هوشمند باعث ایجاد شیوه‌های جدیدی در سیاست و حکومت شده است. خصوصاً، حکومت شهر هوشمند تمایل دارد رویکردی یکپارچه‌تری داشته باشد که به جای صرفاً کارایی در ارائه خدمات عمومی، بر پاسخگویی و شفافیت فرایندهای سیاست شهر تأکید کند (گیل گارسیا ۲۰۱۲، گلداسمیت و کراوفورد ۲۰۱۴، نووک ۲۰۱۵، میجر و بولیوار ۲۰۱۶). این تأکید بر همکاری و پاسخگویی، حاکمیت شهر هوشمند را از نظر مفهومی از دولت الکترونیک متمایز می‌کند، که نشان‌دهنده توسعه رویکردهای NPM است که بر کارایی خدمات عمومی و نظارت دقیق‌تر دولت بر فرایندها و نتایج سیاست تأکید دارند.

همان‌طور که مباحث زیر نیز نشان خواهد داد، چنین تغییراتی در سیاست و حکومت باعث ایجاد اصلاحات اجرایی گسترده‌تری، مانند ایجاد سازمان‌های جدید برای همکاری‌های خصوصی - عمومی بیشتر و هدایت دیجیتالی‌سازی کلی دولت، شده است. در حالی که چنین تغییرات دیجیتالی کامل شده‌ای در سیاست‌ها و فرایندهای حکمرانی در حوزه موجود به خوبی اثبات شده است، اما در مورد مکان و نقش دولت توسعه‌گرا در میان تحولات شهر هوشمند، چیزهای کمتری گفته شده است. با توجه به دیجیتالی‌شدن سریع دولت‌های مهم توسعه آسیایی مانند هنگ‌کنگ، سنگاپور، کره جنوبی و تا حدودی چین، نیاز به رفع این شکاف در حوزه موجود دارند و لازم است این اختلافات زیاد را حل کنند.

در حالی که گفته شده است که با پیدایش یک «دولت شبکه‌ای» دولت توسعه‌گرا کاهش یافته است، اما این استدلال‌ها با اغماض تأیید می‌کنند که مفاهیم و مولفه‌های اصلی دولت توسعه‌گرا در این «دولت‌های شبکه‌ای» همچنان با اهمیت و باقی می‌مانند (لارسون و پارک ۲۰۱۴). علاوه بر این، بسیاری از بحث‌های کنونی در مورد شهرهای هوشمند تأکید زیادی بر توسعه اقتصادی داشته‌اند، به‌ویژه روش‌هایی که از طریق آن‌ها شهرهای هوشمند می‌توانند رشد اقتصادی را افزایش دهند (فرگوسن ۲۰۱۳، اسپنسر ۲۰۱۵، کالدز ۲۰۱۶، شیچیخ و همکاران ۲۰۱۶). بدیهی است که، توسعه اقتصادی همچنان یک نگرانی اصلی برای سیاست‌گذاران در شهرهای هوشمند نوظهور، مانند هنگ‌کنگ، سنگاپور و سئول است.

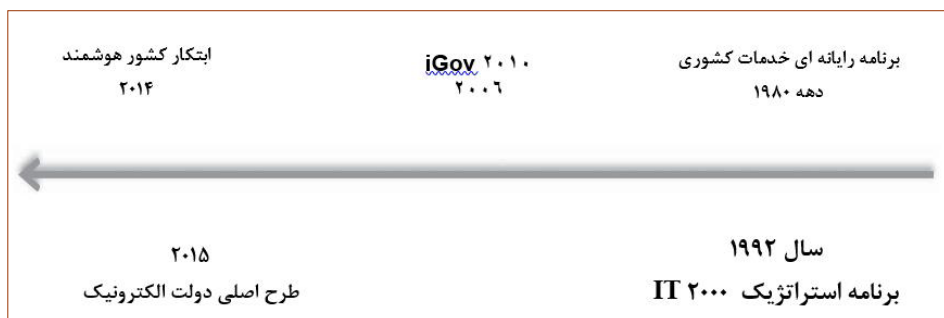
به عبارت دیگر، ظهور شهرهای هوشمند به ضرر مدل دولت توسعه‌گرا نبوده است. همان‌طور که در فصل بعدی بحث خواهیم کرد، شهرهای هوشمند پدیدار شده، به‌ویژه آن‌هایی که در شرق آسیا واقع شده‌اند، عناصر و مولفه‌های اصلی دولت‌های توسعه را، البته با برخی سازگاری‌ها و اصلاحات، حفظ کرده‌اند. قبل از شروع بحث در مورد این سازگاری‌های «هوشمند» برای مدل دولت توسعه‌گرا و مفاهیم نظری‌شان، ابتدا یک مروری کلی بر شهرهای هوشمند سنگاپور و هنگ‌کنگ ارائه خواهیم داد.

سنگاپور

در حالی که هنگ‌کنگ و سنگاپور بلندپروازی و اشتیاق خود را برای تبدیل شدن به شهرهای هوشمند ابراز کرده‌اند، اتفاق نظر گسترده‌ای وجود دارد مبنی بر اینکه تلاش‌های سنگاپور، چه از نظر اثربخشی سیاست، میزان اقتصاد دیجیتال و چه از نظر عملکرد در مورد رتبه‌بندی شهرهای هوشمند، موفقیت بیشتری را به همراه داشته است (ازار و زاهاریا ۲۰۱۶، وودهوس ۲۰۱۶، وو ۲۰۱۷، یونگ و سینگا ۲۰۱۷). در واقع، سنگاپور به عنوان برترین و بهترین شهر هوشمند جهان رتبه‌بندی شده است (جونپیر رسرچ

۲۰۱۶a، ۲۰۱۶b). همان‌طور که در زیر بحث خواهم کرد، تبدیل سنگاپور به یک شهر هوشمند یک امر دولت‌محور است، و دولت ابتکارهای کلیدی مختلف را برای ایجاد این تحول و تغییر انجام می‌دهد. در روند تحول شهر هوشمند سنگاپور، ابتکار ملی هوشمند وجود داشت که در سال ۲۰۱۴ برای کنترل داده‌ها و راه‌حل‌های فناوری با هدف بررسی و توجه به مشکلات و مسائل سیاست‌های شهری آغاز شده بود (لی ۲۰۱۴). با این حال، توجه به این نکته نیز مهم است که تحول دیجیتال سنگاپور قبل از ابتکار ملی هوشمند است. با «برنامه کامپیوتری خدمات اجتماعی» که در اواخر دهه ۱۹۸۰ معرفی شد، شروع شد و به دنبال آن برنامه راهبردی "IT 2000"، برنامه‌های اقدام دولت الکترونیکی، طرح دولت ابتکاری iGov 2010 و طرح جامع دولت الکترونیک eGov 2015 به اجرا درآمد (سو و همکاران ۱۹۹۳، آرون و یاپ ۲۰۰۰، گوتهک سنگاپور ۲۰۱۷)، که طی دو دهه بعدی، دولت سنگاپور به تدریج فرایندهای سیاسی خود را دیجیتالی کرده است. شکل ۵-۱ یک جدول زمانی این ابتکارهای را ارائه می‌دهد.

همان‌طور که در شکل ۵-۱ نشان داده شده است، تحول دیجیتال سنگاپور در دهه ۱۹۸۰ با تلاش برای معرفی تدریجی ابزارها و برنامه‌های پیشرفته ICT در فرایندهای سیاست‌اش که از قبل ابتکار عمل کشور هوشمند را شروع کرده بود، آغاز شد. با این حال، این ابتکارهای اولیه بر افزایش کارایی در ارائه خدمات عمومی، به‌ویژه از طریق ساده‌سازی وب‌سایت‌های دولتی یا خودکار کردن برخی از جنبه‌های ارائه خدمات عمومی، تمرکز داشتند. در واقع، این ابتکارهای اولیه شامل اتخاذ تدریجی فناوری اطلاعات و ارتباطات (ICT) برای فرایندها و نهادهای سیاسی موجود است.



شکل ۵-۱. ابتکارهای دیجیتالی سازی سنگاپور، اقتباس از جی.جی. وو (۲۰۱۷b)، ابتکار هوشمند

کشور سنگاپور - یک رویکرد سیاستی و سازمانی

چنین رویکردهای افزایشی برای دیجیتالی کردن ارائه خدمات عمومی به طور کلی با اصلاحات NPM مطابقت دارد که سنگاپور یکی از طرفداران اصلی آن بوده است (هاکو ۲۰۰۲، لی و هاکو ۲۰۰۶، اوکی ۲۰۱۵). این، اغلب به معنای خودکار بودن، تمرکززدایی و / یا انعقاد قرارداد با اجزای خاص فرایند سیاست است.

به عنوان مثال می‌توان به برون سپاری کار اشعه ایکس توسط بیمارستان‌های دولتی و پلی کلینیک‌ها برای شرکت‌های تشخیصی داخلی یا خارجی از طریق «رادیولوژی از دور» (بیمارستان عمومی سنگاپور ۲۰۰۷) یا ارائه خدمات عمومی از طریق وب‌سایت‌ها یا پورتال‌های «شهروند الکترونیکی» و سایر موارد، اشاره کرد (وونگ ۲۰۰۸). علاوه بر این، همچنین به این نکته نیز اشاره شده است که چنین ابتکارهای اولیه دولت الکترونیکی، کثرت‌گرایی (پلورالیسم) را محدود می‌کند (سیرامش و ریورا-سانچز ۲۰۰۶). در مقابل، ابتکار کشور هوشمند بسیار جامع‌تر است و نشان دهنده یک «تحول دیجیتالی» گسترده‌تر است که هدف آن دیجیتالی کردن تمام جنبه‌های زندگی شهری و همکاری‌های بیشتر دولت با فعالان غیر دولتی مانند کسب‌وکارها، شهروندان و سازمان‌های غیردولتی (NGOs) است. (اداره برنامه ملی ۲۰۱۶، لوک ۲۰۱۷). ابتکار کشور هوشمند در سال ۲۰۱۴ آغاز به کار کرد و هدف آن استفاده از داده‌ها و راه‌حل‌های فناوری برای رسیدگی به موضوعات و مسائل سیاست‌های شهری است. (لی ۲۰۱۴). به طور گسترده، این شامل تلاش‌های گسترده برای جمع‌آوری داده‌ها از طریق سنسورها و دوربین‌های نهاده‌ای شده در کل شهر و تصویرسازی این داده‌ها در سنگاپور مجازی، یک پلتفرم آنلاین برای تصویرسازی داده در زمان واقعی است (واتس و پورنل ۲۰۱۶). خصوصاً، ابتکار کشور هوشمند بر پنج حوزه اصلی سیاست متمرکز شده است (اداره برنامه ملی هوشمند ۲۰۱۷)

- حمل و نقل؛

- سلامتی و توانمندسازی سالمندان؛

- خانه و محیط؛

- بهره‌وری کسب‌وکار؛

- خدمات بخش دولتی.

ابتکارهای سیاست خاص در این پنج حوزه توسط مجموعه‌ای از «فعال‌کننده‌های» زیر هدایت می‌شود (اداره برنامه کشور هوشمند ۲۰۱۷، وو b۲۰۱۷، صص ۴-۳):

- تسهیل راه‌حل‌های هوشمند از طریق بسترهای راهبری و همکاری‌های تحقیقاتی؛

- توسعه فرهنگی و حفظ نوآوری؛

- اشتراک داده‌ها از طریق پورتال داده‌های باز و پلتفرم کشور هوشمند؛
 - سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه (تحقیق و توسعه)؛
 - «آزمایشگاه‌های زنده» برای توسعه و هدایت راه‌حل‌های فناوری؛
 - پیشرفت یک صنعت و اکوسیستم استارت‌آپ؛
 - امنیت سایبری و حریم خصوصی داده‌ها؛
 - ایجاد قابلیت‌های محاسباتی؛
 - برنامه‌های آموزشی در سطوح مختلف، از جمله کودکان خردسال، دانش‌آموزان دبیرستانی و متخصصان کار؛
 - به روزرسانی برنامه‌هایی مانند مهارت‌های آینده؛
 - برنامه بورس تحصیلی کشور هوشمند که دانشمندان و مهندسان مجرب را دعوت می‌کند تا با دولت برای توسعه راه‌حل‌های فناوری همکاری کنند.
- این فعال‌کننده‌ها در اصل ابزارهای سیاسی هستند که در پنج زمینه اعمال می‌شوند. به عنوان مثال، پلتفرم‌های اطلاعات آزاد برای توسعه راه‌حل‌های حمل‌ونقل شهری و ارائه خدمات عمومی استفاده شده‌اند، در حالی که آزمایش‌های مقدماتی برای توسعه راه‌حل‌های فناوری مانند وسایل نقلیه خودکار و فناوری‌های خانه‌های هوشمند استفاده شده است. (اداره برنامه کشور هوشمند ۲۰۱۷). اخیراً، دولت سنگاپور پنج «پروژه ملی راهبردی» را شناسایی کرده است که به طور بالقوه می‌توانند پایه و اساس ابتکار عمل کشور هوشمند را تشکیل دهند (اداره دولت دیجیتال و کشور هوشمند ۲۰۱۷).
- **چارچوب هویت ملی دیجیتال:** برای اسان کردن معاملات دیجیتالی مطمئن توسط شهروندان و کسب‌وکارها؛
 - **راه‌اندازی پرداخت الکترونیکی:** برای ترغیب پرداخت‌ها و معاملات بدون پول نقد؛
 - **پلتفرم حسگر ملت هوشمند:** برای مدیریت و تسریع در استقرار سنسورها و دستگاه‌های IOT (اینترنت اشیا)؛
 - **جابه‌جایی شهری هوشمند:** برای افزایش حمل‌ونقل عمومی از طریق استفاده از داده‌ها و فناوری‌های دیجیتال، از جمله هوش مصنوعی و وسایل نقلیه خودکار؛
 - **لحظات مهم زندگی:** که در اصل هدف آن گروه‌بندی و یکپارچه کردن ارائه خدمات عمومی برای شهروندان در لحظات مهم یا مرحله مهمی از زندگی‌شان است و نیاز شهروندان را برای معامله با چندین سازمان راهبری کاهش می‌دهد.

در حالی که این توانمندسازها و پروژه‌های ملی راهبردی راهنمایی‌های اساسی را برای ابتکار ملی هوشمند فراهم می‌کنند، دولت سنگاپور قبلاً اجرای برخی از عناصر ابتکاری را آغاز کرده است. به عنوان مثال، اداره پولی سنگاپور یک چارچوب قانونی ایجاد کرده است که به شرکت‌های نوپا فناوری مالی (FinTech) اجازه می‌دهد تا محصولات خود را در یک محیط کنترل شده آزمایش کنند، در نتیجه خطرات سیستمی برای بخش مالی را کاهش می‌دهد (اداره پول سنگاپور ۲۰۱۶، یحیی ۲۰۱۷). مراکز رشد استارت آپ‌های مختلفی نیز به منظور تشویق شرکت‌های نوپا در زمینه فناوری، توسط ادارات دولتی و سازمان‌های تحقیقاتی مانند دانشگاه‌ها تأسیس شده است.

در سطح ملی، دولت سنگاپور منطقه دریاچه جورونگ (JLD) را به عنوان بستر راهبری برای طرح ابتکاری دولت هوشمند تعیین کرده است (سام ۲۰۱۴). JLD با هدایت URA قصد دارد تجزیه و تحلیل داده‌ها و فناوری‌های حسگر را برای ایجاد «تصمیم‌گیری مبتنی بر داده» در میان ساکنان، کسب و کارها، مدیریت تسهیلات و برنامه‌ریزان شهری در نظر بگیرد (اداره نوسازی شهری ۲۰۱۷a). این سایر مناطق پایلوت که در مناطق مسکونی واقع شده‌اند را تکمیل می‌کند و می‌خواهند فناوری‌های خانه هوشمند را به شهروندان معرفی کنند (اداره نوسازی شهری ۲۰۱۶، ان جی ۲۰۱۷). با این حال، JLD از نظر مقیاس و دامنه با دیگر مناطق راهبری و بسترهای آزمایش متفاوت است.

فراتر از یک بستر آزمایش فناوریانه، پیش‌بینی شده است که JLD به بزرگترین مرکز تجاری و منطقه‌ای خارج از مرکز شهر سنگاپور تبدیل شود (اداره بازسازی شهری ۲۰۱۷b) و با ابتکارهای کشور هوشمند به عنوان ابزاری برای تبدیل JLD به یک مرکز برای اقتصاد آینده شناخته شود (اداره نوسازی شهری JLD، ۲۰۱۷b) با در اختیار داشتن املاک مسکونی دولتی و خصوصی، دو دانشگاه ملی و مجموعه‌ای دیگر از امکانات آموزشی و تفریحی، می‌تواند به عنوان دنیای کوچکی دیده شود که یک شهر هوشمند یا یک کشور هوشمند به نظر می‌رسد. (اداره نوسازی شهری ۲۰۱۷d).

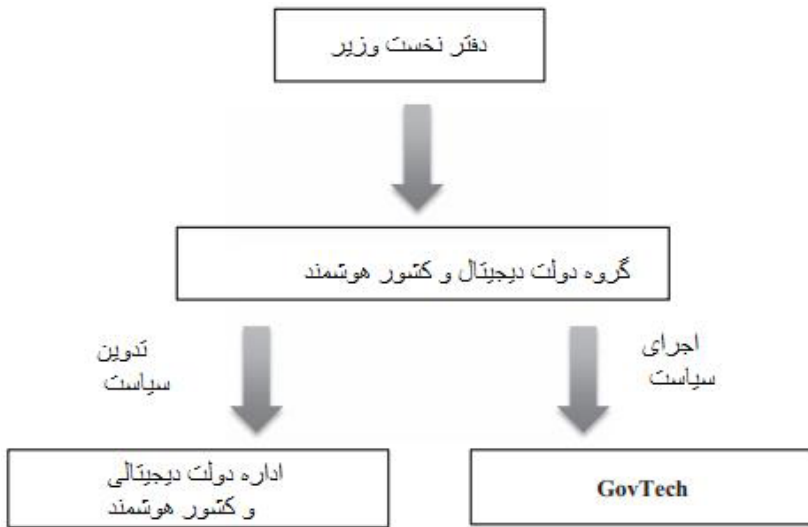
این بدان معناست که JLD برای اهداف اقتصادی - اجتماعی انجام وظیفه می‌کند، و آن به عنوان یک جز اصلی و جدایی ناپذیر دولت توسعه‌گرا سنگاپور به شمار می‌آید. همان‌طور که در بخش بعدی بیشتر بحث خواهیم کرد، شباهت‌های زیادی بین JLD و بستر آزمایشگاه شهر هوشمند هنگ‌کنگ، منطقه شرق کاولون وجود دارد. در هر دو مورد، بسترهای راهبری به عنوان روشی برای توسعه یک منطقه تجاری ثانویه مورد استفاده قرار گرفتند که می‌تواند، چه از طریق ترغیب به نوآوری مبتنی بر داده افزوده شده یا چه از طریق توسعه صنعت داده به عنوان یک بخش رشد، منجر به رشد اقتصادی شود.

در هر صورت، از موضوع بحث شده تاکنون خیلی واضح است که رویکرد سنگاپور برای دیجیتالی‌سازی و توسعه شهر هوشمند کاملاً دولت محور است، و دارای روش‌های سیاستی مانند فعال‌کننده‌های کشور هوشمند و اهداف سیاسی مانند پروژه‌های ملی راهبردی است که توسط دولت، اغلب از طریق سازمان‌های راهبری مانند دولت هوشمند و اداره دولت دیجیتال و سازمان فناوری دولتی (GovTech)، طراحی و هدایت می‌شوند. در واقع، این سازمان‌های راهبری برای هدف ویژه ابتکار عمل دولت هوشمند شکل گرفته‌اند.

اداره کشور هوشمند و دولت دیجیتال که در زیر گروه کشور هوشمند و گروه دولت دیجیتال مستقر هستند به ترتیب وظیفه تدوین و اجرای ابتکارهای دولت هوشمند را برعهده دارند. اداره کشور هوشمند و دولت دیجیتال از طریق ترکیب اداره برنامه ملت هوشمند، هیأت مدیره دولت دیجیتال وزارت دارایی و وزارت دپارتمان سیاسی فناوری دولت ارتباطات و اطلاعات تشکیل شد اداره کشور هوشمند و دولت دیجیتال، ICT و تخصص و مهارت دیجیتالی را با دپارتمان‌های مختلف دولتی ترکیب می‌کند.

اداره کشور هوشمند و دولت دیجیتال که در دفتر نخست وزیر واقع شده است، اکنون برای سازمان‌ها و کارشناسان مختلفی کار می‌کند که در ابتکار دولت هوشمند (سئو ۲۰۱۷) نقش دارند. شکل ۵-۲ یک نمودار از اداره کشور هوشمند و دولت دیجیتال و اجزای آن را نشان می‌دهد. علاوه بر اداره کشور هوشمند و دولت دیجیتال، سازمان امنیت سایبری سنگاپور (CSA) همچنین با توسعه اکوسیستم امنیت سایبری سنگاپور، واکنش به تهدیدات سایبری و محافظت از بخش‌های مهم در برابر حملات سایبری، نقش پشتیبانی را ایفا می‌کند. (سازمان امنیت سایبری سنگاپور ۲۰۱۷).

همان‌طور که در فصل ۶ توضیح خواهم داد، اداره کشور هوشمند و دولت دیجیتال نماینده یک سازمان راهبری است که وظیفه دارد کارهای دیجیتالی‌سازی سنگاپور را هدایت کرده و پیش ببرد. به علاوه، بیشتر فعال‌کننده‌های دولت هوشمند ذکر شده در بالا برای دستیابی به اهداف توسعه‌ای تنظیم شده‌اند، اگرچه بسیاری از اینها نقش دیگری را نیز برای رسیدگی به مسائل شهری-مدنی ایفا می‌کنند (وو ۲۰۱۷b، صص. ۴-۵). همه این‌ها نشان‌دهنده میزان ارتباط زیاد و وابستگی بین ابتکار کشور هوشمند و رویکرد دولت توسعه‌گرا سنگاپور است.



شکل ۵-۲. ساختار سازمانی گروه کشور هوشمند و دولت دیجیتال (SNDGG)

در حالی که من در فصل بعد در مورد این جنبه‌های دولت توسعه‌گرا یعنی ابتکار کشور هوشمند بحث خواهم کرد، با این وجود بررسی درباره زمینه سیاسی-اجرایی که این ابتکار را دربرگرفته ضروری است. به عنوان تنها جهان «دولت-شهر کاملاً فعال» (لانگ ۲۰۱۵)، رویکرد سنگاپور برای سازماندهی خودش به عنوان یک شهر هوشمند با سایر شهرها دیگر متفاوت است. خصوصاً، ترکیب شهر و دولت در سنگاپور نشان‌دهنده همگرایی یک تقسیم ملی - محلی در راهبردهای شهر هوشمند است (آنجلیدو ۲۰۱۴) و توسعه مسائل و موضوعات شهری و مدنی جهت دستور کار سیاسی ملی، مصلحت سیاسی بیشتری را در مقایسه با کشورهایی که دارای رویه‌های بیشتری از دولت هستند، فراهم می‌کند (بالاکریشنان ۲۰۱۶، لیم ۲۰۱۶). همان‌طور که هوو اشاره کرد، آنچه کشور هوشمند سنگاپور را از سایر شهرهای هوشمند متمایز می‌کند، در دسترس بودن منابع در سطح ملی و مشروعیت سیاسی است (هووی ۲۰۱۶، ص ۳۲۹).

از همه مهم‌تر، دولت سنگاپور به عنوان یک دولت-شهر، آن را هم در منابع و هم در مزایای سطح شهر و سطح ملی گنجانده است. در حقیقت، کالدر موفقیت تحول شهر هوشمند سنگاپور را به این هویت دوگانه به عنوان شهر و ملت نسبت می‌دهد، با این استدلال که:

بنابراین سنگاپور دو بعد دارد: به عنوان یک شهر و به عنوان یک دولت. هر دو مورد منشاء قدرت در عرصه بین‌المللی هستند و به سنگاپور این امکان را می‌دهند تا از بهترین‌ها در هر دو دنیای ملی و شهری بهره‌مند شود. از یک طرف، ویژگی دولت-شهری کوچک آن سیاست درونی عمل‌گرا، انعطاف‌پذیر و غیرایدئولوژیک معمولی شهرهایی که پر جنب و جوش توصیف می‌کند، را تسهیل می‌کند. از سوی دیگر، جایگاه ملی آن مشروعیت و منابع مورد نیاز را فراهم می‌کند تا در عرصه بین‌المللی در حوزه‌های با صلاحیت و شایستگی به صورت مؤثر ایفای نقش کند (کالدر ۲۰۱۶، ص ۳).

بنابراین یادآوری این نکته ضروری است که تجربه دیجیتالی‌سازی سنگاپور، به دلیل موقعیتش به عنوان یک شهر-دولت، با سایر شهرهای هوشمند متفاوت است. این موضوع در ابتکار عمل کشور هوشمند آن منعکس شده است، که بر دولت-کشور، به‌ویژه نگرانی‌های راهبردی آن، به عنوان اساس و اصل تعریفش تأکید دارد. براساس وضعیت سنگاپور، هوو (۲۰۱۶، ص ۳۳۰) تعریف عملی بودن زیر را پیشنهاد می‌دهد:

یک ملت هوشمند از فناوری و داده‌های دیجیتال استفاده می‌کند تا موضوعات و مسائل راهبردی را از طریق رویکرد دولت یکپارچه و همکاری شهروندان مورد بررسی قرار دهد. همان‌طور که هوو در ادامه اشاره می‌کند:

ویژگی‌های بارز یک ملت هوشمند مسائل راهبردی، فناوری و داده‌های دیجیتالی، دولت یکپارچه و همکاری با شهروندان است. این یک راهبرد است زیرا یک کشور هوشمند با مشکلات بقای سیاسی طولانی مدت که ملت را تحت تأثیر قرار می‌دهد، مقابله می‌کند. این فناوری و داده‌های دیجیتال را به کار می‌گیرد زیرا روندهای فعلی فناوری برای «دیجیتالی کردن» را به عنوان «بهترین چیز خوب» نشان می‌دهند و از داده‌ها برای تصمیم‌گیری و مشارکت و مشارکت شهروندان استفاده می‌کنند. این روش به جای اینکه فقط مشکلات را در سطح شهرنشینی، شهری، شهر یا استانی حل کند، از یک رویکرد دولت یکپارچه استفاده می‌کند. سرانجام، این شامل همکاری با شهروندان برای طراحی و تولید مشترک راه‌حل‌های انسان‌محور است که از خلاقیت مردم بهره می‌برد (هوو، ص ۳۳۰).

علاوه بر این، موقعیت منحصر به فرد سنگاپور به عنوان دولت-شهر باعث شده است که ابتکارهای شهر هوشمند آن متمرکزتر و بسیار گسترده‌تر از اقدامات انجام شده در شهرهای دیگر باشد و اتس و پورنل (۲۰۱۶). این امر در ابتکار ملت هوشمند مشهود است، که نمایانگر مجموعه‌ای کامل از روش‌های سیاست است که برای آسان کردن تلاش‌های دیجیتالی‌سازی سنگاپور طراحی شده است. میزان

نسبتاً بالای تمرکز سیاسی و اجرایی در سنگاپور به چنین رویکرد متمرکزی کمک می‌کند^۱، که امکان تصمیم‌گیری سریع و از این رو توانایی اجرای سریع تغییرات سیاسی در مقیاسی بزرگ را فراهم می‌کند. (لاو ۲۰۰۶، تان ۲۰۱۲، وو ۲۰۱۶ ب).

هنگ‌کنگ

هنگ‌کنگ علی‌رغم شباهت‌های فراوانش، از جمله اقتصاد بسیار پیشرفته، نیروی کار تحصیل کرده، اعتبار و شهرت بخاطر کارایی اجرایی و حکومت داری خوب که توسط یک سیستم کاملاً (قانونی-عرفی) انگلیسی پشتیبانی می‌شود، با اینکه در تلاش است تا خود را به یک شهر هوشمند تبدیل کند، اما از سنگاپور عقب است (وو ۲۰۱۷، یونگ و سینگ ۲۰۱۷). در حالی که سنگاپور ابتکار عمل کشور هوشمند خود را در سال ۲۰۱۴ منتشر کرده بود، دولت هنگ‌کنگ فقط قصد دارد اولین طرح شهر هوشمند خود را در سه ماهه سوم سال ۲۰۱۸ منتشر کند (یانگ و سینگ ۲۰۱۷).

این بدان معناست که در حالی که سنگاپور در حال انجام و اجرای مراحل ابتکار کشور هوشمند است، هنگ‌کنگ همچنان در مرحله برنامه‌ریزی راهبرد شهر هوشمند خود می‌باشد. این اختلاف بین دو شهر به رویکرد فعالانه‌تر سنگاپور در برنامه‌ریزی شهر هوشمند و پشتیبانی از کارآفرینان و شرکت‌های نوپا (وودهوس ۲۰۱۶) نسبت داده شده است. این تفاوت در سرعت و مقیاس راهبردهای شهر هوشمند دو شهر نیز بیانگر رویکردهای مختلف آن‌ها در توسعه اقتصادی و سیاست‌های صنعتی است.

خصوصاً، گرایش دیرینه هنگ‌کنگ به سمت اقتصاد آزاد و اصول بازار آزاد ممکن است منجر به تأخیر در تلاش‌های برنامه‌ریزی شهر هوشمند آن شود، به‌ویژه در مقایسه با سنگاپور، که ثابت کرده تمایل بیشتری به اعتماد به مداخلات دولتی برای تحریک رشد اقتصادی و توسعه صنعت دارد. با این وجود، هدف دولت هنگ‌کنگ برای رسیدن به سایر شهرهای هوشمند، تمایلی برای معرفی مداخلات بیشتر دولت، به‌ویژه از طریق اجرای طرح توسعه آینده شهر هوشمند (کوه ۲۰۱۷) را نشان می‌دهد.

با توجه به شروع دیر هنگام هنگ‌کنگ در توسعه شهر هوشمند (حداقل در مقایسه با سنگاپور)، اطلاعات مربوط به راهبردهای شهر هوشمند درباره این کشور نسبتاً کم است. با این وجود، دولت هنگ‌کنگ نشانه‌هایی از سیاست‌ها و دستورالعمل‌های راهبردی را ارائه می‌دهد که زیربنای شهر هوشمندش را پیش می‌برد. من در ادامه این بخش درباره آن‌ها بحث خواهم کرد.

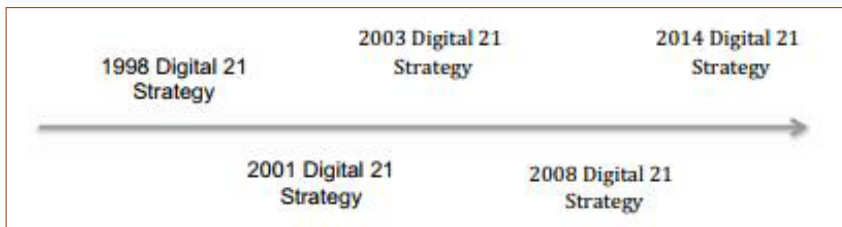
۱. نکته: حزب حاکم جنبش مردم (PAP) از زمان استقلال به طور مداوم اکثریت آراء را در همه انتخابات عمومی به دست آورده است.

همانند سنگاپور، تلاش‌های فعلی هنگ‌کنگ برای تبدیل خود به یک شهر هوشمند بر اساس اصول موجود در سیاست‌های دولت الکترونیکی بنا شده است. از سال ۱۹۹۸، دولت هنگ‌کنگ تلاش کرده است تا از طریق مجموعه‌ای از راهبردهای 'دیجیتال ۲۱'، استفاده از ICT را در بخش‌های دولتی و خصوصی گسترش دهد (دولت منطقه ویژه اجرایی هنگ‌کنگ ۲۰۱۷a). شکل ۵، ۳ یک جدول زمانی از راهبردهای دیجیتال ۲۱ هنگ‌کنگ را ارائه می‌دهد.

در حالی که اوایل راهبردهای دیجیتال ۲۱ بر ایجاد زیرساخت‌های ICT متمرکز بودند، آخرین نسخه این راهبرد بر اشتراک داده‌ها و همکاری، توسعه صنعت ICT و ارائه خدمات الکترونیکی به مردم و سوق دادن توسعه اقتصادی تأکید دارد. (IBM ۲۰۱۳، ص ۵، دولت منطقه ویژه اجرایی هنگ‌کنگ ۲۰۱۷a، ص ۲۱). جدیدترین نسخه راهبرد دیجیتال ۲۱ با عنوان «هنگ‌کنگ هوشمندتر، زندگی فعال‌تر»، نوعی تغییر از اهداف سودمند، یعنی ایجاد زیرساخت‌ها و ارائه خدمات عمومی برای تأکید بر مشارکت بیشتر مردم از طریق گسترش همکاری‌های خصوصی - عمومی را نشان می‌دهد.

در طول راه‌اندازی راهبرد ۲۱ دیجیتال سال ۲۰۱۴، گرگوری، وزیر تجارت و توسعه اقتصادی، چهار محور راهبردی را که زیربنای این راهبرد است، مورد تأکید قرار داد (نوآوری دولت الکترونیک ۲۰۱۳):

- توانمندسازی و قدرت بخشیدن مردم و کسب‌وکارها؛
- آغاز نوآوری در تجارت؛
- حمایت از صنعت پر رونق ICT؛
- تحول و تلفیق خدمات عمومی.



شکل ۵-۳. راهبردهای دیجیتال ۲۱ هنگ‌کنگ

علاوه بر راهبرد دیجیتال ۲۱، هنگ‌کنگ همچنین به تدریج تلاش‌های خود را در زمینه دولت الکترونیکی گسترش داده است، از اوایل دهه ۲۰۰۰ با ایجاد وب‌سایت‌های دولتی به تلاش‌های جامع‌تر

مانند تأسیس GovHK، یک پورتال عمومی خدمات الکترونیکی، در سال ۲۰۰۷ و همچنین تحول بعدی آن به پورتال MyGovHK شهروند محورتر در سال ۲۰۱۰ و تشکیل MyGovHK متحرک در سال ۲۰۱۳ آغاز شد (IBM ۲۰۱۳، صص ۲۵-۲۶). با این حال، این ابتکارهای قبلی بر معرفی کارایی بیشتر خدمات عمومی، با در نظر گرفتن ICT در نهادها و فرایندهای دولتی متمرکز بودند.

به عبارت دیگر، آن‌ها تا حد زیادی در حوزه دولت الکترونیکی باقی می‌مانند. در مقابل، جدیدترین شهر هوشمند هنگ کنگ فراتر از ارائه خدمات عمومی است و شامل اهداف سیاسی مانند همکاری خصوصی - عمومی، کارآفرینی و نوآوری، مسائل مربوط به سیاست‌های شهری و همچنین بهبود رفاه عمومی شهروندان است. این نشان‌دهنده یک رویکرد گسترده‌تر و کلی‌تر است که مجموعه گسترده‌تری از سهام‌داران را مورد خطاب قرار می‌دهد.

راهبردهای فعلی شهر هوشمند هنگ کنگ توسط یک بررسی PWC که توسط دفتر مدیر ارشد فناوری اطلاعات دولت هنگ کنگ سفارش داده بود انجام شده است (باسو ۲۰۱۷). این بررسی PWC با عنوان «گزارش مطالعه مشاوره‌ای در مورد طرح شهر هوشمند برای هنگ کنگ» به منظور آماده‌کردن دولت هنگ کنگ با مشاوره و توصیه‌هایی برای تنظیم طرح توسعه شهرهای هوشمند است (PWC ۲۰۱۷، ص ۴). خصوصاً، گزارش پنج ابر روند شهری را مشخص می‌کند که به طور بالقوه می‌توانند با راهبرد شهر هوشمند هنگ کنگ مورد بررسی قرار گرفته و برطرف شوند (PWC 2017، ص ۵):

- جمعیت سالخورده؛

- تغییرات اقتصادی جهانی و منطقه‌ای؛

- شهرنشینی سریع؛

- اقلیم و کمبود منابع؛

- پیشرفت‌های فناوری.

این تأکید بر پنج ابر روند با توجه به تفاوت‌هایی که در برخی از روندها/حوزه‌ها مشخص شده تا حدودی شبیه پنج حوزه اصلی است که با ابتکار کشور هوشمند سنگاپور مشخص شده است. طرح شهر هوشمند هنگ کنگ همچنین بر سه هدف اصلی سیاستی تأکید دارد (اداره رئیس اطلاعات دولت ۲۰۱۶b):

- مورد توجه قرار دادن چالش‌های شهری، افزایش تأثیر مدیریت شهری و بهبود کیفیت زندگی مردم

و همچنین پایداری، کارایی و امنیت هنگ کنگ از طریق استفاده از نوآوری و فناوری (I&T)؛

- افزایش جذابیت هنگ کنگ برای تجارت و استعدادهای جهانی؛

- الهام بخشیدن به نوآوری مداوم و مستمر شهر و توسعه پایدار اقتصادی. مانند ابتکار ملی هوشمند، طرح شهر هوشمند هنگ‌کنگ بر اهداف اقتصادی (توسعه تجاری، مدیریت استعداد)، اجتماعی (کیفیت زندگی، پایداری) و شهری-مدنی (بررسی مشکلات شهری، افزایش مدیریت شهری) تأکید دارد. این اهداف اجتماعی و شهری - مدنی بیانگر تغییر موضع اصلی دولت توسعه‌گرا بر اهداف اقتصادی و همچنین تأکید دولت الکترونیکی بر ارائه خدمات عمومی و بازدهی اجرایی است. همان‌طور که در فصل ۶ بیشتر توضیح خواهم داد، هر دو تحول و تغییر شهر هوشمند سنگاپور و هنگ‌کنگ شامل یک راهبرد سازگار از مدل‌های دولت توسعه‌گرای مربوطه می‌شوند. برای دستیابی به این اهداف، این طرح با تأکید بر اقدامات سیاسی بر شش حوزه اصلی، برنامه‌های توسعه شهر هوشمند هنگ‌کنگ را برای پنج سال آینده مشخص می‌کند (دفتر مدیر ارشد فناوری اطلاعات دولت ۲۰۱۶b، PWC 2017):

- جابجایی هوشمند؛
- زندگی هوشمند؛
- محیط هوشمند؛
- افراد هوشمند؛
- دولت هوشمند؛
- اقتصاد هوشمند.

جدول ۵-۱ خلاصه‌ای از توصیه‌ها و اقدامات مختلف سیاستی را نشان می‌دهد که طرح شهر هوشمند را شامل می‌شود.

یادآوری این نکته نیز مهم است که طرح شهر هوشمند هنگ‌کنگ کاملاً فناوری‌گرا نیست. به عنوان مثال، ابتکارهایی، مانند بهبود مدیریت پسماند یا کاهش انتشار کربن به طور آشکار بر استفاده از داده‌ها یا فناوری‌های دیجیتال تأکید نمی‌کنند. بلکه این اقدامات مبتنی بر روش‌های مرسوم سیاست، مانند طرح بازیافت برای پسماندهای خشک شهری یا جایگزینی تولید برق با زغال سنگ و گاز طبیعی و منابع سوخت غیر فسیلی است (دفتر مدیر ارشد فناوری اطلاعات دولت ۲۰۱۶ ب).

این نشان می‌دهد که هنگ‌کنگ که قصد دارد یک شهر «هوشمند» باشد، آن درک گسترده‌تر و کمتر فنی-محور اتخاذ کرده است. فراتر از استفاده ساده از ICT و تجزیه و تحلیل داده‌های پیشرفته، تعریف هنگ‌کنگ از یک شهر هوشمند همچنین شامل استفاده مؤثر از منابع است. همان‌طور که اداره توسعه هنگ‌کنگ اعلام کرده است (اداره توسعه هنگ‌کنگ ۲۰۱۷):

جدول ۵-۱. اجزای طرح شهر هوشمند هنگ کنگ

منطقه اصلی	ابتکارها و راهبردهای
جایجایی هوشمند	سیستم حمل و نقل هوشمند و سیستم های مدیریت ترافیک اطلاعات فوری برای تبادلات حمل و نقل عمومی، ایستگاه های اتوبوس و پارکینگ ها فناوری حمل و نقل سازگار با محیط زیست فرودگاه هوشمند با سیستم بیومتریک تصویری و وسایل نقلیه بدون راننده
زندگی هوشمند	توسعه شبکه Wi-Fi عمومی رایگان توسعه سیستم های پرداخت دیجیتالی معرفی هویت و شناسایی الکترونیکی (eID) حمایت از افراد مسن و معلول ایجاد پلتفرمی برای تجزیه و تحلیل داده های بزرگ و اشتراک سوابق الکترونیکی در مراقبت های بهداشتی
محیط هوشمند	کاهش انتشار کربن و افزایش بهره وری انرژی ترغیب ساختمان های سبز و هوشمند به بهبود مدیریت پسماند نظارت بر آلودگی از طریق دستگاه های حسگر از راه دور
افراد هوشمند	پرورش و تربیت استعداد های جوان در علوم، فناوری، مهندسی و ریاضیات (STEM) و همچنین فناوری اطلاعات (IT) توسعه نوآوری و فرهنگ کارآفرینی از طریق پشتیبانی مالی، غیرمالی، آموزش و پرورش
دولت هوشمند	توسعه و ارتقا ابتکارهای داده های باز توسعه زیرساخت های شهری هوشمند (شبکه های نسل پنجم تلفن همراه، eID، تجزیه و تحلیل داده های بزرگ، خدمات ابر عمومی، امنیت سایبری و غیره) توسعه پذیرش فناوری در بخش های دولتی برای بهبود ارائه خدمات عمومی
اقتصاد هوشمند	استفاده از نوآوری و فناوری برای تقویت نقاط قوت فعلی (فین تک، جهانگردی هوشمند) توسعه اقتصاد شبکه ای توسعه پایه ها و صنایع جدید اقتصادی (R&D، تولید پیشرفته، صنعت فناوری داده و غیره)

هنوز تعریف کلی از شهر هوشمند ارائه نشده است. برخی تعاریف تأکید ویژه ای بر استفاده از فناوری اطلاعات و ارتباطات (ICT) برای افزایش کارایی سیستم ها، عملکردها و خدمات یک شهر

دارند. ما فکر می‌کنیم که تعریف شهر هوشمند باید گسترده‌تر باشد. علاوه بر ICT، یک شهر هوشمند باید از سرمایه‌های انسانی و اجتماعی نیز بهره‌برد تا رشد پایدار جامعه و افزایش کیفیت زندگی را آسان کند.

علاوه بر ابتکارهای سیاسی، طرح شهر هوشمند همچنین شامل توصیه‌های رویه‌ای از جمله ترغیب بیشتر به مشارکت‌های عمومی و خصوصی در اجرای طرح و همچنین اصلاحات سازمانی از جمله تشکیل پیشنهاد یک دفتر شهری هوشمند برای هماهنگی پروژه‌های شهر هوشمند در سراسر دولت است (دفتر مدیر ارشد فناوری اطلاعات دولت ۲۰۱۶ ب). مانند اداره کشور هوشمند و دولت دیجیتال سنگاپور، این آخرین توصیه - تشکیل یک دفتر شهر هوشمند - نشان می‌دهد تمرکزگرایی منابع و قابلیت‌های شهر هوشمند هنگ‌کنگ افزایش یابد.

از اهداف مهم این کتاب، ساختار پیشنهادی یک سازمان هوشمند شهر، راهبرد شهر هوشمند هنگ‌کنگ را با توجه به مدل دولت توسعه‌گرا آن، یعنی تشکیل یک سازمان راهبری، تنظیم می‌کند. در واقع، این تمایل به تمرکزگرایی پیش از این در فضای سیاست شهر هوشمند هنگ‌کنگ وجود داشته است. مشابه سنگاپور، راهبردهای شهر هوشمند هنگ‌کنگ در حال حاضر توسط یک سازمان متمرکز هدایت می‌شود. خصوصاً، اداره نوآوری و فناوری نقشی اساسی در حمایت از بخش نوآوری و فناوری دارد که صنعت ICT بخشی از آن است و تحقیق و توسعه را در بخش‌های خصوصی و عمومی ترغیب می‌کند (اداره نوآوری و فناوری ۲۰۱۵).

با این حال، دفتر مدیر ارشد فناوری اطلاعات دولت (OFCIO) که در این اداره مستقر است، وظیفه دارد که طرح شهر هوشمند هنگ‌کنگ را تنظیم کند (دفتر مدیر ارشد فناوری اطلاعات دولت ۲۰۱۷). همان‌طور که در بالا بحث شد، OFCIO قبلاً چندین تحقیق را برای حمایت از این نقش بعدی در تنظیم طرح هوشمند شهر انجام داده است. با این حال، اینجاست که شباهت‌ها به پایان می‌رسد. در حالی که SNDGG سنگاپور تخصص و منابع ICT و دیجیتال را در سراسر دولت تلفیق می‌کند، OFCIO در مقابل سعی کرده است یک «تیم ویژه» از متخصصان دیجیتال تشکیل دهد که به نوبه خود سایر اداره‌های دولتی را برای مدیریت تلاش‌های دیجیتالی خود آموزش می‌دهد (باسو ۲۰۱۷).

از این رو هنگ‌کنگ به جای تثبیت آن‌ها در یک نهاد کاملاً متمرکز، با ایجاد تخصص دیجیتال در ادارات دولتی جداگانه، رویکرد غیرمتمرکزتری را در پیش می‌گیرد، همان‌طور که سنگاپور هنگام تثبیت SNPO، اداره دولت دیجیتال و بخش سیاست‌گذاری فناوری دولت در SNDGO انجام داد. با این وجود، گرایش جدیدی به سمت تمرکزگرایی وجود دارد، که اداره نوآوری و فناوری و اداره توسعه

نقش اصلی را در هدایت و پیشبرد تحول هنگ‌کنگ به یک شهر هوشمند ایفا می‌کنند. درباره نقش سازمان‌های راهبری در راهبردهای شهر هوشمند دو شهر در فصل بعدی بحث خواهد شد.

در حالی که طرح شهر هوشمند، راهبردها و ابتکارهای پیشنهادی مورد نیاز برای تبدیل هنگ‌کنگ به یک شهر هوشمند را بیان می‌کند، توجه به این نکته نیز مهم است که دولت هنگ‌کنگ قبلاً چندین ابتکارهای شهر هوشمند را اجرا کرده است. به عنوان مثال، دولت یک پلتفرم داده باز، DATA.GOV.SG ایجاد کرده است که دسترسی عمومی به مجموعه داده‌های دولت را برای استفاده مجدد تجاری و غیر تجاری فراهم می‌کند (دولت منطقه اجرایی ویژه هنگ‌کنگ ۲۰۱۷ ب). DATA.GOV.SG با راهنمایی دفتر مدیر ارشد فناوری اطلاعات دولت، سایر دپارتمان‌های دولتی و سازمان‌های راهبری / خصوصی را نیز درگیر می‌کند (دولت منطقه اجرایی ویژه هنگ‌کنگ ۲۰۱۷c).

گذشته از پلتفرم داده‌های باز، آزمون‌های آزمایشی به دولت این امکان را داده است که در محیط‌های کنترل شده، راه‌حل‌های جدید فناوری را اغلب با همکاری فعالان غیر دولتی مانند مشاغل و دانشگاه‌ها آزمایش کند. این موارد شامل چارچوب‌های قانونی نظارتی مشترک توسط اداره پولی هنگ‌کنگ، کمیسیون اوراق بهادار و آتی و اداره بیمه، آزمایش وسایل نقلیه خودکار در فرودگاه بین‌المللی هنگ‌کنگ، ابتکارهای مشترک پذیرش فناوری توسط پارک علم و فناوری هنگ‌کنگ و دانشگاه چینی هنگ‌کنگ، همچنین تعیین کولون شرقی به عنوان یک بستر راهبری برای راه‌حل‌های شهر هوشمند، می‌شود (دفتر مدیر ارشد فناوری اطلاعات دولت ۲۰۱۶ ب).

منطقه کولون شرقی به عنوان یک جلوه مستقیم شهری از خواسته‌های شهر هوشمند هنگ‌کنگ، در راهبرد شهر هوشمند هنگ‌کنگ دارای نقش مهمی است. مانند منطقه دریاچه جورونگ سنگاپور، پیش‌بینی شده است که منطقه کولون شرقی یک منطقه تجاری دوم (CBD) برای هنگ‌کنگ با فناوری‌های شهر هوشمند باشد که از طریق افزایش زیرساخت‌های شهری و زیست‌پذیری آن به رقابت منطقه کمک می‌کند (دفتر توسعه هنگ‌کنگ ۲۰۱۷). در حالی که دفتر توسعه، توسعه بستر راهبری شهر هوشمند کولون شرقی را هدایت می‌کند، تحریک اداره کولون شرقی وظیفه اجرای آن را همراه با اجرای سایر سیاست‌های اقتصادی - شهری در این منطقه برعهده دارد (گوادا و همکاران ۲۰۱۷).

این همگرایی ابتکارهای شهر هوشمند و اهداف توسعه اقتصادی، به‌ویژه از نظر هدف دولت برای تبدیل کولون شرقی به یک منطقه تجاری اصلی تقویت شده به صورت دیجیتالی، در سنگاپور نیز وجود دارد. همان‌طور که در بالا بحث شد، هدف طرح JLD سنگاپور دستیابی به هدفی مشابه برای تبدیل منطقه به منطقه تجاری مرکزی دوم و همچنین بستر راهبری شهر هوشمند است. از این رو در حالی که

بسترهای راهبری و آزمون‌های راهبری یکی از اجزای اصلی راهبردهای شهر هوشمند هر دو شهر است، آن‌ها همچنان به سمت اهداف توسعه، به‌ویژه سیاست‌های صنعتی و توسعه‌گرایی دارند.

نتیجه‌گیری

در این فصل، من سعی کرده‌ام یک نمای کلی از تغییر مداوم سنگاپور و هنگ‌کنگ به شهرهای هوشمند ارائه دهم. همان‌طور که در این فصل نشان داده شد، هر دو شهر رویکردی کاملاً دولت محور در پیش گرفته‌اند. این امر در چارچوب سیاسی راهبردی گسترده‌ای که این دو شهر وضع کرده‌اند، مانند ابتکار ملی هوشمند سنگاپور و طرح شهر هوشمند هنگ‌کنگ، که مشهود است. با توجه به مجموعه‌ای از اهداف سیاسی شهر هوشمند مطلوب و ابتکارهای سیاسی مورد نیاز برای دستیابی به این اهداف، طرح ابتکاری کشور هوشمند و طرح شهر هوشمند به منظور تحکیم و هدایت تلاش‌های دو شهر جهت تبدیل آن‌ها به شهرهای هوشمند پیشرو، عمل می‌کند.

گذشته از این چارچوب سیاستی راهبردی، شباهت‌های بسیاری در این رویکردهایی که سنگاپور و هنگ‌کنگ در تبدیل شهر هوشمند شان اتخاذ کرده‌اند، وجود دارد. اول، هر دو شهر بر سه هدف سیاست توسعه اقتصادی / صنعتی، مشارکت شهروندان و زیست‌پذیری شهری تأکید دارند. در هر دو مورد، فناوری‌های «هوشمند» مانند حس‌گرها، تجزیه و تحلیل داده‌ها و ICT پیشرفته مجموعه‌ای از اهداف را در اختیار سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان شهری قرار می‌دهد که می‌تواند مسائل پیچیده شهری را حل کند، بهره‌وری اقتصادی و نوآوری را افزایش دهد، همکاری عمومی - خصوصی را تسهیل کرده و همچنین از توسعه صنایع جدید دیجیتال حمایت می‌کنند.

ثانیاً، ابتکار کشور هوشمند و طرح شهر هوشمند، ابزارهای سیاستی مشابهی را نشان می‌دهد. این موارد شامل روش‌های راهبری و بسترهای راهبری مانند JLD یا منطقه کولون شرقی، یارانه‌ها و سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه، مرکز پرورش و شتاب‌دهنده‌های استارت آپ و شتاب‌دهنده‌های راه‌اندازی و چارچوب‌های قانونی و سایر موارد است. از همه مهم‌تر، بیشتر این ابتکارها، شامل مداخلات مستقیم دولت، چه از نظر سرمایه‌گذاری دولت در تحقیق و توسعه، شتاب‌دهنده‌های استارت آپ دولتی، و چه از نظر نقش هدایتی سازمان‌های مرکزی مانند اداره نوآوری و فناوری یا SNDGG، می‌باشد.

این نقش مرسوم دولت، به‌ویژه از طریق سازمان‌های متمرکز اصلی، به تأثیر مداوم مدل دولت توسعه‌گرا اشاره دارد. در حالی که این توصیف در مورد شهر هوشمند تأکید زیادی بر فرهنگ مدنی، مشارکت شهروندان و ایجاد سیاست دارد، اما خواسته‌های شهر هوشمند سنگاپور و هنگ‌کنگ لزوماً

رویکردهای دولت توسعه‌گرای موجود برای حاکمیت اقتصادی برطرف نمی‌کند. در مقابل، ابتکار کشور هوشمند و طرح شهر هوشمند بسیاری از عناصر اصلی مدل دولت توسعه‌گرا، با اصلاحات و تطبیق، را حفظ کرده است.

حفظ مدل دولت توسعه‌گرا در میان تحولات مداوم شهر هوشمند، نیاز به بازنگری در مبانی مفهومی و نظری مدل دولت توسعه‌گرا را، با مدل مفهومی مدل دولت توسعه‌گرای متناسب با واقعیت ظهور چنین دولت‌های توسعه‌گرایی «هوشمند» نشان می‌دهد. صرفاً بیش از اجرای ICT و فناوری‌های پیشرفته داده‌ها در فرایندها و موسسات سیاسی اقتصادی، چنین دولت‌های توسعه‌گرای هوشمند نشان‌دهنده تغییرات مهم هستی‌شناختی در سازمان‌ها، فرایندها و ایده‌هایی است که دولت توسعه‌گرا آسیا را پشتیبانی می‌کند.

با توجه به خواسته‌های شهرهای هوشمند سایر کشورهای توسعه آسیای شرقی مانند چین، کره جنوبی و ژاپن، چنین تغییراتی احتمالاً در بسیاری از مناطق نفوذ کرده و باعث ایجاد و افزایش سطح جدیدی از کشورهای توسعه‌گرا هوشمند خواهد شد. در فصل بعدی، من درباره نتایج نظری و مفهومی این تغییرات، به ویژه در مورد سنگاپور و هنگ‌کنگ بیشتر بحث خواهم کرد. این موضوع امکان توضیح اولیه مبانی نظری دولت توسعه‌گرا هوشمند در فصل ۷ را فراهم می‌کند.

دلالت‌های نظری و مفهومی

مدل دولت توسعه‌گرا به دلایل مختلفی با چالش‌های مهمی برای ارتباط و کاربرد آن به عنوان یک چارچوب مفهومی و تحلیلی مواجه شده است. در واقع، کاهش محبوبیت مدل دولت توسعه‌گرا برای اولین بار با جهانی‌سازی چشمگیری در اوایل دهه ۱۹۹۰، با آخرین میخ بر تابوت مذاکره بحران مالی آسیا در سال ۱۹۹۷، آغاز شد. در حالی که یک اقتصاد کاملاً جهانی، تلاش دولت‌ها را برای آماده کردن و محافظت از پشتیبانان ملی در برابر رقابت‌های خارجی را نفی می‌کرد، بحران «سرمایه‌داری رقابتی» را آشکار کرد که غالباً استقلال نسبی دولت در بسیاری از کشورهای توسعه یافته را همراهی می‌کرد.

سرنوشت مدل دولت توسعه‌گرا بیشتر به دلیل ناتوانی بسیاری از کشورهای توسعه جهت بررسی دشواری روزافزون شهری که با شهرنشینی سریع آن‌ها همراه بوده و همچنین افزایش دیجیتالی‌سازی اقتصاد جهانی، بسته شده است. این نکته اخیر به ویژه با شرکت‌های جهانی که بخش فناوری را خیلی زیاد مهم دانسته و نوآوری دیجیتال که موجب اختلال در صنایع سنتی می‌شود، مهم است. در نتیجه، دولت‌های توسعه‌گرا که تاکنون بر توسعه اقتصادی مبتنی بر دولت متکی بودند، با سلسله مراتبی از تلاش‌ها برای تحریک نوآوری که موفقیت محدودی به همراه داشت، در معرض آسیب قرار گرفتند (کارول و جارویس ۲۰۱۷)

در آغاز قرن بیست و یکم، انتظارات از دولت توسعه‌گرا آسیا ناامیدکننده به نظر می‌رسد. همان‌طور که کالدر (۲۰۱۶، صفحات ۱۴-۱۵) به این موضوع اشاره کرده است:

- در دنیای ناپایدار جهانی‌سازی امروز، نظریه‌های گذشته به سرعت ارزش اصولی و پیش‌بینی خود را از دست می‌دهند. دیگر دولت‌های ملی نیستند که مدت مدیدی چنین تصور شده که ذاتاً فعالان مستقل و خودمختاری هستند. دیگر مرزهای فناوری و پارامترهای سیاسی-اقتصادی

به اندازه کافی واضح و معلوم نیستند که دولت‌ها بتوانند با اطمینان و به صورت راهبردی به روش‌های «تکاملی» برنامه‌ریزی کنند.

از این رو که آزادسازی اقتصادی جهانی و دشواری و پیچیدگی شهری به سرعت در حال رشد است، مفهوم «دولت توسعه‌گرا» به طور قطعی در جهان توسعه اقتصادی رو به افزایش است (کالدور ۲۰۱۶، ص ۱۵). با این حال، چنین دیدگاهی ممکن است بیش از حد بدبینانه باشد و نقش سازمان را در تلاش‌های کشورهای توسعه برای پایداری و مرتبط نگه داشتن در اقتصاد جهانی دست کم بگیرد. همان‌طور که در فصل‌های قبلی بحث کردم، کشورهای توسعه‌گرا همانند هنگ‌کنگ و سنگاپور تلاش کرده‌اند تا در واکنش به چالش‌ها و خواسته‌های جدید سازگار شوند و دولت توسعه‌گرای هوشمند را توسعه دهند.

در حالی که چالش‌های جدید جهانی و انتظارات زیاد از طبقه مرفه و سیاسی که در حال افزایش هستند، این نیاز را برای هر دو دولت ایجاد کرده است که کشورهای توسعه‌گرا خود را به کلی عوض کرده و از نو بسازند و ظرفیت‌های دولت را افزایش دهند (چئونگ ۲۰۰۸)، ظهور اقتصاد دیجیتال جدید و در دسترس بودن ابزارهای تکمیلی حکومتی از نظر فناوری باعث شده تا چنین تلاش‌هایی با یک فناوری تحریفی صورت گرفته باشد. همان‌طور که این کتاب تاکنون نشان داده است، هم هنگ‌کنگ و هم سنگاپور با تلاش برای تبدیل خود به شهرهای هوشمند، در پاسخ به چنین چالش‌ها و الزامات پدیدار شده و پیش رو، گام‌های مشخصی برای سازگاری و اصلاح دولت‌های توسعه‌گرای خود برداشته‌اند.

از همه مهم‌تر، هر دو شهر از طریق چارچوب‌های سیاستی راهبردی گسترده‌ای مانند ابتکار کشور هوشمند و طرح شهر هوشمند، رویکردی بالا به پایین و دولت محور را در جهت تبدیل و تحولات شهر هوشمند خود در پیش گرفته‌اند. از این رو تبدیل مداوم سنگاپور و هنگ‌کنگ به شهرهای هوشمند لزوماً به معنای یک تغییر خارج از رویکرد دولت توسعه‌گرا نیست. در مقابل، شهرهای هوشمند سنگاپور و هنگ‌کنگ بیان‌گر اصلاحات و انطباق بر مدل‌های دولت توسعه‌گرای شان با فناوری‌های «هوشمند» هستند که به عنوان روش‌هایی برای افزایش یا تکمیل اجزای مختلف دولت توسعه‌گرا دیده می‌شوند.

همان‌طور که کالدور خاطر نشان کرد، با وجود فشارهای فزاینده از اقتصاد بسیار آزاد شده و دیجیتالی شده، رویکرد دولت توسعه‌گرای سنگاپور به حکمرانی اقتصادی، هرچند با گنجاندن فناوری و رویکرد تکنوکراتیکی در حکمرانی، همچنان در حال پیشرفت است (کالدور ۲۰۱۶، ص ۱۵).

همان‌طور که کالدور اشاره کرده است، علی‌رغم فشارهای زیاد از سوی اقتصاد کاملاً آزاد شده و دیجیتالی شده، رویکرد دولت توسعه‌گرای سنگاپور در حاکمیت اقتصادی، البته تعدیل شده با حضور فناوری و رویکرد تکنوکراتیک برای حکومت، همچنان به رشد خود ادامه می‌دهد (کالدور ۲۰۱۶، ص

۱۵). در واقع، و همان‌طور که این کتاب نشان داده است، دقیقاً ترکیب راه‌حل‌های فناوری در سیاست و قلمرو حاکم بر آن است که امکان گسترش مستمر دولت توسعه‌گرا سنگاپور را فراهم کرده است. همان‌طور که در زیر بحث خواهم کرد، هم ابتکار ملت هوشمند سنگاپور و هم طرح شهر هوشمند هنگ‌کنگ، و حتی عناصر اصلی مدل‌های دولت توسعه‌گرای مربوطه را به نمایش می‌گذارند. این مشاهدات همچنین نکته مهم‌تر و ضروری‌تری را مطرح می‌کنند. خصوصاً، تلاش‌های هنگ‌کنگ و سنگاپور برای سازگاری و تکمیل و توسعه فناوری کشورهای توسعه‌گرای شان به عنوان پاسخی به چالش‌های پیشرو و پدیدار شده، پیامدهای نظری مهمی را برای مطالعات آینده مدل دولت توسعه‌گرای آسیایی به وجود می‌آورد. در ادامه این فصل، با تأکید و توجه بر اجزای مختلف دولت توسعه‌گرا، در مورد این مفاهیم بحث خواهم کرد. همان‌طور که این فصل نشان خواهد داد، تغییرات و سازگاری در این مولفه‌ها اتفاق افتاده است، زیرا هنگ‌کنگ و سنگاپور همچنان به تبدیل خود به «دولت‌های توسعه‌گرای هوشمند» ادامه می‌دهند.

نخبگان توسعه‌گرا

نخبگان توسعه‌گرا به دلیل سیستم‌ها و سازمان‌های سیاسی موجود، تسلط خود را بر حاکمیت اقتصادی و همچنین ابتکارهای شهر هوشمند در هر دو شهر حفظ کرده‌اند. در حالی که حزب جنبش مردم (PAP) در سنگاپور قدرت و مشروعیت سیاسی خود را از طریق نمایش قدرتمند در انتخابات عمومی ۲۰۱۵ حفظ کرده است (تان ۲۰۱۶، مورگنبر ۲۰۱۷)، اصلاحات قانون اساسی پیشنهادی با هدف ایجاد حق رأی عمومی در هنگ‌کنگ با وضعیت دشواری روبه‌رو شده است (مشکات و مشکات ۲۰۱۶، پون ۲۰۱۸).

علاوه بر این، و همان‌طور که در فصل ۵ بحث کردم، هر دو ابتکار عمل همچنان یک روند انحرافی شدید رشد را حفظ کرده‌اند، که هر دو دولت بر پتانسیل اقتصادی صنایع «هوشمند» جدید مانند تجزیه و تحلیل داده‌ها یا اینترنت اشیا تأکید دارند. با توجه به تسلط مداوم دولت‌های سنگاپور و هنگ‌کنگ بر ابتکارهای مربوط به شهرهای هوشمند مربوطه آن‌ها و انحراف شدید رشد در این ابتکارها، واضح است که توسعه اقتصادی و تغییرات شهرهای هوشمند در سنگاپور و هنگ‌کنگ همچنان توسط نخبگان توسعه‌گرای خیلی متحد ادامه می‌یابد.

با این حال، این بدان معنا نیست که نخبگان توسعه‌گرا ثابت باقی مانده‌اند. با توجه به اهمیت روزافزون پیدایش صنایع «هوشمند»، نخبگان توسعه‌گرا به طور فزاینده‌ای نخبگان بخش خصوصی

از بخش فناوری را تشکیل می‌دهند. این امر در مشارکت و نفوذ روزافزون فعالان صنعت فناوری در فرایندهای سیاسی دولت مشهود است.

به عنوان مثال، یک جلسه مشورتی دولت هنگ‌کنگ در مورد راهبرد دیجیتال ۲۱ سال ۲۰۱۴ شامل شرکت‌های فناوری مانند مایکروسافت و هاتچینسون و همچنین انجمن‌های صنعتی فناوری مانند شورای صنعت فناوری اطلاعات هنگ‌کنگ، انجمن الکترونیک و فناوری‌های هنگ‌کنگ و انجمن ارائه‌دهندگان خدمات اینترنت هنگ‌کنگ، از جمله موارد دیگر، است (دفتر مدیر ارشد فناوری اطلاعات دولت ۲۰۱۴). در واقع، بنیاد اصلی توسعه شهر هوشمند هنگ‌کنگ، طرح هوشمند شهر آن، توسط پرایس واتر هاوس کوپرز، یک شرکت مشاوره‌ای بخش خصوصی (PWC ۲۰۱۷) توسعه یافت.

به همین ترتیب، ابتکار ملت هوشمند سنگاپور و همچنین تلاش‌های کلی اش برای توسعه صنعت فناوری، شامل مشارکت شرکت‌های فناوری و استارت‌آپ‌ها (شرکت‌های نوپا) را از طریق مذاکرات اقتصاد آینده‌اش می‌شود (کمیته دبیرخانه اقتصادی آتی ۲۰۱۵، کمیته اقتصاد آتی ۲۰۱۷). خصوصاً، مذاکرات اقتصاد آینده شامل شرکت‌های فناوری مانند گوگل، اوراکل و فناوری‌های هاوایی و همچنین پرسنل اصلی است که در دیجیتالی کردن کسب‌وکارهای مرسوم، مانند مدیر ارشد نوآوری بانک DBS و رئیس گروه کانال‌ها (شبکه) و دیجیتالی سازی بانک UOB و سایرین، می‌باشد (کمیته اقتصاد آینده ۲۰۱۷، صص ۱۱۰-۱۱۷).

همان‌طور که در جای دیگری نیز اشاره کردم، چنین مکانیزم‌های مشاوره‌ای سیاسی نقش مهمی در توسعه سیاست‌های مشترک در سنگاپور و هنگ‌کنگ با فعالان بخش خصوصی دارند که می‌توانند از طریق بازخورد و ورودی شان بر نتایج سیاست‌ها و فرایندها تأثیر بگذارند (وو ۲۰۱۵a، ۲۰۱۵b، ۲۰۱۶). از این رو در حالی که مکانیزم‌های مشاوره‌ای سیاسی مدت‌هاست در دو شهر وجود دارد (کمیته بررسی اقتصادی ۲۰۰۳، منون ۲۰۱۳، تاپینگ ۲۰۱۳، تسانگ ۲۰۱۳، وو ۲۰۱۶)، دیجیتالی سازی اقتصاد دو شهر منجر به زیاد شدن نقش شرکت‌های فناوری و استارت‌آپ‌ها (شرکت‌های نوپا) در راینی سیاسی و تسهیل عضویت شان (رسمی و غیررسمی) در نخبگان توسعه‌گرا را، اغلب از طریق مشارکت‌های مهم و مکرر با سایر نخبگان توسعه‌گرا در چارچوب ابتکارها و اقدامات راینی سیاسی، شده است.

با این وجود، فعالان دولتی در جایگاه قدرت و تسلط بر اوضاع ابتکارهای شهر هوشمند هر دو شهر باقی می‌مانند. این موضوع به‌ویژه در نقشه‌های تحول و تغییر صنعت سنگاپور مشهود است (کمیته اقتصاد آینده ۲۰۱۷، ص ۴۹). در حالی که این نقشه‌های تحول صنعت (ITM) تا حدودی کوشش‌های سهام‌داران بخش خصوصی را در بر می‌گیرد، دولت سنگاپور همچنان در جایگاه قدرت

باقی می‌ماند و هم جهت‌گیری و هم محتوای این ITM ها را تعیین می‌کند. این نقش مهم دولت غالباً در فعالیت‌های سازمان‌های راهبری این کشور نشان داده می‌شود که سازمان‌های اصلی و هدایتی را که وظیفه برنامه‌ریزی و هدایت توسعه بخشی را بر عهده دارند معرفی می‌کند. اکنون من در مورد وظایف متغییر سازمان‌های راهبری در سنگاپور و هنگ‌کنگ بحث خواهم کرد.

سازمان‌های راهبری

در حالی که ترکیب نخبگان توسعه‌ای ثابت مانده است، اما تغییر جهت تمرکززدایی بیشتر نقش‌های آژانس‌های راهبری رخ داده است. به طور خاص، آژانس‌های راهبری جدیدی برای هدایت تبدیل شهرهای هوشمند و دیجیتالی شدن دولت ایجاد شده است. این سازمان‌ها به صورت گروه ملت هوشمند و دولت دیجیتالی سنگاپور (SNDGG) در سنگاپور و دفتر اطلاع‌رسانی مدیر ارشد فناوری اطلاعات دولت هنگ‌کنگ (OGCIO) تشکیل شده‌اند. در واقع در حالی که سازمان‌های راهبری اقتصادی مانند هیأت توسعه اقتصادی یا اداره توسعه به طور کلی هدایت توسعه اقتصادی را ادامه می‌دهند، گروه‌های ملت هوشمند و دولت دیجیتالی (SNDGG) و OGCIO به عنوان سازمان‌های اصلی در حوزه توسعه شهرهای هوشمند عمل می‌کنند.

این روند گسترده و مداوم، تمرکززدایی اجرایی در دو شهر را نشان می‌دهد، که با جنبش مدیریت عمومی جدید (NPM) آغاز می‌شود و در اواخر سال به شکل‌های عدم تمرکز اداری فعال شده از نظر فناوری، مانند دولت الکترونیکی و حکومت الکترونیکی به اوج خود می‌رسد. پیدایش NPM که در اواخر دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰ بوده است، بر تمرکززدایی، خصوصی‌سازی و برون سپاری خدمات عمومی را با هدف افزایش کارایی بخش عمومی تأکید می‌کند (هود ۱۹۹۱، آیزورن و گابلر ۱۹۹۳، هود ۱۹۹۵، پوللیت و بوکارت ۲۰۱۱).

سنگاپور و هنگ‌کنگ اصلاحات اجرایی را با هدف گنجاندن NPM در سیستم‌های اجرایی عمومی‌شان، اعمال کرده‌اند (برنز ۱۹۹۴، چونگ ۱۹۹۶، هاگو ۲۰۰۲، لی و هاگو ۲۰۰۶، سارکر ۲۰۰۶، شان و همکاران ۲۰۰۶، آوکی ۲۰۱۵). با وجود تصویب اصلاحات NPM مانند آزادسازی، مقررات‌زدایی و خصوصی‌سازی، کشورهای سنگاپور و هنگ‌کنگ همچنان کنترل اقتصادی‌شان را با اصلاحات NPM با هدف افزایش توسعه اقتصادی و مستحکم کردن نفوذ و تسلط نخبگان توسعه‌گرا بر امور اقتصادی، به شدت حفظ می‌کنند (لی و هاگو ۲۰۰۶).

به همین ترتیب، و همان‌طور که در فصل ۵ بحث شد، تلاش‌های دو شهر در معرفی ابتکارهای دولت الکترونیک و حکومت الکترونیک به طور مشابه در مسیر اهداف توسعه اقتصادی و کارایی اجرایی است. از همه مهم‌تر، این گرایش به سمت تمرکززدایی اجرایی، چه از طریق اصلاحات NPM یا از طریق ابتکارهای دولت الکترونیک / حکومت الکترونیک، باعث ایجاد سازمان‌های راهبری غیرمتمرکز شده است تا پیشرفت و توسعه یک صنعت یا بخش خاص را با توجیهی منطقی برای تشکیل این سازمان‌های راهبری غیرمتمرکز که نیاز به دانش فنی تخصصی در اداره بخش‌های ویژه وجود دارد، ایجاد کند.

این موارد شامل اداره پولی سنگاپور و اداره پولی هنگ‌کنگ (بخش مالی) و اداره توسعه رسانه‌ای اطلاعات-ارتباطات سنگاپور و اداره ارتباطات هنگ‌کنگ (بازار ارتباطات از راه دور) و غیره است. SNDGG و OGCIو به عنوان سازمان‌های راهبری تحولات شهرهای هوشمند سنگاپور و هنگ‌کنگ و همچنین توسعه بخش‌های جدید «هوشمند» مانند تجزیه و تحلیل داده‌ها یا اینترنت اشیا عمل می‌کنند. توسعه سازمان‌های راهبری غیر متمرکز مانند SNDGG و OGCIو نشان‌دهنده سازگاری و توافق مهم با مدل دولت توسعه‌گرا است.

در حالی که مدل دولت توسعه‌گرا بر وظیفه و حضور یک سازمان راهبری واحد که بر توسعه و حاکمیت اقتصادی نظارت دارد تأکید کرده بود، افزایش دشواری و تنوع اقتصاد، مستلزم تشکیل سازمان‌های راهبری غیرمتمرکز است که دارای دانش و تخصص لازم برای مدیریت، ارتقاء و تنظیم بخش‌ها یا صنایع خاص است. ظاهراً، این عدم تمرکز در وظایف سازمان‌های راهبری همچنین به کنترل بیشتر متمرکز بر روی این واحدهای غیرمتمرکز دارد. این به‌ویژه در محل SNDGG در دفتر نخست وزیر مشهود است، در حالی که OGCIو در دفتر نوآوری و فناوری واقع شده است، که به نوبه خود تحت نظارت وزیر امور مالی فعالیت می‌کند.

در هر دو مورد، سازمان‌های راهبری غیرمتمرکز برای ایجاد تحول در شهر هوشمند و توسعه بخش‌های جدید «هوشمند» تأسیس شدند، هرچند این سازمان‌ها مستقیماً به دفتر رهبران سیاسی مهم مانند نخست وزیر یا دبیر مالی گزارش می‌دهند. در واقع، و همان‌طور که در فصل ۵ بحث کردم، SNDGG و OGCIو حتی اگر خودشان نشان‌دهنده تمرکززدایی خاصی از عملکردهای سازمان راهبری باشند، هر دو برای متمرکز کردن نظارت و حکومت بخش‌ها و فرایندهای شهرهای هوشمند تأسیس شده‌اند.

به عبارت دیگر، جنبش‌های همزمان تمرکز و تمرکز زدایی با عدم تمرکز عملکردهای سازمان راهبری وجود دارد که باعث ایجاد سازمان‌های راهبری جدیدی می‌شود که عملکردهای سیاست رادر بخش‌های مشخص و خاص‌شان متمرکز می‌کنند و خودشان تحت کنترل و نظارت متمرکز قرار می‌گیرند.

به همین ترتیب، تغییر از دولت توسعه‌گرا به دولت توسعه‌گرا هوشمند باعث ایجاد سازمان‌های راهبری تعریف شده جدید و بخشی شده است. در حالی که این سازمان‌های راهبری جدید تمرکززدایی را که در میان شهرهای هوشمند و طرفداران دولت الکترونیکی / حکومت الکترونیکی اتفاق افتاده است، منعکس می‌کنند، نقش آن‌ها بسیار محدود و توسط نخبگان توسعه‌گرا تعریف می‌شود. بنابراین لازم است فراتر از درک فعلی از مدل دولت توسعه‌گرا که بر یک سازمان راهبری تک تأکید دارد، به درک دقیق‌تری از سازمان‌های راهبری متعدد و مختلفی که در دولت توسعه‌گرای هوشمند وجود دارد، پردازیم.

استقلال نسبی دولت

به همین ترتیب، تغییر وضعیت از دولت توسعه‌گرا به دولت توسعه‌گرای هوشمند منجر به تغییراتی در فضای سیاسی اجتماعی شده است که در آن نخبگان توسعه‌گرا و سازمان‌های راهبری در آن جای گرفته‌اند و موجب شکل‌گیری مشارکت‌ها و همکاری‌های خصوصی - عمومی می‌شوند. با توجه به اهمیت چنین مشارکت‌ها و شبکه‌هایی برای تحریک رشد و نوآوری در یک اقتصاد دانش‌بنیان و مبتنی بر نوآوری، استقلال نسبی حتی برای دولت‌های توسعه‌گرای هوشمند که به دنبال تحریک رشد بخشی و توسعه اقتصادی با ICT پیشرفته هستند به عنوان یک مجرا که از طریق آن می‌توان استقلال نسبی را اعمال و پایدار کرد، اهمیت بیشتری پیدا کرده است.

با این حال، استقلال نسبی‌ای که توسط دولت‌های توسعه‌گرای هوشمند انجام می‌شود، با دولت‌های توسعه‌گرا مرسوم آسیایی متفاوت است. در حالی که تصورات گذشته استقلال نسبی دولت، بر نقش دولت به عنوان محرک رشد اقتصادی تأکید داشتند، اقتصاد دانش‌بنیان جدید در عوض ایجاب می‌کند که دولت به عنوان یک کاتالیزور نوآوری در فناوری و کارآفرینی عمل کند. به عبارت دیگر، این تأکید و اهمیت از «استقلال» به «نهادینه‌شدگی» با دولت توسعه‌گرای هوشمند به منظور تسهیل و حمایت از فعالیت‌های استارت‌آپ‌های فناوری و کارآفرینان، به جای هدایت یا تحت تأثیر قراردادن آن‌ها، تغییر کرده است (گرچه این موارد نیز گاهی اتفاق می‌افتد).

هم سنگاپور و هم هنگ‌کنگ تلاش کرده‌اند تا با گسترش فرصت‌های همکاری عمومی و خصوصی و تراکم شبکه‌های ارتباطی بین سازمان‌های راهبری، شرکت‌های نوپای فناوری و کارآفرینان و همچنین شهروندان، استقلال خود را در این زمینه افزایش دهند. به عنوان مثال، هر دو شهر پلتفرم‌های داده‌های باز ایجاد کرده‌اند که مشارکت سیاسی با کسب‌وکارها و شهروندان را با دولت‌های مربوطه تشویق می‌کند که داده‌های بخش عمومی را در این پلتفرم‌ها برای دسترسی عمومی منتشر می‌کند. از این رو در حالی

که دولت کنترل دسترسی به داده‌ها را در اختیار دارد، اشتراک داده‌های بخش عمومی به نهادهای غیردولتی مانند شرکت‌ها، شرکت‌های تازه تأسیس و شهروندان اجازه می‌دهد تا در ابتکارهای شهر هوشمند خود شرکت کنند.

علاوه بر این، هر دو شهر سعی کرده‌اند از طریق تسهیلات کاری و مراکز رشد، شتاب‌دهنده‌ها و سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه از شرکت‌های نوپا و کارآفرین حمایت کنند. چنین ابتکارهایی، امکان ایجاد «فضاهای عمومی مشترک» را فراهم می‌کند که به سازمان‌های راهبری امکان می‌دهد شرکت‌ها و شرکت‌های نوپا را با موسسات تحقیقاتی و آزمایشگاه‌ها، اعم از دولتی یا خصوصی، در روند تسهیل اشتراک فناوری‌ها و ایده‌های جدید مرتبط کنند (لستر و پیور ۲۰۰۶، بلاک و نگوتیا ۲۰۱۶). علاوه بر این، برنامه‌هایی مانند برنامه OneService سنگاپور با استفاده از سیاست‌گذاران که به بازخورد سیاست‌های واقعی دسترسی پیدا می‌کنند، سازمان‌های راهبری بیشتری را در محیط عمومی قرار می‌دهند.

از این رو در حالی که دولت توسعه‌گرای کلاسیک با برقراری عمده روابط نزدیک دولت-تجارت استقلال خود را ایجاد کرد، دولت‌های توسعه‌گرای هوشمند مانند سنگاپور و هنگ‌کنگ با ایجاد پلتفرم‌هایی رویکرد گسترده‌تری را در پیش گرفتند، که نه فقط با شرکای منتخب صنعت بلکه با عموم مردم، امکان همکاری‌های خصوصی-عمومی را فراهم می‌کند. پلتفرم‌های داده‌های باز و برنامه‌های مشارکت عمومی امکان نهادینه سازمان‌های عمومی و فرایندهای سیاست‌گذاری را در زمینه سیاسی - اجتماعی گسترده‌تری فراهم می‌کنند. این امر امکان جمع‌آوری بازخورد عمومی و ایجاد همزمان راه‌حل‌های سیاسی را میسر می‌سازد.

با این حال، توجه به این نکته نیز مهم است که این پلتفرم‌ها و برنامه‌ها تحت هدایت دولت با OGCIO و SNDGG که ایجاد این «فضاهای عمومی مشترک» را از طریق ابزارهای مالی و غیرمالی تسهیل می‌کنند و مهم‌تر از همه، تعریف شرایط و ضوابطی که در آن مشارکت و همکاری عمومی در این عرصه‌ها اتفاق می‌افتد، همچنان ادامه دارد. چنین همکاری می‌تواند هم فعالان اقتصادی وهم فعالان تجاری را درگیر کند. اکنون توجه خود را به این دو گروه از فعالان و نقش آنها در مدل دولت توسعه‌گرا هوشمند معطوف می‌کنم.

مدیریت منافع غیردولتی

با توجه به اینکه راهبردهای شهر هوشمند در کشورهای توسعه‌گرای هوشمند مانند هنگ‌کنگ و سنگاپور همچنان به رشد اقتصادی و تسهیل توسعه صنعت هوشمند ادامه می‌دهند، یک تداومی از

نوع روابط دولت - کسب‌وکار وجود داشته است که دولت توسعه‌گرای کلاسیک را، یعنی اتحاد منافع تجاری فراملی و داخلی با دستور کار توسعه دولت توسعه‌گرا، مشخص کرده‌اند.

سنگاپور در حالی که به دنبال تغییر و تحول به یک اقتصاد دانش‌بنیان و مبتنی بر نوآوری است، این کشور همچنان به راهبرد خود در جذب و ایجاد روابط با MNCهای جهانی متکی است تا رشد اقتصادی متکی را توسعه دهد، با این حال، شورای توسعه اقتصادی این دولت به طور فزاینده‌ای به دنبال جذب شرکت‌های فناوری مانند اپل، گوگل و فیس‌بوک برای ترغیب نوآوری است (سوان گین ۲۰۱۷).

چنین تلاش‌هایی شامل بازنگری اخیر EntrePass - یک طرح دولتی برای جذب شرکت‌های نوپا در جهان - است که شامل حذف حدود ۵۰,۰۰۰ دلار SG مورد نیاز سرمایه پرداختی و افزودن یک معیار «شبکه‌های ارتباطی تجاری» برای ارزیابی متقاضیان می‌شود (یحیی ۲۰۱۷). این حذف الزامات سرمایه پرداخت شده و درج یک معیار «شبکه‌های ارتباطی تجاری» تأکید زیادی بر روی متغیرهای ارتباطی و شبکه‌ای دارد. از این رو، روابط شرکت‌ها با دولت و سایر شرکت‌ها به طور فزاینده‌ای به عنوان عامل اصلی رشد صنعت - بیش از سرمایه‌گذاری‌های پولی - تلقی می‌شوند.

به همین ترتیب، بورس اوراق بهادار هنگ‌کنگ (HKEx) به تازگی قوانین لیست خود را برای جذب شرکت‌های فناوری به منظور بالا بردن سرمایه در شهر، با شرکت‌های فناوری که از نظر ارزش بازار و نفوذ اقتصادی اخیراً از شرکت‌های مالی، انرژی، صنعتی و تجاری پیشی گرفته‌اند، اصلاح کرده است (ییواند ژانگ ۲۰۱۷). از دیگر اقدامات برای جذب شرکت‌های فناوری و شرکت‌های تازه تأسیس می‌توان به پویشی از سوی InvestHK اشاره کرد، که یک اداره دولتی با هدف جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی است، که جذب شرکت‌های تأسیس شده فناوری مالی (FinTech) جهت گسترش فعالیت‌های شان برای هنگ‌کنگ را دربر دارد، و همچنین یک بازار خصوصی HKEx پیشنهادی که به عنوان «خزانه» برای مراحل اولیه شرکت‌های تازه تأسیس است (InvestHK 2012، Terekhova 2017).

چنین تلاش‌هایی برای جذب شرکت‌های فناوری از طریق ارائه مشوق‌ها و یارانه‌ها (هم مستقیم و هم قطعی) یادآور تلاش‌های قبلی برای جذب بانک‌ها و موسسات مالی از طریق انگیزه‌هایی از قبیل کاهش مالیات‌های تکلیفی (ان جی ۱۹۹۸، جارویس ۲۰۱۱، وو ۲۰۱۶) و یک بخش پایدار از رویکرد دولت توسعه‌گرا دو شهر برای سیاست و توسعه صنعتی است.

با این وجود، چیزی که تغییر کرده است، انواع شرکت‌هایی است که دو دولت سعی در جذب آن‌ها و در نتیجه برقرار کردن رابطه بیشتر با آن‌ها هستند. در حالی که تلاش‌های قبلی بر شرکت‌های بزرگ چند ملیتی (MNC) اعم از تولید، امور مالی، دارویی یا خرده‌فروشی متمرکز بوده است، سنگاپور و هنگ‌کنگ

قصد دارند طیف وسیعی از شرکت‌های فناوری و شرکت‌های تازه تأسیس را جذب کنند. در واقع، ظهور اقتصاد دیجیتال جدید همچنین باعث ایجاد تنوع گسترده‌تری در اندازه و شکل سازمانی شرکت‌های فناوری شده است، که اندازه یک شرکت لزوماً عامل تعیین‌کننده ظرفیت نوآورانه آن نیست.

این گرایش برای جذب شرکت‌های بزرگ و کوچک ممکن است در اصلاحات اخیر در برنامه EntrePass سنگاپور، با الزامات سرمایه پرداخت شده کاملاً مشهود باشد. با این حال، این امر اهمیت شرکت‌های بزرگ را، به‌ویژه با توجه به حضور فزاینده شرکت‌هایی مانند گوگل، فیس‌بوک و آمازون در سنگاپور، کم اهمیت نشان نمی‌دهد. در مقابل، تلاش‌های هر دو شهر برای جذب یک بخش وسیع‌تری از شرکت‌های فناوری و استارت‌آپ‌ها حاکی از دشواری زیاد در مدیریت دامنه وسیعی از سازمان‌های اقتصادی غیردولتی است.

در حالی که مدل توسعه دولت کلاسیک حضور یک ارگان دولتی یا سازمان عمومی را در نظر گرفته بود که وظیفه مدیریت روابط دولت با مجموعه‌ای از MNC‌های نسبتاً یکسان یا مجامع جهانی را برعهده دارد، دولت توسعه‌گرا هوشمند برای مدیریت یک مجموعه پیچیده از روابط با طیف گسترده‌ای از شرکت‌های کوچک، متوسط و بزرگ و تازه تأسیس به چندین سازمان راهبری متکی است.

از این رو سازمان‌های توسعه اقتصادی، همانند هیأت توسعه اقتصادی سنگاپور یا دفتر توسعه هنگ‌کنگ و سازمان‌های راهبری غیرمتمرکز (مانند OGCIO، MAS، SNDGG و HKMA) همه در مدیریت روابط دولت توسعه‌گرا هوشمند با منافع اقتصادی غیر دولتی مشارکت دارند.

همانند بحثی که در مورد سازمان‌های راهبری در بالا ارائه شد، درباره اینکه چگونه دولت‌های توسعه‌گرای هوشمند روابط‌شان را با منافع اقتصادی غیر دولتی مدیریت می‌کنند، بررسی دقیق‌تری لازم است. چه از نظر سازمان‌های راهبری یا چه از نظر نهادهای شرکتی، تنوع بیشتر و رشد قابل توجهی در تعداد سازمان‌ها یا فعالان درگیر وجود دارد. این توسعه انواع و اشکال سازمانی و همچنین نیاز به همکاری بین-ادارت بیشتر، نیاز به ظرفیت سیاسی بیشتر در بین سازمان‌های راهبری و سیاست‌گذاران را نیز مطرح می‌کند، موضوعی که در فصل بعدی به آن می‌پردازم. به همین ترتیب، در حالی که به نظر نمی‌رسد دولت‌های توسعه هوشمند در روابط خود با جامعه مدنی با کشورهای توسعه‌گرای کلاسیک تفاوت چندانی داشته باشند، در حقیقت در روابط دولت - جامعه تغییرات نامحسوسی وجود داشته است.

جامعه مدنی

دیجیتالی‌سازی مداوم و تحولات و تغییرات شهر هوشمند سنگاپور و هنگ‌کنگ باعث شرایط جدیدی از مشارکت و تعاملات سیاسی-اجتماعی شده است. به‌ویژه، رسانه‌های اجتماعی پدیدار شده به یک بستر اصلی برای تعامل شهروندان و بسیج سیاسی تبدیل شده‌اند (اسکوریک و دیگران ۲۰۱۲، استریکومار و وادروو ۲۰۱۳، یونگ و لیونگ ۲۰۱۴، اودری یوو هیلن هوک سز لیونگ ۲۰۱۷). در عین حال، رسانه‌های اجتماعی نیز به ابزاری کلیدی و اصلی تبدیل شده‌اند که از طریق آن سیاست‌گذاران و رهبران سیاسی شهروندان را درگیر (سیرامش و ریورا سانچز ۲۰۰۶، اسکوریک و دیگران ۲۰۱۲) یا اختلافات را مدیریت می‌کنند (رودان ۲۰۰۳، جورج ۲۰۰۷).

بنابراین، تعاملات و مشارکت بین دولت توسعه‌گرای هوشمند و جامعه مدنی به طور فزاینده‌ای توسط فناوری با پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی و رسانه‌های خبری جدید که نقش‌های مختلفی را ایفا می‌کنند، رسانه‌ای می‌شود، که شامل موارد زیر می‌شود اما به این موارد محدود نخواهد شد از جمله:

- تسهیل مشارکت شهروندان توسط دولت‌ها؛
- امکان بسیج سیاسی توسط گروه‌های ذی‌نفع؛
- مشارکت و همکاری سیاسی توسط شهروندان و گروه‌های ذی‌نفع؛
- تشکیل جوامع مبتنی بر منافع آنلاین.

هم در سنگاپور و هم در هنگ‌کنگ، اینترنت شکل‌گیری جوامع سیاسی و مدنی آنلاین را، با پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی آسان کرده است و امکان ایجاد روابط نزدیکتر بین سازمان‌های جامعه مدنی و ممکن‌سازی اقدامات جمعی را فراهم کرده است (چو و تانگ ۲۰۰۵، سون و کلور ۲۰۰۷، سون ۲۰۱۶). با این حال، این فعالیت جامعه مدنی نسبت به فضای مجازی لزوماً در بین سازمان‌های جامعه مدنی یکسان است. به عنوان مثال، سون و چو (۲۰۱۱) دریافتند که وبلاگ نویسان سیاسی و احزاب سیاسی در سنگاپور تمایل دارند که بر فضای مجازی تسلط داشته باشند، در حالی که گروه‌های حامیان موردی و سازمان‌های رسانه‌ای تمایل دارند موقعیت‌های کم اهمیت‌تری را اشغال کنند.

این نفوذ احزاب سیاسی به گرایش رو به رشد دولت‌های توسعه‌گرای هوشمند برای مدیریت یا حتی تسلط بر جامعه مدنی در حوزه سایبری اشاره دارد. به عنوان مثال، سون و سو (۲۰۱۴) دریافتند که نخبگان سیاسی سنگاپور به ابزارهای رسانه‌ای مانند فیس‌بوک، توئیتر و وبلاگ‌های شخصی تکیه می‌کنند تا توجه شهروندان را جلب کرده و پیام سیاسی خود را بیان کنند. گذشته از این رسانه‌های اجتماعی و ابزارهای رسانه‌ای جدید، دولت سنگاپور نیز یک پلتفرم اظهارنظر آنلاین با نام "REACH"

ایجاد کرده است که به آن امکان می‌دهد احساسات و واکنش عمومی را جمع‌آوری کرده و با شهروندان و سازمان‌های مردمی ارتباط برقرار کند (MCIREACH 2017).

به همین ترتیب، دولت هنگ‌کنگ خیلی به اینترنت متکی است تا توجه شهروندان و سازمان‌های جامعه مدنی را، چه از طریق پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی مانند فیس بوک یا چه از طریق مشاوره سیاسی آنلاین، جلب کند (گووادا و همکاران ۲۰۱۷). با این حال، و برخلاف سنگاپور، دولت هنگ‌کنگ با تلاش‌های فعلی هنوز برای جلب توجه شهروندان و جامعه مدنی موردی و اغلب تحت سلطه منافع تجاری طرفداران دولت، یک پلتفرم مشارکت عمومی آنلاین متمرکز برای تعامل عمومی ایجاد نکرده است (چونگ ۲۰۱۱). از این رو در حالی که تغییر و تحول شهر هوشمند سنگاپور باعث ایجاد تغییرات اساسی در تعاملات دولت این کشور با جامعه مدنی شده است، تلاش‌های دولت هنگ‌کنگ در زمینه «تعامل الکترونیکی» شهروندان نسبتاً پراکنده و تجارت محور است.

فراتر از مشارکت عمومی از طریق رسانه‌های جدید و رسانه‌های اجتماعی، شهرهای هوشمند نیز با شیوه‌های جدیدی از تعاملات سیاسی-اجتماعی در ارتباط هستند که بر روابط دولت با شهروندان و جامعه مدنی تأثیر می‌گذارد. همان‌طور که هو (۲۰۱۶، ص ۳۱۰۳) اشاره کرده است، «شهر هوشمند اساساً در مورد تعریف مجدد و ساخت مجدد روابط داخلی و روابط بین مردم، جامعه آنها، دولت و محیط شهری است». از این رو، نه تنها شهر هوشمند ذاتاً یک موضوع یا تلاش رابطه‌ای است، بلکه نمایانگر ترکیب‌بندی اساسی‌تری از منطق و روابط حاکم بر شهر است.

هو با استفاده از پرونده سنگاپور، همچنین اشاره کرده است که کنترل یا تسلط شهر هوشمند بر جمعیت آن، حکومت فوکویی (Foucauldian) را، با ابتکارهای شهرهای هوشمند تخمین می‌زند که اغلب برای تداوم استدلال‌های نئولیبرالی می‌باشد، «در نتیجه یکپارچگی اقتدارگرایی در سنگاپور آسان می‌شود» (هو ۲۰۱۶). به عنوان مثال می‌توان به «تلاش برای تغییر شکل مقادیر و اولویت‌های مصرف منابع خانگی از دید مسائل بازار» از طریق اجرای «خانه‌های هوشمند» با سیستم‌های پیشرفته مدیریت انرژی و آب یا کاهش مراقبت‌های سالمندان برای یک عقلانیت فناورانه تقلیل‌گرا از طریق سیستم‌های نظارت هوشمند اشاره کرد (هو ۲۰۱۶، ص ۳۱۰۷-۳۱۱۰).

به عبارت دیگر، استفاده از رسانه‌های اجتماعی و ابزارهای پیشرفته ICT برای مدیریت روابط دولت - جامعه فراتر از مشارکت عمومی ساده برای دربرگرفتن تلاش‌های دقیق‌تر جهت شکل دادن (شکل‌گیری مجدد) دستور کار عمومی و تغییر هنجارها و ارزش‌های اجتماعی است. به عنوان مثال، ابتکار ملت هوشمند به عنوان ابزاری برای ساخت مجدد محدودیت‌ها و حالت‌های مشارکت شهروندان به سمت

«شه‌رنشینی هوشمند»، با تأکید بر مهارت‌های محاسباتی و تفکر برای جلوگیری از موارد خیلی بحث برانگیز مشارکت سیاسی، مورد توجه قرار گرفته است (هو ۲۰۱۶، ص ۳۱۱۰-۳۱۱۲)

با این حال، باید توجه داشت که این توجیه عقلی فنی و فناوریانه جامعه مدنی جدید و مختص سنگاپور نیست. در واقع، چنین تمایلاتی به سمت توجیه عقلانیت فنی و اشکال میانگین فناوری مشارکت مدنی ویژگی بسیاری از شهرهای هوشمند، البته نه همه، هستند. این امر در برنامه‌نویسان (hackathons)، پلتفرم‌های داده باز و ایجاد راهکارها و برنامه‌های «هوشمند» که در شهرهای هوشمند در سراسر جهان پدیدار شده‌اند، مشهود است. با این حال، توجیه عقلانی فنی جامعه مدنی به‌ویژه در سنگاپور به دلیل رویکرد نسبتاً تکنوکراتیک آن در سیاست و حاکمیت مشخص است (تان ۲۰۱۲، بار ۲۰۱۲).

از این رو، به جای سیاست‌های مشاجره‌آمیز یا یک جامعه مدنی پویا این اشکال مشارکت شهری که به واسطه فناوری صورت می‌گیرد، موجب شفافیت و اصلاح شکل‌های تکنیک‌های حکومت‌نخبگان در سنگاپور خواهد بود (بار ۲۰۱۴، ۲۰۰۶). این نشان می‌دهد که توجیه عقلانی زیادی در حوزه جامعه مدنی وجود دارد، که همراه با راهکارهای فناوری جایگزین بسیج سیاسی، یا به عنوان وسیله‌ای برای توسعه روابط دولت-جامعه و راهی برای ارائه واکنش سیاسی و یا ایجاد راهکارهایی سیاسی است. همان‌طور که هو می‌گوید، «مداخله و مشارکت در کشور هوشمند فقط به سنجیدن و تغییرات محاسباتی‌ای محدود می‌شود که به دنبال افزایش کارایی با توجه به توجیه اقتصادی و فنی هستند» (هو ۲۰۱۶، ص ۳۱۱۲).

بنابراین ظهور دولت توسعه‌گرای هوشمند موجب ایجاد تغییرات مهمی در نحوه مدیریت و تعامل دولت‌ها با سازمان‌های جامعه مدنی شده است. در حالی که رسانه‌های اجتماعی، رسانه‌های جدید و سایر ابزارهای پیشرفته ICT، ابزارهای جدید و مفیدی را برای تعامل با جامعه مدنی در اختیار دولت‌ها قرار می‌دهند، رشد توجیه عقلانی فنی حوزه مدنی نیز باعث ایجاد اشکال دقیق‌تری از کنترل اجتماعی شده است. این نکته اخیر نشان‌دهنده یک تغییر اساسی در حاکمیت جامعه مدنی با فناوری است که نه تنها وسیله‌ای برای تعامل و مدیریت سازمان‌های جامعه مدنی است، بلکه مبانی گفتاری و معرفت‌شناختی را که فعالیت‌های جامعه مدنی نیز بر اساس آن‌ها بنا شده را فراهم می‌کند.

به علاوه، این تمرکز زیادی بر توجیه عقلانی فنی کاملاً منطبق بر ایدئولوژی محوری اصلی مدل توسعه است که مشروعیت اجرایی که بر عملکرد اقتصادی و کارایی فنی به عنوان اصول مشروعیت سیاسی تأکید دارد. اکنون توجه خود را به مشروعیت اجرایی و ارتباط آن با دولت توسعه‌گرای هوشمند معطوف خواهیم کرد.

مشروعیت اجرایی

با توجه به تأکید مداوم آن بر رشد و توسعه اقتصادی، مشروعیت اجرایی همچنان به عنوان یک مولفه اساسی در دولت توسعه‌گرای هوشمند تشکیل می‌شود. همان‌طور که در فصل ۵ بحث کردم، راهبردهای شهر هوشمند سنگاپور و هنگ‌کنگ بر پتانسیل اقتصادی صنایع «هوشمند» مانند تجزیه و تحلیل داده‌ها و اینترنت اشیا تأکید دارند.

مهم‌تر از همه، دولت‌های توسعه‌گرای هوشمند مانند سنگاپور و هنگ‌کنگ همچنان از توانایی خود برای تضمین رشد اقتصادی قوی و فراهم‌کردن پیشرفت‌های کلی برای زندگی شهروندان، به جذب مشروعیت سیاسی ادامه می‌دهند. به عنوان مثال، ابتکار کشور هوشمند سنگاپور بر دو هدف «بهبود زندگی مردم» و «ایجاد فرصت‌های اقتصادی جدید» تأکید دارد (لی ۲۰۱۴)، دفتر برنامه کشور هوشمند (۲۰۱۶، و ۲۰۱۷a). به همین ترتیب، طرح شهر هوشمند هنگ‌کنگ همچنین بر اهداف سیاسی اقتصادی مانند افزایش جذابیت هنگ‌کنگ برای مشاغل و تحریک رشد اقتصادی و نوآوری، همراه با بهبود کیفیت زندگی شهروندان، به‌ویژه از طریق مداخلات مؤثرتر سیاست‌های شهری تأکید دارد (دفتر مدیر ارشد اطلاعات دولت ۲۰۱۶، پی. بلیو. سی ۲۰۱۷).

از این رو، هم در سنگاپور و هم در هنگ‌کنگ، راهبردهای شهر هوشمند با اهداف و مقاصد این راهبردها به منظور تحریک رشد اقتصادی، همچنان توسعه محور هستند. در عین حال، هر دو شهر بر اهداف بهبود زندگی شهروندان یا «کیفیت زندگی» از طریق فناوری تأکید دارند. این تأکید بر توسعه اقتصادی و پیشرفت‌های اصولی در زندگی شهروندان همچنین به ارتباط مستمر و نفوذ، مشروعیت اجرایی برای تضمین حمایت عمومی از ابتکارهای شهر هوشمند دو دولت اشاره دارد.

با این حال، سنگاپور و هنگ‌کنگ از نظر میزان مشروعیت اجرایی متفاوت هستند. در حالی که سنگاپور تا حد زیادی از مشروعیت اجرایی بالایی برخوردار است، «حزب حاکم جنبش مردم» در انتخابات عمومی ۲۰۱۵، که بلافاصله پس از آغاز طرح ابتکاری «کشور هوشمند» اتفاق افتاد، سهم قابل توجهی در آرا را کسب کرد (تان ۲۰۱۶، تان و دیگران). هنگ‌کنگ با کاهش اعتماد به دولت که جای خود را به اعتراضات گسترده اجتماعی می‌دهد، با کاهش مشروعیت عملکرد خود روبرو شده است. (لام ۲۰۱۵، چان و چان ۲۰۱۷، لام و کوپر ۲۰۱۷، وونگ و چان ۲۰۱۷).

در حقیقت، چونگ (۲۰۰۴، ص ۲۵) اظهار داشت که کسری مشروعیت دولت هنگ‌کنگ به طور فزاینده‌ای آشکار می‌شود، زیرا توانایی آن برای ارائه نتایج سیاست یا مدیریت انتظارات شهروندان کاهش می‌یابد. در حالی که این کاهش در مشروعیت اجرایی هنگ‌کنگ به کاستی‌ها و کمبودهای

موجود در سیستم سیاسی آن نسبت داده شده است (لام ۲۰۱۵)، معرفی یک راهبرد شهر هوشمند، حداقل تاکنون، مشروعیت عملکرد هنگ‌کنگ را تقویت نکرده است. از زمان نگارش این نوشته، نه اعتراضات اجتماعی هنگ‌کنگ و نه کاهش مشروعیت اجرایی هیچ نشانه‌ای از تنزل ندارد (گریفیث ۲۰۱۷، ای.بی.سی نیوز ۲۰۱۸).

موقعیت‌های گوناگون سنگاپور و هنگ‌کنگ، از نظر مشروعیت اجرایی‌شان، به سطح صلاحیت سیاسی و سیاستی دولت‌های مربوطه آن‌ها مربوط می‌شود. خصوصاً، سطح بالای سیاستی و سیاسی سنگاپور - چه ناشی از سیستم انتخاباتی آن باشد و چه اثربخشی سیاست‌های آن‌ها - مشروعیت اجرایی‌ش را به میزان قابل توجهی توسعه داده است، در حالی که شکست‌های مهم سیاست همراه با اصلاحات سیاسی متوقف شده منجر به کاهش، یا حتی فروپاشی شده در مشروعیت اجرایی هنگ‌کنگ شده است (لام ۲۰۱۵، و b۲۰۱۷، d c۲۰۱۷، ۲۰۱۷، d۲۰۱۷). در فصل بعدی درباره این جنبه توانایی دولت توسعه‌گرای هوشمند بحث خواهد شد.

نتیجه‌گیری

در حالی که منتقدان مدل دولت توسعه‌گرای آسیایی به سرعت نابودی آن را مطرح کردند (فاین ۱۹۹۹، کیم ۱۹۹۹، ماینز ۲۰۰۱، هایاشی ۲۰۱۰)، اما واقعیت چیز دیگری است. کشورهای توسعه‌گرا مانند سنگاپور و هنگ‌کنگ که در مواجهه با یک اقتصاد کاملاً جهانی شده و خیلی دیجیتال هستند، با تبدیل خود به «دولت‌های توسعه‌گرای هوشمند» رویکرد خود را برای توسعه اقتصادی و سیاست‌های صنعتی تطبیق داده‌اند. این شامل حمایت از توسعه صنایع «هوشمند» مانند تجزیه و تحلیل داده‌ها و اینترنت اشیا و همچنین بکارگیری ICT پیشرفته و تجزیه و تحلیل داده‌ها در فرایندهای سیاستی و سیاسی است. همان‌طور که در این فصل بحث شد، تبدیل سنگاپور و هنگ‌کنگ به دولت‌های توسعه‌گرای هوشمند باعث تغییرات و تحولات بزرگی در مدل‌های حاکمیت اقتصادی هر دو شهر شده است. در حالی که هر دو شهر ساختار اساسی مدل دولت توسعه‌گرا را حفظ کرده‌اند، اصلاحات و سازگاری‌هایی برای مولفه‌های منحصر به فردی صورت گرفته - به عنوان مثال، نخبگان توسعه‌گرا، سازمان راهبری، استقلال نسبی، مدیریت منافع غیر دولتی، جامعه مدنی و مشروعیت اجرایی - که این ساختار را تشکیل می‌دهند، انجام داده‌اند. این سازگاری‌ها در جدول ۶-۱ شرح داده شده است.

همان‌طور که جدول ۶-۱ نشان می‌دهد، تحول و تغییر از یک دولت توسعه‌گرای آسیایی کلاسیک به یک «دولت توسعه‌گرای هوشمند» صرفاً در مورد کاربرد ابزارهای فناوری برای توسعه و حاکمیت

نیست؛ و این مسأله فقط برای ایجاد «سخت‌افزار» ضروری مانند زیرساخت‌های ICT نیست. بلکه تغییر اساسی‌تر و مهم‌تری در سبک‌ها و مدل‌های حاکمیت وجود داشته است. به‌ویژه، دولت‌های توسعه یافته هوشمند مانند سنگاپور و هنگ‌کنگ میزان قابل توجهی از مشارکت و تعامل شهروندان و صنایع و ایجاد سیاست‌های مشترک با این سهام‌داران را به خود اختصاص داده‌اند.

جدول ۶-۱. سازگاری با مدل دولت توسعه‌گرا

اجزاء	اصلاحات
نخبگان توسعه‌گرا	نقش فزاینده شرکت‌های فناوری و استارت‌آپ‌ها، البته همچنان با برتری دولت.
سازمان راهبری	سازمان‌های راهبری تخصصی و غیرمتمرکز
استقلال نسبی دولت	دولت به عنوان کاتالیزور نوآوری در فناوری و کارآفرینی. پلتفرم‌های نرم افزاری برای ایجاد سیاست‌های مشترک
مدیریت منافع غیر دولتی	افزایش تمرکز در جذب شرکت‌های بزرگ و کوچک و شرکت‌های نوپا
جامعه مدنی	تعامل جامعه مدنی از طریق رسانه‌های اجتماعی و رسانه‌های جدید. مدیریت و کنترل سازمانهای جامعه مدنی از طریق توجیه عقلانی فنی
مشروعیت عملکرد	استفاده از ابتکارهای شهر هوشمند برای افزایش رشد اقتصادی و بهبود رفاه کلی شهروندان

علاوه بر این، دولت به جای ایجاد کسب‌وکار و نوآوری‌های جدید از طریق سازمان‌های راهبری یا نهادهای دولتی، نقش حمایتی زیادی در تسهیل نوآوری و کارآفرینی ایفا می‌کند (اگرچه تلاش‌هایی برای انجام این کار وجود نداشته است).

با این حال، توجه به این نکته نیز مهم است که چنین تغییراتی لزوماً منجر به یک بازنگری کامل در مدل دولت توسعه‌گرای کلاسیک نمی‌شود. همان‌طور که در فصل ۵ نشان داده شد، سنگاپور و هنگ‌کنگ همچنان به یک رویکرد دولت محور برای راهبردهای شهر هوشمندشان، البته با میزان متفاوتی از کنترل یا مداخله دولت، ادامه می‌دهند. در مقابل، تغییرهای فوق‌الذکر در سبک حکمرانی را می‌توان به عنوان لایه‌ای از شیوه‌های جدید حاکمیت و تعامل و مشارکت مدنی در چارچوب دولت توسعه‌گرای موجود تلقی کرد. از این رو در حالی که اجزای دولت توسعه‌گرا، مانند نخبگان توسعه‌گرا یا سازمان راهبری، دست نخورده باقی مانده‌اند، آن‌ها برای پاسخگویی و کارایی بیشتر سیاست، چه

از طریق همکاری شرکت‌های فناوری نخبگان توسعه‌گرا و یا چه از طریق ایجاد سازمان‌های راهبری تخصصی و غیرمتمرکز، اصلاح شده‌اند.

به عبارت دیگر، دولت توسعه‌گرای هوشمند به جای یک مدل کاملاً جدید از حاکمیت اقتصادی، با در نظر گرفتن فناوری‌های جدید و تغییر دیدگاه‌های سیاسی-اجتماعی، نسخه‌ای بازبینی شده و جدیدی از مدل دولت توسعه‌گرا را نشان می‌دهد. از همه مهم‌تر، این امر نشان‌دهنده میزان قابل توجهی از پویایی و سازگاری در بین دولت‌های تکاملی است. در مواجهه با تغییرات اقتصادی، سیاسی-اجتماعی و فناوری بالقوه مختل‌کننده، کشورهای توسعه‌گرای هوشمند مانند سنگاپور و هنگ‌کنگ توانایی زیادی برای انطباق و تنظیم سبک حاکمیت، شکل سازمانی و حتی مبانی ایدئولوژیک‌شان را در پاسخ به چنین واقعیت‌های متغیری نشان داده‌اند.

این موضوع، مفاهیم نظری و مفهومی قابل توجهی برای مدل دولت توسعه‌گرای آسیایی دارد. در حالی که مطالعات موجود در مورد دولت توسعه‌گرای آسیایی رویکردی ایستا و توصیفی را دنبال می‌کنند، به درک پویایی و سازگاری نیاز دارد که مشخصه بسیاری از دولت‌های توسعه‌گرا است. در حالی که سعی شده در این فصل به این مفاهیم نظری پرداخته شود، اما در مورد تحول دولت توسعه‌گرای آسیایی در محیطی که به سرعت در حال تغییر است، حوزه زیادی وجود دارد و مستلزم تحقیقات بیشتری است.

دولت توسعه‌گرای هوشمند

همزمان با ورود آسیا به اقتصاد دیجیتال جدید (باین و کمپانی ۲۰۱۷، شنگ ۲۰۱۷)، کشورها و شهرهای آن تحت دیجیتالی‌سازی گسترده قرار گرفته‌اند و باعث گسترش تعداد زیادی از شهرهای هوشمند می‌شوند که به دنبال استفاده از آخرین فناوری‌های دیجیتالی و اطلاعاتی هستند تا مسائل سیاسی نو ظهور را بررسی کرده و توسعه اقتصادی را پیش ببرند.

با این وجود در حالی که شهرهای هوشمند در اقتصادهای توسعه یافته غربی بر تعامل و مشارکت بیشتر جامعه مدنی و همکاری یا محصول مشترک سیاسی بین دولت و شهروندانش تأکید کرده‌اند (باکیسی ۲۰۱۲، کریولو ۲۰۱۴، گلد اسمیت و کراوفورد ۲۰۱۴، کیتچن ۲۰۱۴، نیروتی و دیگران ۲۰۱۴)، توجه به اینکه دولت همچنان وظیفه مهم‌تری در شکل‌گیری شهرهای هوشمند برعهده دارد، شهرهای هوشمند آسیایی با استفاده از فناوری‌های هوشمند یا توسعه صنایع جدید مرتبط با این دیجیتالی‌سازی اقتصاد بر تحریک توسعه اقتصادی تمرکز شدیدی دارند.

این موضوع به‌ویژه در دو موردی که در این کتاب بررسی کرده‌ام یعنی سنگاپور و هنگ‌کنگ، مشهود است. این به هیچ وجه تصادفی نیست که سنگاپور و هنگ‌کنگ مسیرهای مشابه و رویکردهای حاکمیتی را برای توسعه شهرهای هوشمند خود در پیش گرفته‌اند. همان‌طور که در فصل ۳ و ۴ بحث شد، سنگاپور و هنگ‌کنگ از نمونه دولت‌های توسعه‌گرای آسیایی اولیه و اصلی هستند، و هر دو شهر دارای شش مولفه اصلی یک کشور توسعه‌گرای بخصوص هستند (لفتویچ ۱۹۹۵):

- نخبگان توسعه‌گرا؛
- سازمان راهبری؛
- استقلال نسبی دولت؛

- مدیریت منافع اقتصادی غیر دولتی

- جامعه مدنی

- مشروعیت اجرایی

در واقع، هر دو شهر از تسلط خود بر (و بیش از حد) این شش مولفه اصلی دولت توسعه‌گرا برای دستیابی به رشد اقتصادی فراوان و سازگار استفاده کرده‌اند. علی‌رغم ظهور موقت مقاومت سیاسی در برابر برخی عناصر خاص از مدل‌های دولت توسعه‌گرای آنها مانند کنترل بر جامعه مدنی یا تأکید بیش از حد اقتصادی بر توسعه سیاسی-اجتماعی (چونگ ۲۰۱۲، تان ۲۰۱۲، چان و چان ۲۰۱۷، لام و کوپر ۲۰۱۷)، هم سنگاپور و هم هنگ‌کنگ همچنان به یک رویکرد دولت توسعه‌گرا برای توسعه اقتصادی و حاکمیت متکی هستند (لیم ۲۰۱۵، چنگ ۲۰۱۶، وو ۲۰۱۶، یانگ ۲۰۱۷).

این تداوم مدل دولت توسعه‌گرا در سنگاپور و هنگ‌کنگ نیز به ابتکارهای مربوط به شهرهای هوشمند آنها، با دیجیتالی شدن و تحول و تغییر آنها شهرهای هوشمند، که خیلی مبتنی بر انگیزه‌های اقتصادی بوده و با ابتکارهای سیاسی توسعه محور هدایت می‌شود، جریان می‌یابد. همان‌طور که در فصل ۵ و ۶ بررسی و بحث شد، تحول مداوم سنگاپور و هنگ‌کنگ به شهرهای هوشمند پیشرو باعث حفظ مولفه‌های اصلی دولت توسعه‌گرا شده، و نتیجه آن ظهور "دولت توسعه‌گرای هوشمند" است که فناوری‌های پیشرفته ICT و هوشمند برای پیشرفت برنامه توسعه خود گنجانده و گسترش می‌دهد. جدول ۷-۱ مروری کلی بر مولفه‌های این دولت توسعه‌گرای هوشمند نو ظهور را نشان می‌دهد.

همان‌طور که جدول ۷-۱ نشان می‌دهد، دولت توسعه‌گرای هوشمند شامل مجموعه‌ای از مولفه‌های دولت توسعه‌گرا اصلاح شده، با درجات مختلف تغییر و تبدیل یا انطباق است. به عنوان مثال، دولت توسعه‌گرای هوشمند همچنان توسط نخبگان توسعه‌گرا هدایت می‌شود، با این حال تلاش‌های زیادی برای گنجاندن یا همکاری شرکت‌های فناوری و شرکت‌های نوپا در بخش نخبگان توسعه‌گرا وجود دارد. از این رو در حالی که دولت‌های سنگاپور و هنگ‌کنگ قبلاً تلاش کرده بودند که فعالان بخش خصوصی را از بخشهایی مانند تولید، خدمات و امور مالی را برای نخبگان توسعه‌گرا خود در نظر بگیرند، اهمیت و برجستگی روزافزون "صنایع هوشمند" به عنوان محرک‌های آتی رشد، سیاست‌گذاران و رهبران سیاسی را بر آن داشته است تا نمایندگانی از این بخش‌های نو ظهور را در مکانیسم‌های تصمیم‌گیری اصلی سیاست مانند مشاوره‌های سیاسی و کمیته‌های مشورتی قرار دهند.

جدول ۷-۱. مولفه‌های دولت توسعه‌گرای هوشمند

دولت توسعه‌گرا					
مشروعیت اجرایی	جامعه مدنی	مدیریت منافع اقتصادی غیر دولتی	استقلال نسبی	سازمان راهبری	نخبگان توسعه‌گرا
دولت توسعه‌گرای هوشمند					
عقلانیت اقتصادی و فنی	مشارکت مدنی با واسطه فناوری	تنوع بیشتر در شرکت‌ها؛ رابطه نامتقارن	بیشتر از «استقلال» نهاده شده است، اما دولت همچنان مسئول است.	سازمان‌های راهبری خاص شهر هوشمند، به عنوان مثال کشور هوشمند و گروه دولت دیجیتال؛ اداره نوآوری و فناوری	نخبگان توسعه‌گرا یا گنجاندن/ همکاری شرکت‌های فناوری / شرکت‌های نوپا دست نخورده باقی می‌مانند

با این حال، توجه به این نکته نیز مهم است که این نقش فراینده شرکت‌های فناوری و شرکت‌های نوپا در نخبگان توسعه‌گرا لزوماً با سیاست‌های دولت توسعه‌گرا کلاسیک مطابقت ندارد. خصوصاً، ابزارها و پلتفرم‌های پیشرفته ICT که همزمان با شهر هوشمند پدید آمده‌اند، مانند رسانه‌های اجتماعی و داده‌های بزرگ، باعث ایجاد حالت‌های جدیدی از تعاملات و ارتباطات عمومی - خصوصی شده‌اند. همان‌طور که در فصل ۵ و ۶ مورد بحث قرار گرفت، این منجر به تغییراتی در روش‌هایی شد که دولت‌های توسعه‌گرا با جامعه مدنی و منافع اقتصادی غیر دولتی تعامل دارند.

از نظر منافع اقتصادی غیر دولتی، ابزارهای «هوشمند» جدید مانند پلتفرم‌های داده باز، تعاملات نزدیک‌تر بین منافع دولتی و تجاری را آسان کرده‌اند. از همه مهم‌تر، چنین تعاملات افزوده شده از نظر فناوری باعث ایجاد مشارکت در زمینه راهکارها و ابتکارهای سیاسی شده است (وو ۲۰۱۷a). علاوه بر پلتفرم‌های داده باز، سیاست‌گذاران همچنین تلاش کرده‌اند تا از طریق همکاری تحقیقاتی، آزمون‌های راهبری، مراکز پرورش استارت‌آپ تحت حمایت دولت و سرمایه‌گذاری‌های دولتی در تحقیق و توسعه، فناوری‌های «هوشمند» را توسعه دهند. در همه موارد، ابزارها و پلتفرم‌های فناوری به یک پیوند و رابطی تبدیل شده‌اند که دولت توسعه‌گرا قادر به تعامل و همکاری با شرکای صنعتی‌اش است.

تا حدودی، همین موضوع را می‌توان در مورد روابط دولت توسعه‌گرا هوشمند با جامعه مدنی نیز بیان کرد. در حالی که تجزیه و تحلیل داده‌ها و فناوری‌های حس‌گر ارائه خدمات عمومی را از طریق جمع‌آوری و تفسیر کارآمد داده‌ها افزایش داده‌اند، پلتفرم‌های واکنشی مانند برنامه OneService سنگاپور به سیاست‌گذاران اجازه داده است تا به طور مستقیم با شهروندان که اکنون قادر به ارائه واکنش در مورد

مسائل سیاسی پدیدار شده هستند، تعامل داشته باشند. با این حال، و همان‌طور که محققان گفته‌اند، شهر هوشمند همچنین به عنوان وسیله‌ای برای کنترل و تسلط بر شهروندان و جامعه مدنی از طریق تأکید بیشتر بر عقلانیت فنی مورد استفاده قرار گرفته است (هو ۲۰۱۶).

از این رو در حالی که فناوری‌های هوشمند بسترهای جدیدی را برای سیاست‌گذاران و رهبران سیاسی فراهم کرده است تا بتوانند شهروندان و سایر ذی‌نفعان را درگیر خود کنند، این‌ها همچنین می‌توانند کنترل بیشتری بر جامعه مدنی داشته باشند که اغلب از طریق ابزارهای دقیق‌تر است. به طور خلاصه، رویکرد دولت توسعه‌گرا هوشمند برای مدیریت جامعه مدنی تفاوت چندانی با دولت توسعه‌گرا کلاسیک ندارد، تنها تفاوت در ابزار افزوده شده فناوری است که از طریق آن کنترل بر جامعه مدنی اعمال می‌شود.

این توانایی برای تعامل بیشتر با شهروندان، در عین حال کنترل دولت بر جامعه مدنی و آگاهی عمومی کلی را حفظ می‌کند، همچنین به ارتباط مستمر استقلال نسبی دولت به عنوان یکی از بنیادهای اصلی ایدئولوژیک مدل دولت توسعه‌گرا اشاره دارد. از طریق ابزارها و پلتفرم‌های مختلف فناوری که در فصل‌های قبلی مورد بحث قرار گرفتند، کشورهای توسعه‌گرای هوشمند می‌توانند خود را بهتر در محیط سیاسی-اجتماعی قرار دهند. با این وجود، از طریق مالکیت بالا به پایین و نظارت بر این ابزارها و پلتفرم‌های مختلف، چنین تعاملات عمومی - خصوصی اغلب در شرایط و ضوابط دولت صورت می‌گیرد.

همان‌طور که در مورد سنگاپور نشان داده شده است، پلتفرم‌هایی مانند برنامه وان سرویس، سندباکس نظارتی فینتک و پلتفرم‌های داده باز همگی تحت مالکیت و کنترل سازمان‌های راهبری با این پلتفرم‌ها هستند که تحت عنوان ابتکار کشور هوشمند سازماندهی می‌شوند. به علاوه، تدوین و اجرای ابتکارهای شهرهای هوشمند مانند ابتکار ملت هوشمند یا طرح شهر هوشمند فقط در حوزه اختیارات دولت‌های مربوطه با مشارکت بخش خصوصی باقی خواهد ماند که معمولاً به ریزنی محدود می‌شود. به همین ترتیب، استقلال سیاست هر دو دولت سنگاپور و هنگ‌کنگ با ابتکارهای سیاسی ناشی از سازمان‌های راهبری همچنان قوی باقی می‌ماند و این سازمان‌ها نسبتاً از فشارهای سیاسی اجتماعی دور هستند.

در رأس چنین سازمان‌های راهبری مجزا از لحاظ سیاسی، سازمان راهبری قرار دارد. در اینجا، یک فاصله قابل توجهی از مدل دولت توسعه‌گرا کلاسیک صورت گرفته است. در حالی که دولت توسعه‌گرا کلاسیک به یک سازمان راهبری منفرد تکیه کرده تا سیاست‌های توسعه اقتصادی را راه‌اندازی کند، کشورهای توسعه‌گرای هوشمند مانند سنگاپور و هنگ‌کنگ سازمان‌های راهبری غیرمتمرکز مانند

کشور هوشمند و گروه دولت دیجیتالی (SNDGG)) و دفتر مدیر ارشد اطلاعات (OGCIO) را برای هدایت توسعه بخشی ایجاد کرده‌اند. چنین سازمان‌های راهبری غیرمتمرکز با سازمان‌هایی مانند اداره پول سنگاپور و سازمان پول هنگ‌کنگ و سایر موارد، که جدید نیستند، و نقش سازمان‌های راهبری بخشی (در این مورد، توسعه بخش مالی) را ایفا می‌کنند.

با این حال، یک تفاوت اساسی بین سازمان‌های راهبری شهر هوشمند مانند SNDGG یا OGCIO و سایر سازمان‌های آزمایشی غیرمتمرکز وجود دارد. مخصوصاً، دیجیتالی‌سازی و ابتکارات شهرهای هوشمند به رویکرد دولت همه‌جانبه ("Whole-of-Government Approach" "WGA") گرایش دارند که تقریباً همه بخش‌های دیجیتالی شده دولتی را در بر می‌گیرد. با توجه به نقش آن‌ها در ایجاد تحول در کل شهر هوشمند، سازمان‌های راهبری شهر هوشمند از این رو در مرزهای بخشی و حوزه‌های سیاست فعالیت می‌کنند. به عنوان مثال، ابتکار کشور هوشمند سنگاپور شامل حوزه‌های سیاسی مانند حمل و نقل عمومی، مراقبت‌های بهداشتی، مقررات مالی، مسکن عمومی و آموزش و پرورش غیره است. این امر به SNDGG نیاز دارد تا ابتکارهای کشور هوشمند را در بخش‌های مختلف دولتی و سازمان‌های عمومی هماهنگ کند. این موضوع نشان‌دهنده مقدار تمرکز بیشتری نسبت به دیگر سازمان‌های راهبری غیرمتمرکز است. مهم‌تر از همه، سازمان راهبری شهر هوشمند درکنار سازمان راهبری کلی، مانند هیأت توسعه اقتصادی سنگاپور یا اداره توسعه هنگ‌کنگ کار می‌کند، تا فعالیت‌های دیجیتالی‌سازی و تکاملی سازمان‌های راهبری بخشی، مانند اداره پول سنگاپور و سازمان پولی هنگ‌کنگ را در توسعه بخش مالی هماهنگ کند. این در جدول ۷-۲ نشان داده شده است. همان‌طور که ستون آخر جدول ۷-۱ نشان می‌دهد، ارتباطات و مشارکت میان سازمان‌های راهبری مختلف امکان ایجاد و توسعه انواع ارتباطات بین توسعه شهر هوشمند و رشد اقتصادی را فراهم می‌کند.

جدول ۷-۲. ارتباطات بین سازمان‌های راهبری

ارتباط بین شهر هوشمند و اقتصاد	سازمان راهبری بخشی	سازمان راهبری بخشی	سازمان راهبری بخشی	سازمان راهبری بخشی
	سازمان راهبری کلی	توسعه اقتصادی + توسعه بخشی	توسعه اقتصادی + توسعه بخشی	توسعه اقتصادی + توسعه بخشی
	سازمان راهبری شهر هوشمند	دیجیتالی‌سازی + توسعه اقتصادی / بخشی	دیجیتالی‌سازی + توسعه اقتصادی / بخشی	دیجیتالی‌سازی + توسعه اقتصادی / بخشی

همان‌طور که در فصل ۵ گفته شد، ابتکارهای شهر هوشمند سنگاپور و هنگ‌کنگ در راستای تحریک رشد و توسعه اقتصادی، چه با توسعه بهره‌وری و نوآوری فعال شده از لحاظ فناوری یا چه با توسعه بخش‌های جدید «هوشمند» مانند تجزیه و تحلیل داده‌ها یا اینترنت اشیا، مورد استفاده قرار می‌گیرند. این دشواری فزاینده و سیستم بهم پیوسته و همزمان سازمان‌های راهبری نشان‌دهنده یک تغییر قابل توجه در مدل دولت توسعه‌گرای است که نیازمند تحقیقات و مفهوم‌پردازی بیشتر است. همان‌طور که در این کتاب نشان داده شد و تاکنون در این فصل به‌طور خلاصه نشان داده شد، تحول و تغییر دولت‌های توسعه‌گرا مانند سنگاپور و هنگ‌کنگ به شهرهای هوشمند باعث ایجاد تغییرات و سازگاری‌ها با مدل دولت توسعه‌گرا شده است، و در نهایت به ظهور یک دولت توسعه‌گرا هوشمند منجر شد. در حالی که این اجزای اصلی مدل دولت توسعه‌گرای را حفظ می‌کند، دولت توسعه‌گرای هوشمند تغییرات و سازگاری‌های قابل توجه و مهمی را در درون این اجزای اصلی جای می‌دهد. این موارد در بالا مورد بحث قرار گرفته‌اند.

درک سیاست‌محور از دولت توسعه‌گرا

اتخاذ یک درک سیاست‌محور از دولت توسعه‌گرا اساساً ناشی از ابتکارهای سیاستی مانند ابتکار کشور هوشمند و طرح شهر هوشمند است، این تغییر از دولت توسعه‌گرا به دولت توسعه‌گرای هوشمند نیز نیاز به اتخاذ یک رویکرد سیاست‌محور برای درک دولت توسعه‌گرا را نشان می‌دهد. در حالی که مدل دولت توسعه‌گرا تا کنون ریشه در اقتصاد سیاسی و علوم سیاسی داشته است (داگلاس ۱۹۹۴، جانسون ۱۹۹۵، لفتویچ ۱۹۹۵، وو-کامینگز ۱۹۹۹، اوانز ۲۰۱۰)، همچنین نیاز به موقعیت دولت توسعه‌گرا در چارچوب سیاست گسترده‌تر آن وجود دارد.

این امر باعث ایجاد درک پویاتری از دولت توسعه‌گرا خواهد شد که تأثیر تغییرات و تحولات سیاسی را در نظر می‌گیرد. همان‌طور که در این کتاب نشان داده است، تغییرات سیاستی گسترده مانند دیجیتال سازی بخش دولتی و تحولات شهر هوشمند شهر می‌تواند منجر به تغییرات مهمی در یک کشور یا دولت توسعه‌گرای شهری شود.

خصوصاً، مدل دولت توسعه‌گرا ممکن است از ترکیب دیدگاه دو جریان نوظهور سیاست‌گذاری عمومی بهره‌مند شود: ظرفیت سیاستی و طراحی سیاستی.

در ادامه این فصل، من بحث مختصری در مورد این دو مفهوم نظری سیاست‌گذاری عمومی پدیدار شده مطرح خواهم کرد که می‌تواند به درک سیاست‌محور دولت توسعه‌گرا کمک کند.

ظرفیت سیاستی

با توجه به تمرکز آن بر کارایی اقتصادی، تأکید شدیدی بر قابلیت و توانایی دولت برای دستیابی به رشد اقتصادی فراوان و پایدار وجود دارد. چنین قابلیت‌هایی به صورت‌های مختلف به عنوان قدرت دولت (لکنبری ۱۹۸۶، سکورسن ۱۹۹۳، وولگی و بالین ۲۰۰۳، سن و ویلیامسون ۲۰۰۵) یا ظرفیت دولت (روندینلین و چیم ۲۰۰۳، بسلی و پیرسون ۲۰۱۰، هندریکس ۲۰۱۰، سن و ساوویا ۲۰۱۲، میتز ۲۰۱۲) توصیف شده است. این مفاهیم درباره قدرت دولت برای تحقیق در مورد سنگاپور و هنگ‌کنگ اعمال شده است (چونگ ۲۰۰۸، لی ۲۰۰۹).

با این حال، این موضوع هم مورد بحث قرار گرفته که رویکردهای دولت محور مانند ظرفیت دولت یا قدرت دولت تمایل دارند که نقش بخش خصوصی و فعالان اجتماعی را در حل و فصل مسائل سیاست کم اهمیت به حساب بیاورند (دونر ۱۹۹۲). سایرین حتی تا آنجا پیش رفته‌اند که می‌گویند ظرفیت دولت دیگر با اختیار خصوصی که به عنوان یک عامل اصلی سیاستی که از دولت پیشی می‌گیرد ارتباط مستقیمی ندارد (استرنج ۱۹۹۶، کانلر و همکاران ۱۹۹۹، هافلر ۲۰۰۱). با این حال، چنین تأکید زیادی بر نقش سیاستی عاملان بخش خصوصی نیز به این واقعیت محدود می‌شود که دولت‌ها همچنان به اعمال قدرت بر روی فرایندهای تدوین سیاست ادامه می‌دهند (هاولت و لزانو ۲۰۱۳، کاپانو و همکاران ۲۰۱۵).

بنابراین نیاز به درک متوازن از ظرفیت یا توانایی یک دولت برای دستیابی به اهداف سیاستی آن وجود دارد که نقش بازیگران بخش دولتی و خصوصی را در نظر بگیرد. برای این منظور، مطالب جدیدتر در مورد «ظرفیت سیاست» ممکن است آموزنده باشد (باکوئیس ۲۰۰۰، پینتر و پیر ۲۰۰۵، گلیسون و همکاران ۲۰۱۱). مخصوصاً، وو و همکاران (۲۰۱۵، ص ۱۶۶، ۲۰۱۸، ص ۳) ظرفیت سیاستی را به عنوان «مجموعه‌ای از مهارت‌ها و منابع - یا قابلیت‌ها و توانایی‌ها - لازم برای انجام وظایف سیاستی» تعریف می‌کنند.

طبق گفته وو و همکاران، ظرفیت سیاستی می‌تواند به ظرفیت‌های تحلیلی، عملیاتی و سیاستی در سطوح فردی، سازمانی و نظام‌مند تقسیم شود (وو و دیگران ۲۰۰۸، ص ۴). جدا از ارائه عمق مفهومی، این دگرگونی‌های مختلف ظرفیت‌های سیاستی نیز می‌توانند به راحتی برای دولت توسعه‌گرا استفاده شوند. به عنوان مثال، ظرفیت‌های سیاستی نظام‌مند مانند «ظرفیت مشروعیت» با مشروعیت اجرایی ارتباط نزدیکی دارند، و توانایی یک دولت برای ایجاد اعتماد عمومی و حمایت از سیاست‌هایش وابسته به سطوح ظرفیت مشروعیت آن است، که ممکن است به نوبه خود از توانایی دولت برای کسب اطمینان از عملکرد اقتصادی قوی برخوردار باشد (پال و کلارک ۲۰۱۵، وو و همکاران ۲۰۱۵).

در سطح سازمانی، ظرفیت‌های سیاستی توانایی سازمان‌های راهبردی و سایر نهادهای دولتی را برای هدایت توسعه اقتصادی، چه از نظر توانایی تحلیلی و عملیاتی برای رسیدگی به مسائل پیچیده سیاستی (گلیسون و دیگران ۲۰۱۱، پیترز ۲۰۱۵) یا چه از نظر توانایی‌شان برای کنترل محیط اجتماعی-سیاسی در حیطه انجام وظایف‌شان یعنی استقلال نسبی (آنه ۲۰۱۵، دانلوپ ۲۰۱۵). تعیین می‌کند. به طور خلاصه، ظرفیت سیاستی ابزاری بالقوه مفید برای درک دولت‌های توسعه‌گرا و چارچوب‌بندی مجدد مدل دولت توسعه‌گرا از نظر ظرفیت سیاستی است. این امر ممکن است به نوبه خود امکان ارزیابی منظم‌تری از عملکرد و قابلیت‌های دولت توسعه‌گرا را فراهم کند.

با این حال، تلاش‌های زیادی برای درک کشورهای توسعه‌گرا سنگاپور و هنگ‌کنگ از نظر ظرفیت سیاست وجود دارد (چونگ ۲۰۰۴، وو و همکاران ۲۰۱۶). اگرچه این مطالعات می‌توانند با مشخصات مفهومی بیشتری انجام شود. علاوه بر کار علمی، ظرفیت سیاست نیز به آرامی وارد فرهنگ سیاست‌گذاران و کارشناسان متخصص می‌شود. به عنوان مثال، ابتکارهای آموزش و بازآموزی مانند برنامه مهارت‌های آینده به عنوان بخشی از تلاش‌های دولت سنگاپور در «ایجاد ظرفیت»، یعنی توسعه استعدادها و متخصصان ICT بیشتر دیده شده است (هوو ۲۰۱۶، ص ۳۲۸).

مثال دیگری را می‌توان در «نقشه‌های تحول صنعت» (ITMs) مشاهده کرد که توسط کمیته اقتصاد آینده دولت سنگاپور منتشر شده و هدف آن‌ها هدایت توسعه صنایع خاص به منظور اطمینان از بهره‌وری و رقابت در این صنایع است (کمیته اقتصادی آتی ۲۰۱۷، صص ۴۸-۵۲). خصوصاً، کمیته تأکید می‌کند که ITM در مورد «برندگان منتخب» نیست بلکه هدف «ایجاد ظرفیت‌هایی در سطح صنعت» است (کمیته اقتصاد آینده ۲۰۱۷، صفحه ۴۹).

از این رو چه در سطح فردی، سازمانی و چه در سطح صنعتی، ابتکارهای شهر هوشمند تمرکز بر ایجاد ظرفیت تأکید دارند. مسلماً، مباحث موجود در فصل ۵ همچنین به پتانسیل فناوری‌های هوشمند برای افزایش ظرفیت‌های مختلف سیاستی اشاره کرده است که توسط وو و همکاران شناسایی شده بودند. به عنوان مثال، تجزیه و تحلیل داده‌ها و فناوری‌های حسگر می‌تواند به عنوان وسیله‌ای برای افزایش ظرفیت تحلیلی دولت‌ها و سازمان‌های راهبردی آن‌ها شناخته شود، در حالی که پلتفرم‌های تعامل شهروندان مانند پلتفرم‌های داده باز یا برنامه OneService سنگاپور می‌توانند با ترویج اعتماد و روابط نزدیک‌تر خصوصی-دولتی به ظرفیت سیاسی کمک کنند.

مطمئناً، زمینه‌های زیادی برای تحقیقات آینده در مورد ظرفیت سیاستی در دولت‌های توسعه یافته هوشمند وجود دارد. علاوه بر ظرفیت سیاستی، اتخاذ رویکرد طراحی سیاستی برای درک مدل دولت

توسعه‌گرا نیز صلاحیت‌هایی دارد. اکنون در مورد این ارتباطات بالقوه بین طراحی سیاستی و دولت توسعه‌گرا بحث خواهیم کرد.

طراحی سیاست

طراحی سیاست به عنوان «تلاش آگاهانه و ارادی برای تعریف اهداف سیاست و اتصال آنها به ابزارها یا وسایل مورد انتظار برای تحقق این اهداف» تعریف شده است (هوملت و دیگران ۲۰۱۵، ص ۲۹۱). در حالی که این درک مبتنی بر ابزار، پایه‌ها و اساس طراحی سیاست را تشکیل داده است (هود ۱۹۸۶، وودساید ۱۹۸۶، المور ۱۹۸۷، برسر و کلوک ۱۹۸۸، هوملت ۱۹۹۱، بلمنس و دیگران ۱۹۹۸، ودونگ ۱۹۹۸)، تحقیقات اخیر در زمینه طراحی سیاست تلاش کرده است تا جنبه‌های رویه‌ای تدوین و اجرای ابزارهای سیاست (هاولت ۲۰۰۰) و همچنین زمینه سیاسی اجتماعی راکه در آن طراحی سیاست صورت می‌گیرد، مورد توجه قرار دهد (هاولت ۲۰۰۹، اشنایدر و سیدنی ۲۰۰۹، هاولت ۲۰۱۱، مادریان ۲۰۱۴).

از همه مهم‌تر، موضوع طراحی سیاست به طور فزاینده‌ای دیدگاه گسترده‌تر و نظام‌مندتری دارد که به تلاش طراحان سیاست برای تدوین و اجرای بسته‌های ابزار، یا «ترکیبات خط مشی» می‌پردازد که به دنبال دستیابی به مجموعه‌ای از اهداف سیاست موردنظر و همچنین روش‌های بی‌شماری است که در آن ابزارهای در یک سیاست خاص با یکدیگر تعامل دارند (گرابوسکی ۱۹۹۵، گانینگهام و دیگران ۱۹۹۸، هولت ۲۰۰۴، هولت و دیگران ۲۰۰۹). این تلاش‌ها باعث ایجاد مواردی شده است که به عنوان «ترتیب‌بندی جدید حکومتی» شناخته می‌شوند و شامل «لایه‌بندی» یا «پچینگ» ابزارهای اجرای سیاست جدید برای ترکیب سیاست کنونی است (بلاند ۲۰۰۷، هولت و راینر ۲۰۰۷، راینر و هاولت ۲۰۰۹، هولت و راینر ۲۰۱۳، ۲۰۱۴).

موضوع تحقیق دوم در مورد «ترتیب‌بندی جدید حکومت»، به‌ویژه در مورد راهبردهای شهرهای هوشمند مانند ابتکار ملت هوشمند سنگاپور و طرح هوشمند شهر هنگ‌کنگ است. در هر دو مورد، یک چارچوب کلی سیاست تأسیس شد که متشکل از مجموعه‌ای کاملاً مشخص از اهداف سیاست و ابزارها یا ابتکارها بود (دفتر مدیر اطلاعات دولت ۲۰۱۶، دفتر برنامه کشور هوشمند ۲۰۱۷). به عنوان مثال، ابتکار کشور هوشمند سنگاپور شامل سه هدف کلی سیاست - افزایش فرصت‌های اقتصادی، بررسی مسائل شهری و ترویج توسعه اجتماعی - و فهرستی از ابزارهای سیاستی را در قالب «فعال‌کننده‌های» سیاست ارائه می‌دهد (لی ۲۰۱۴، دفتر برنامه کشور هوشمند ۲۰۱۷، وو ۲۰۱۷b).

همان‌طور که در جای دیگر نیز اشاره کردم، ابتکار کشور هوشمند سنگاپور کاملاً مبتنی بر طراحی است، دارای ابزارهای سیاست خاص است که با اهداف سیاستی مورد نظر مطابقت دارد (وو ۲۰۱۷b). علاوه بر راهبردهای شهر هوشمند، طراحی سیاست همچنین یک چارچوب تحلیلی بالقوه قدرتمند را برای درک عملکرد داخلی دولت‌های توسعه فراهم می‌کند. در واقع، بیشتر موضوعات دولت توسعه‌گرای فعلی، رویکردی کاملاً توصیفی را در پیش گرفته‌اند که بر اجزای دولت توسعه‌گرا یا سیر تکاملی تاریخی آن متمرکز است. گذشته از مباحث مربوط به سیاست صنعتی، بسیاری از این موضوعات به اندازه کافی به ابتکارهای سیاستی که فعالیت‌های سیاسی دولت توسعه‌گرا را تشکیل می‌دهند و همچنین تداوم آن را حفظ نمی‌کنند، مورد بررسی قرار نداده است.

در واقع، سیاست صنعتی را می‌توان به عنوان شکلی از طراحی سیاست با ابتکارهای سیاستی خاص مانند مشوق‌ها، یارانه‌ها و حمایت زیرساختی تشکیل دهنده ابزارهای سیاستی دانست که معمولاً برای رسیدن به اهداف سیاست دولت توسعه‌گرا در توسعه اقتصادی و بخشی به‌کار گرفته می‌شوند. یک چنین درک طراحی-محوری از دولت توسعه‌گرا، می‌تواند فراتر از ابزارهای سیاستی «بنیادی» کلاسیک باشد که شامل جنبه‌های سیاسی و رویه‌ای طراحی سیاست است (هاولت ۲۰۰۰). این امر به حفظ تمرکز اقتصاد سیاسی دولت توسعه‌گرا کمک می‌کند، درحالی که در همان زمان یک تمرکز سیاست حائز اهمیت را نیز مطرح می‌کند.

به عنوان مثال، استقلال نسبی که در آن دولت‌های توسعه‌گرا از اختیارات خود استفاده می‌کنند و همچنین روابط خود را با منافع اقتصادی غیر دولتی یا جامعه مدنی مدیریت می‌کنند، می‌توان از نظر ابزارهای سیاستی رویه‌ای، مانند زیرساخت‌های نظارتی مالی، قوانین ضد انحصاری، قوانین حاکم بر فعالیت‌های جامعه مدنی و حتی نوعی از مکانیسم‌های مشورتی سیاست که در فصل‌های قبلی بحث کرده‌ام، اصلاح کرد. همان‌طور که در جای دیگر بحث کرده‌ام، چنین ابزارهای سیاستی رویه‌ای در سنگاپور و هنگ‌کنگ با رایزنی‌های سیاستی و مشارکت در ایجاد سیاست برای توسعه اقتصادی دو شهر، اهمیت بیشتری پیدا کرده‌اند (وو ۲۰۱۵a، ۲۰۱۵b، ۲۰۱۶).

دامنه وسیعی برای تحقیقات و مفهوم‌سازی بیشتر در مورد جنبه‌های طراحی دولت توسعه‌گرا وجود دارد، همان‌طور که در مورد ظرفیت سیاست وجود داشت. با اتخاذ چنین رویکرد طراحی محوری، امکان طرح ابزارهای سیاسی و اهداف سیاستی که نشان‌دهنده فعالیت‌های روزمره سیاستی دولت توسعه‌گرا هستند، فراهم می‌شود. از همه مهم‌تر، شاید ظرفیت سیاست و طراحی سیاست، هم جنبه‌های فنی (ابزارهای سیاست بنیادی، ظرفیت‌های سیاست قابل استفاده) و هم مبانی سیاستی

(ظرفیت سیاستی یا مشروعیت، ابزارهای سیاست رویه ای) سیاست‌گذاری را مورد توجه قرار می‌دهد. گنجاندن این دو رویکرد سیاست برای مطالعه دولت توسعه‌گرا، بدون اینکه زمینه سیاسی - اقتصادی بنیادی مدل دولت توسعه‌گرا را نادیده بگیرد، تمرکز بیشتری بر سیاست را فراهم می‌کند.

حرکت به جلو

علی‌رغم انتظاراتی که در مورد پایان دولت توسعه‌گرا وجود دارد، این گونه دولت‌ها که در کشورهای توسعه آسیایی مانند سنگاپور و هنگ‌کنگ همچنان برنامه‌های توسعه‌ای خود را دنبال می‌کنند، دوام ماندگاری خود را ثابت کرده است. علاوه بر این، دولت‌های توسعه‌گرا ثابت نمی‌مانند. بلکه آن‌ها توانایی بالایی برای انطباق و سازگاری خودشان در واکنش به تغییر شرایط سیاسی و اقتصادی از خود نشان داده‌اند. ظهور اقتصاد دیجیتال دانش‌بنیان و مبتنی بر نوآوری، تلاش‌های سنگاپور و هنگ‌کنگ را برای تبدیل خودشان به شهرهای هوشمند با هدف بررسی فرصت‌های جدید اقتصادی، بررسی مسائل شهری و ترویج توسعه اجتماعی، برانگیخته است.

همان‌طور که در فصل ۵ و ۶ گفته شد، چنین تلاش‌هایی منجر به سازگاری با اجزای اصلی مدل دولت توسعه‌گرا شده و باعث پیدایش چیزی شده که من آن را «دولت توسعه‌گرای هوشمند» می‌نامم. ارائه بیش از حد ایده‌های کلاسیک در طرح‌های جدید، اما نه کاملاً یک بازآفرینی دولت توسعه‌گرا جدید نیست، دولت توسعه‌گرای هوشمند فناوری‌های جدید «هوشمند» مانند تجزیه و تحلیل داده‌ها و سنسورها برای افزایش ظرفیت‌های سیاستی، توسعه صنایع جدید و تحریک نوآوری، ایجاد پلتفرم‌های جدید برای مشارکت‌های خصوصی - دولتی و در عین حال ایجاد ابزارهای جدید برای مدیریت جامعه مدنی و همچنین ایجاد پیشرفت‌های مادی برای زندگی شهروندان، را فراهم می‌کند.

این تغییرات در دولت‌های توسعه‌گرا سنگاپور و هنگ‌کنگ همچنین نیاز به سازگاری‌های مفهومی و اصلاحات متناسب برای مدل دولت توسعه‌گرا را نشان می‌دهد، تا از ارتباط مداوم و مستمر این مدل به عنوان چارچوب تجزیه و تحلیل اطمینان حاصل شود. من درباره برخی از این سازگاری‌های نظری در فصل ۶ بحث کردم. با این حال، و همان‌طور که در بالا توضیح داده شد، باید بررسی‌ها و تحقیقات بیشتری انجام شود، تا مدل دولت توسعه‌گرا به عنوان یک چارچوب مفهومی مفید قادر باشد تحول مداوم دولت‌های توسعه‌گرا به شهرهای هوشمند و دولت‌های توسعه‌گرای هوشمند را مورد توجه قرار دهد.

امیدوارم که این کتاب نکات آغازین مفیدی را برای تحقیقات و نظریه‌پردازی‌های آینده درباره دولت توسعه‌گرای هوشمند فراهم کرده باشد.

منابع

1. Anne, T., 2015. The dilemmas of organizational capacity. *Policy and Society*, 34 (3-4), 209-217.
2. Bain & Company, 2017. Digital economy takes off in Southeast Asia as the number of connected consumers surges 50 percent in the last year to 200 million. Boston, M.A.: Bain & Company, Press Release.
3. Bakıcı, T., Almirall, E., and Wareham, J., 2012. A Smart City Initiative: the Case of Barcelona. *Journal of the Knowledge Economy*, 4 (2), 135-148.
4. Bakvis, H., 2000. Rebuilding Policy Capacity in the Era of the Fiscal Dividend: A Report from Canada. *Governance*, 13 (1), 71-103.
5. BÉland, D., 2007. Ideas and Institutional Change in Social Security: Conversion, Layering, and Policy Drift*. *Social Science Quarterly*, 88 (1), 20-38.
6. Bemelmans-Videc, M.-L., Rist, R.C., and Vedung, E., eds., 1998. *Carrots, Sticks, and Sermons: Policy Instruments and Their Evaluation*. New Jersey: Transaction Publishers.
7. Besley, T. and Persson, T., 2010. State Capacity, Conflict, and Development. *Econometrica*, 78 (1), 1-34.
8. Bressers, H. and Klok, P.-J., 1988. Fundamentals for a Theory of Policy Instruments. *International Journal of Social Economics*, 15 (3/4), 22-41.
9. Capano, G., Howlett, M., and Ramesh, M., 2015. Bringing Governments Back in: Governance and Governing in Comparative Policy Analysis. *Journal of Comparative Policy Analysis: Research and Practice*, 17 (4), 311-321.
10. Chan, E. and Chan, J., 2017. Hong Kong 2007-2017: a backlash in civil society. *Asia Pacific Journal of Public Administration*, 39 (2), 135-152.
11. Cheng, J., 2016. Business-government nexus: the special case of Hong Kong. *Asian Education and Development Studies*, 5 (4), 454-467.
12. Cheung, A.B.L., 2004. Strong executive, weak policy capacity: The changing environment of policy-making in Hong Kong. *Asian Journal of Political Science*, 12 (1), 1-30.
13. Cheung, A.B.L., 2008. The story of two administrative states: state capacity in Hong Kong and Singapore. *The Pacific Review*, 21 (2), 121-145.

14. Chong, T., 2012. A Return to Normal Politics: Singapore General Elections 2011. *Southeast Asian Affairs*, 2012 (1), 283-298.
15. Committee on the Future Economy, 2017. Report of the Committee on the Future Economy. Singapore: Government of Singapore.
16. Crivello, S., 2014. Urban Policy Mobilities: The Case of Turin as a Smart City. *European Planning Studies*, 1-13.
17. Cutler, A.C., Haufler, V., and Porter, T., 1999. Private authority and international affairs. Albany: State University of New York Press.
18. Doner, R.F., 1992. Limits of State Strength: Toward an Institutionalist View of Economic Development. *World Politics*, 44 (3), 398-431.
19. Douglass, M., 1994. The 'Developmental State' and the Newly Industrialised Economies of Asia. *Environment and Planning A*, 26 (4), 543-566.
20. Dunlop, C.A., 2015. Organizational political capacity as learning. *Policy and Society*, 34 (3-4), 259-270.
21. Elmore, R.F., 1987. Instruments and Strategy in Public Policy. *Review of Policy Research*, 7 (1), 174-186.
22. Evans, P.B., 2010. Constructing the 21st Century Developmental State: Potentialities and Pitfalls. In: O. Edigheji, ed. *Constructing a Democratic Developmental State in South Africa: Potentials and Challenges*. Cape Town, South Africa: HSRC Press, 37-58.
23. Gleeson, D., Legge, D., O'Neill, D., and Pfeffer, M., 2011. Negotiating Tensions in Developing Organizational Policy Capacity: Comparative Lessons to be Drawn. *Journal of Comparative Policy Analysis: Research and Practice*, 13 (3), 237-263.
25. Goldsmith, S. and Crawford, S., 2014. *The Responsive City: Engaging Communities Through Data-Smart Governance*. 1st ed. San Francisco, C.A.: Jossey-Bass.
26. Grabosky, P.N., 1995. Regulation by Reward: On the Use of Incentives as Regulatory Instruments. *Law & Policy*, 17 (3), 257-282.
27. Gunningham, N., Grabosky, P., and Sinclair, D., 1998. *Smart Regulation: Designing Environmental Policy*. New York: Oxford University Press.
28. Haufler, V., 2001. A public role for the private sector: industry self-regulation in a global economy. Washington: Carnegie Endowment for International Peace.
29. Hendrix, C.S., 2010. Measuring state capacity: Theoretical and empirical implications for the study of civil conflict. *Journal of Peace Research*, 47 (3), 273-285.
30. Ho, E., 2016. Smart subjects for a Smart Nation? Governing (smart)mentalities in Singapore. *Urban Studies*, 0042098016664305.

31. Hoe, S.L., 2016. Defining a smart nation: the case of Singapore. *Journal of Information, Communication and Ethics in Society*, 14 (4), 323-333.
32. Hood, C., 1986. *The Tools of Government*. London: Chatham House Publishers.
33. Howlett, M., 1991. Policy Instruments, Policy Styles, and Policy Implementation. *Policy Studies Journal*, 19 (2), 1-21.
34. Howlett, M., 2000. Managing the 'hollow state': procedural policy instruments and modern governance. *Canadian Public Administration*, 43 (4), 412-431.
35. Howlett, M., 2004. Beyond Good and Evil in Policy Implementation: Instrument Mixes, Implementation Styles, and Second Generation Theories of Policy Instrument Choice. *Policy and Society*, 23 (2), 1-17
36. Howlett, M., 2009. Governance modes, policy regimes and operational plans: A multi-level nested model of policy instrument choice and policy design. *Policy Sciences*, 42 (1), 73-89.
37. Howlett, M., 2011. *Designing Public Policies: Principles and Instruments*. 1st ed. London: Routledge.
38. Howlett, M. and Lejano, R.P., 2013. Tales From the Crypt The Rise and Fall (and Rebirth?) of Policy Design. *Administration & Society*, 45 (3), 357-381.
39. Howlett, M., Mukherjee, I., and Woo, J.J., 2015. From Tools to Toolkits in Policy Design Studies: The New Design Orientation and Policy Formulation Research. *Policy and Politics*, 43 (2), 291-311.
40. Howlett, M., Ramesh, M., and Perl, A., 2009. *Studying Public Policy: Policy Cycles and Policy Subsystems*. 3rd ed. Oxford: Oxford University Press.
41. Howlett, M. and Rayner, J., 2007. Design Principles for Policy Mixes: Cohesion and Coherence in 'New Governance Arrangements'. *Policy and Society*, 26 (4), 1-18.
42. Howlett, M. and Rayner, J., 2013. Patching vs Packaging in Policy Formulation: Assessing Policy Portfolio Design. *Politics and Governance*, 1 (2), 170-182.
43. Howlett, M. and Rayner, J., 2014. Patching Vs Packaging in Policy Formulation: Complementary Effects, Goodness of Fit, Degrees of Freedom and Feasibility in Policy Portfolio Design. *Politics and Governance*, 1 (2).
44. Ikenberry, G.J., 1986. The irony of state strength: comparative responses to the oil shocks in the 1970s. *International Organization*, 40 (1), 105-137.
45. Johnson, C., 1995. *Japan: Who Governs?: The Rise of the Developmental State*. New York: W. W. Norton & Company.
46. Kitchin, R., 2014. The real-time city? Big data and smart urbanism. *GeoJournal*, 79 (1), 1-14.
47. Lam, W. and Cooper, L., 2017. *Citizenship, Identity and Social Movements in the New Hong Kong: Localism after the Umbrella Movement*. London: Routledge.

48. Lee, H.L., 2014. Smart Nation: Better living, more opportunities, stronger communities.
49. Lee, J., 2009. Developmentalism, social welfare and state capacity in East Asia: integrating housing and social security in Singapore. *Journal of Asian Public Policy*, 2 (2), 157-170.
50. Leftwich, A., 1995. Bringing politics back in: Towards a model of the developmental state. *Journal of Development Studies*, 31 (3), 400-427.
51. Lim, L.Y.C., 2015. Singapore's Economic Development: Retrospection and Reflections. Singapore: World Scientific.
52. Madrian, B.C., 2014. Applying Insights from Behavioral Economics to Policy Design. *Annual Review of Economics*, 6 (1), 663-688.
53. Mietzner, M., 2017. Authoritarian elections, state capacity, and performance legitimacy: Phases of regime consolidation and decline in Suharto's Indonesia. *International Political Science Review*, 0192512116687139.
54. Neirotti, P., De Marco, A., Cagliano, A.C., Mangano, G., and Scorrano, F., 2014. Current trends in Smart City initiatives: Some stylised facts. *Cities*, 38, 25-36.
55. Office of the Government Chief Information Officer, 2016. The Smart City Blueprint for Hong Kong. Hong Kong: Government of the Hong Kong Special Administrative Region.
56. Painter, M. and Pierre, J., 2005. Unpacking policy capacity: issues and themes. In: M. Painter and J. Pierre, eds. *Challenges to State Policy Capacity: Global Trends and Comparative Perspectives*. Basingstoke: Palgrave Macmillan, 1-18.
57. Pal, L.A. and Clark, I.D., 2015. Making reform stick: Political acumen as an element of political capacity for policy change and innovation. *Policy and Society*, 34 (3-4), 247-257.
58. Peters, B.G., 2015. Policy capacity in public administration. *Policy and Society*, 34 (3-4), 219-228.
59. Rayner, J. and Howlett, M., 2009. Introduction: Understanding integrated policy strategies and their evolution. *Policy and Society*, 28 (2), 99-109.
60. Rondinelli, D.A. and Cheema, G.S., 2003. *Reinventing Government for the Twenty-first Century: State Capacity in a Globalizing Society*. Bloomfield, C.T.: Kumarian Press.
61. Savoia, A. and Sen, K., 2012. *Measurement and Evolution of State Capacity: Exploring a Lesser Known Aspect of Governance*. Manchester, UK: Effective States and Inclusive Development Research Centre (ESID), Effective States and Inclusive Development Research Centre Working Paper No. 10.
62. Schneider, A. and Sidney, M., 2009. What Is Next for Policy Design and Social Construction Theory? *Policy Studies Journal*, 37 (1), 103-119.
63. Shen, C. and Williamson, J.B., 2005. Corruption, Democracy, Economic Freedom, and State Strength: A

- Cross-national Analysis. *International Journal of Comparative Sociology*, 46 (4), 327-345.
64. Sheng, A., 2017. Asean will march into digital economy to beat of own drum. *The Straits Times*, 26 Aug.
 65. Smart Nation Programme Office, 2017. Smart Nation Initiatives [online]. Smart Nation Singapore. Available from: <http://www.smartnation.sg/initiatives/> [Accessed 15 Feb 2017].
 66. Sørensen, G., 1993. Democracy, authoritarianism and state strength. *The European Journal of Development Research*, 5 (1), 6-34.
 67. Strange, S., 1996. *The Retreat of the State: The Diffusion of Power in the World Economy*. Cambridge: Cambridge University Press.
 68. Tan, K.P., 2012. Singapore in 2011: A 'New Normal' in Politics? *Asian Survey*, 52 (1), 220-226.
 69. Vedung, E., 1998. Policy Instruments: Typologies and Theories. In: M.-L. BemelmansVidec, R.C. Rist, and E. Vedung, eds. *Carrots, Sticks & Sermons: Policy Instruments & Their Evaluation*. New Jersey: Transaction Publishers, 21-58.
 70. Volgy, T.J. and Bailin, A., 2003. *International Politics & State Strength*. London: Lynne Rienner Publishers.
 71. Woo, J.J., 2015a. Policy Relations and Policy Subsystems: Financial policy in Hong Kong and Singapore. *International Journal of Public Administration*, 38 (8), 553-561.
 72. Woo, J.J., 2015b. Beyond the Neoliberal orthodoxy: Alternative financial policy regimes in Asia's financial centres. *Critical Policy Studies*, 9 (3), 297-316.
 73. Woo, J.J., 2016. *Business and Politics in Asia's Key Financial Centres - Hong Kong, Singapore and Shanghai*. 1st ed. Singapore: Springer.
 74. Woo, J.J., 2017a. 3-in-1: Governing a Global Financial Centre. Singapore: World Scientific.
 75. Woo, J.J., 2017b. Singapore's Smart Nation Initiative - A Policy and Organisational Perspective. Singapore: Lee Kuan Yew School of Public Policy, National University of Singapore.
 76. Woo, J.J., Ramesh, M., and Howlett, M., 2015. Legitimation Capacity: System-Level Resources and Political Skills in Public Policy. *Policy & Society*, 34 (3-4), 271-283.
 77. Woo, J.J., Ramesh, M., Howlett, M., and Coban, M.K., 2016. Dynamics of global financial governance: Constraints, opportunities, and capacities in Asia. *Policy and Society*, 35 (3), 269-282.
 78. Woo-Cumings, M., 1999. *The Developmental State*. Ithaca, N.Y.: Cornell University Press.
 79. Woodside, K., 1986. Policy Instruments and the Study of Public Policy. *Canadian Journal of Political Science*, 19 (04), 775-794.
 80. Wu, X., Ramesh, M., and Howlett, M., 2015. Blending Skill and Resources Across Multiple Levels of Ac-

- tivity: Competences, Capabilities and the Policy Capacities of Government. *Policy & Society*, 34 (3-4), 165-171.
81. Wu, X., Ramesh, M., and Howlett, M., 2018. Policy Capacity: Conceptual Framework and Essential Components. In: X. Wu, M. Howlett and M. Ramesh, eds. *Policy Capacity and Governance*. Palgrave Macmillan, Cham, 1-25.
82. Yeung, H. W., 2017. State-led development reconsidered: the political economy of state transformation in East Asia since the 1990s. *Cambridge Journal of Regions, Economy and Society*, 10 (1), 83-98.

نمایه

- adaptive resilience 34–35, 48
- administrative decentralization 128–129
- advocacy groups, issue-based 133
- Africa, and developmental states 32, 47
- apps 103, 131, 149
- Asian Financial Crisis, 1997 19, 31, 33,
- 73, 98
- authoritarianism, political 3, 31, 78,
- 88–89
- Beijing see China
- big data 49, 145
- British empire 6, 44–45, 76, 83, 86, 88
- bureaucracies 3, 5, 7–8, 23–24, 51; and
- meritocracy 23, 25, 26, 61; see also
- developmental elites; pilot agencies
- business and professional elites 75–76,
- 78–80, 85–87
- business parks 47
- capital, allocation of 3, 20
- capitalism 16–17; laissez-faire 74–75, 84
- chief executives 78, 79–80, 86
- China 6, 23, 73, 81; developmental
- state 19; and Hong Kong 6, 71–72,
- 75–76, 80, 86, 88, 89, 91; performance
- legitimacy 30; regulatory policies 20;
- and Singapore 47
- citizens: and policy collaboration
- 102–103, 106, 110, 130, 133–134, 145;
- and quality of life 136
- city-states 6, 62–63

- civil disobedience see protests
- civil liberties, Hong Kong 87, 88, 90
- civil service 7–8, 51, 56, 85; see also
- bureaucracies
- civil society 3, 28–29, 133–135, 145;
- Hong Kong 6, 87–89; Singapore 7,
- 46, 58–60
- collaboration: government–togoovernment 47; public–private
- 103–104, 111–112, 114, 116–117,
- 130–131, 145, 149
- colonisation, legacies see British empire
- Commerce and Economic Development
- Bureau 80–82, 91
- Committee for the Future Economy 149
- Confucian values 6
- conservatism 6
- creative industries 77, 81–82, 102
- data analytics 102–103, 135, 137,
- 145, 149
- democratic processes 30, 59
- demographics, Chinese majorities 6
- depoliticized populations 23, 60
- developmental elites 21–22, 32, 51–53,
- 78–80, 87, 126–128, 130; see also
- bureaucracies
- developmentalism 34, 52, 77
- Digital 21 Strategies 111–112
- digitization 98, 127–128, 143, 146
- domestic economy: services and
- knowledge–based 2; state–led 18;
- see also industrial policy
- East Asian Miracle 1, 33
- economic bureaucracies see
- bureaucracies; pilot agencies
- economic development and industrial
- policy 46–50; see also industrial
- policy
- Economic Development Board (EDB)

- 23, 53–54, 57, 131
- economic growth 7, 16, 19, 30–31, 47,
- 60, 89–90, 136
- economic liberalization 19, 28, 33, 55, 76
- economic policy see polic
- Economic Review Committee 48, 49–50
- Economist Intelligence Unit's
- Democracy Index 59, 71
- e-governance 49, 99–106, 111, 113, 128,
- 129, 134
- elections, political 6, 44, 59, 60, 61, 85
- elite governance see developmental elites
- embedded autonomy 5, 7, 24–27, 55–57,
- 83–85, 130–131, 145–146, 151
- Entrepass 131–132
- entrepreneurs 20, 53, 86, 102,
- 130–131, 138
- epistemological challenges 31–33
- ethnic minority representation 51
- Evans, Peter B. 24, 26
- exports 19, 45, 47, 57, 73, 76
- Facebook 131, 134
- financial crisis, Asian, 1997 19, 31,
- 33, 73, 98
- financial crisis, global, 2008 4, 33
- financial services 4; Hong Kong 73, 77,
- 82, 91; liberalization 19; pilot agencies
- 146; Singapore 54, 82
- free markets 19, 32, 71, 74
- free trade agreements (FTAs) 58
- functional constituencies 78–80, 85
- Future Economic Committee 48, 49–50
- GDP per capita: Hong Kong 71;
- Singapore 43, 47
- global city strategy 45–46, 47
- Global Financial Centres Index 47
- Global Financial Crisis, 2008 4, 33
- globalization 33, 47, 55

- Goh Keng Swee 46, 58
- Google 131, 132
- Government Investment Corporation
- (GIC) 53–54
- government–linked companies
- (GLCs) 47–48
- group representation constituencies
- (GRCs) 51
- history: Hong Kong 6, 72–73, 75–76, 83,
- 92; Singapore 6, 44–46, 57
- household resource consumption 134
- housing 52
- Huff, W.G. 25
- ICT see digitization; e–governance;
- Internet
- imports 19, 57; import barriers 33
- India, collaborations with Singapore 47
- Indonesia 20, 31, 44
- industrial policy 20, 46–50, 74–77, 150
- industry transformation maps 149
- innovation 26, 34–35, 82–83, 111–113,
- 138; see also entrepreneurs
- Innovation and Technology Bureau
- 115, 117, 129
- institutional autonomy 24–25
- Internet: and civil society 59–60;
- Internet of things 129, 135, 152;
- see also e–governance; social media
- investment 20, 47, 53–54, 57, 73, 77;
- foreign 27–28, 132; private sector 25
- Japan: civil society 28; developmental
- state 19; and Hong Kong 73;
- and Korea 18; Ministry of
- International Trade and Industry
- (MITI) 2, 18, 23, 24–25; private sector
- in 17; and Singapore 44
- Johnson, Chalmers 2, 16, 18, 20, 24–25
- Joint Committee for the Promotion of

- Democratic Government (JCPDG) 88
- Jurong Lake District (JLD) 107–108
- knowledge economy 4, 8, 26, 53, 58, 98
- Korea 17, 18–19, 73
- labour unions 58
- Lam, Carrie 77
- Latin America 32
- Lee Kuan Yew 44, 45, 48
- Leftwich, A. 3, 16–17, 21, 28–29
- legal systems 30, 59, 87
- Legislative Council (LegCo) 78, 80, 83, 84, 86
- Malaysia 44, 62
- manufacturing 6, 45, 73, 144
- market model see free markets
- media corporations 81
- meritocracy 23, 25, 26, 49, 52, 60, 61
- Ministry of International Trade and Industry (MITI) see under Japan
- Ministry of National Development (MND) 52
- Monetary Authority of Singapore (MAS) 54, 82
- multinational corporations (MNCs) 27–28, 45, 54, 57–58, 62, 86, 131–132
- national economic goals 17
- nationalism 24, 87
- nation–states 62–63, 110
- neoliberalism 4, 98
- networking, informal 23, 26, 33, 34
- New Public Management (NPM) 48–49, 104, 128–129
- niche creation 46, 49–50
- non–Asian developmental states 32–33
- non–state economic interests 27–28, 57–58, 85–87, 92
- Office of the Government Chief Information (OGCIO) 128,

- 129, 146
- open data platforms 102, 130–131, 145,
- 146, 149
- People's Action Party (PAP) 44, 46,
- 48–49, 51, 60, 61, 72, 127, 136
- performance legitimacy 5, 29–31, 148;
- Hong Kong 8, 89–91, 135–136;
- Singapore 60–62, 127, 135–136
- pilot agencies 23, 53–55, 80–83, 146–147;
- decentralized/centralized 128–130;
- and policy capacity 148–149
- policy 5, 49; goals and outcomes 61;
- policy capacity 148–149; policy
- co-creation 103–104; policy design
- 149–151; policy subsystems 22;
- see also industrial policy
- political activism see protests
- political blogging 133–134
- political legitimacy 85, 90–91
- political repression 29
- positive non-interventionism 8,
- 74–76, 86–87
- pragmatism 46, 48–50, 61
- private sector 20; and consultancy 127,
- 146; influence in state economic
- governance 25, 56–57, 78–80,
- 127–128, 145; investment 25; Japan
- 17; management styles 8, 48–49;
- Singapore 47–48, 52, 55–56; state
- support for new technologies 33
- producer economics 20
- productivity 16, 48, 106, 149
- protectionism 57
- protests, Hong Kong 88–89, 90, 92, 136
- public agencies: politically insulated 146;
- see also pilot agencies
- public-private collaboration
- see collaboration

- public services 6, 30, 128; Singapore 49,
- 51–52, 145; and ‘smart’ technologies
- 99–100, 101, 105–108, 145–146;
- see also pilot agencies
- Rajaratnam, S. 45
- reforms, political, Singapore 43, 49
- regionalization strategy, Singapore 47
- regulation, state 20, 28, 56, 60
- research and development (R&D) 77,
- 115, 131
- SARS (Severe Acute Respiratory
- Syndrome) 73
- savings, and industrial policy 20
- science and technology sectors 19;
- see also technology firms
- sensors 102–103, 116–117, 149
- services sector 2, 47, 73, 82;
- see also public services
- shipping, Singapore 45
- Sino–British Joint Declaration
- (1984) 79, 88
- SkillsFuture scheme 149
- smart cities 143–156
- smart city initiatives 26, 54–55, 58, 77,
- 93, 98–124, 127–128; and embedded
- autonomy 130–131; Smart City
- Blueprint 110–115, 117, 126, 136, 146;
- Smart Nation 49, 105–110, 117, 134,
- 136, 146, 150
- Smart Nation and Digital Government
- Group (SNDGG) 108–109, 117, 128,
- 129, 146
- Smart Nation initiative see smart city
- initiatives
- ‘smart’ technologies 8, 102–103,
- 116–117, 134–135, 144–146; and
- public services 101, 134
- social control 133, 135, 145

- social embeddedness 24
- social enterprises 89
- social media 131, 133–135, 145
- social services 89
- ‘Special Administrative Region’
- (SAR) 6
- start-ups 58, 107, 111, 130–132, 145
- state autonomy, and political
- insulation 55, 85
- state economic intervention 1, 2, 76–77, 80
- stock exchanges, Hong Kong 132
- strategic pragmatism 46, 48–50, 61
- subsidies 3, 20
- suffrage, lack of, Hong Kong 6, 71–72,
- 85, 87
- sustainability 102, 114
- Taiwan 3, 19
- Tang, J.T.H. 74, 75
- technology firms 127–128, 131–132, 138,
- 144–145; see also start-ups
- technology/expertise transfer 26, 45, 58
- United Nations 45, 87
- United States of America 58;
- developmental state model 32–33
- urban planning/policy 52, 103;
- see also smart city initiatives
- Wade, R. 17
- Weberian bureaucracy 24–25, 34
- White, G. 17
- Winsemius, Albert 45
- World Bank 43, 47, 71
- World Press Freedom Index 71
- Yellow Umbrella Movement
- 87–89